۱۳۱

۱۲۸۴۹

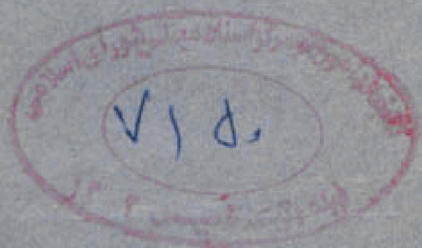
مجموعه رسائل ۷ رساله

ملا طاهر قمی و دیگران

صالح بن سید علی حسین گرمرودی

اوراق ۱۰۹

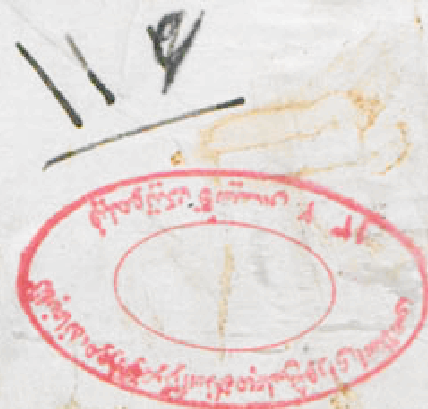
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷



۱۳۱

توضیح : مولانا محمد طاهر قمی در رساله خود صفحه ۱۹ مطلب جالب توجهی متذکر گردیده که قابلیت محققین و استادان در اطراف آن بپژوهش پردازند و آن انتساب و اسناد تألیف سیره است بحمدالله مستوفی و در صفحه ۱۷ نیز از تاریخ گزیده او نقل کرده و چون مولانا محمد طاهر قمی مردی ثقه و صحیح القول و متضلع و متصلب میباشد لذا احتمال سهو یا عدم توجه و مسامحه درباره او مسدود است بنابرین مطلب قابل است که مورد بحث قرار گیرد و چون نگارنده در جائی بهیچ مطلبی برنخورده بود و اولین بار است که بنظر آمده درین صفحه قید نمودم.

و دیگر رساله مولانا کاشفی است که در صفحه ۱۹۲ و پایان اشعار تخلص خود را آورده و در فهرستها و منابع بهیچوجه نام و عنوانش نیامده و ضمن مؤلفات مولانا کاشفی هم باین رساله اشاره‌ئی دیده نشده



فهرست ما فی هذا المجلد - هفت رساله است که شش رساله آن بچاپ نرسیده
و دیده نشده است با شرح:

آن روح نباتی را که عبارت از قوت نامیه است بهم رسانند و نشو و نمای اعضا
ظاهر شود و این مجموع در ماه سیوم بود و چون نشو و نما بظهور آید و روح
نباتی قوة یابد و جگر و معده قوی شوند و بر انهضام غذا قادر گردند زبده
روح نباتی را که در جگر است دل آنرا جذب کند و چون در دل در آید دل آنرا نوبت
دیگر هضم و نضج داده آنچه زبده و خلاصهٔ آنست روح حیوانی آنرا از راه
شراین بهمه اعضا رسانند تا حیات اعضا تمام شود و منبع این روح دل است
و باز آنچه زبده و خلاصهٔ روح حیوانیست بدماغ در آید بار دیگر هضم و نضج
یابد و آنچه خالص آن باشد روح نفسانی شود و مقام این روح دماغ است و آنچه
ازان باقی ماند روح نفسانی و مقام این روح دماغ است و آنچه ازان باقی
ماند روح نفسانی آنرا از راه اعصاب بجمله اعضا فرستد تا حس و حرکت ارادی
در همه اعضا و جوارح پیدا آید و اینجمله در ماه چهارم باتمام رسد بقدرة
الله تعالی و هو اعلم بحقایق الاشیا و در ماه پنجم فیاض علی الاطلاق افاضه

روح انفخ میکند که از آن روح اضافی تعبیر میکنند چنانچه در تفسیر آیه و نفخت
فیه من روحی مذکور است بر متفکر و متبصر ظاهر و هویداست که فاعل این
افعال غریبه و مبدع این احوال عجیبه نیست مگر خدای علیم و خبیر زیرا که اینچنین
فعل محکم و متقن صادر نمیشود مگر از عالم و نیز عقلا اجماع کرده اند که حق تعالی
عالمست زیرا که قادر مختار است کما مر و دلیل نقلی بر علم خدای تعالی بسیار است
لذا بجمله در تنزیل آسمانیست که ان الله بکل شیء علیم پس ثابت شد بدلیل
عقلی و نقلی که خدای تعالی عالمست و اما کیفیت علم خدای تعالی که حضوریست یا حصولی
اجمالیست یا تفصیلی فعلیست یا انفعالی بر سبیل عموم است یا خصوص معلوم نیست و بر مکلف
همین واجب است که بداند خدای تعالی عالمست چنانچه اعتقاد اسنادیست عند ظله
العالی والسلام علی من اتبع الهدی **سیم** آنکه خدای تعالی حی است یعنی زنده است
زیرا که او قادر و عالمست پس حی باشد اختلاف در این نیست و نزاعی که واقع شده
در معنی حیاتست مذهب حکما و ابوالحسین بصری که از علمای معتزله است آنست که

حیات

حیات عبارت از متصف بودن خدای تعالی است بقدرة و علم و مذهب اشعره
آنست که حیات صفتی است زاید بر ذات مذهب اول حقست زیرا که اصل
عدم زاید است و در ما سبق مذکور شد که او قادر و عالمست هر که قادر
و عالم باشد حی خواهد بود فهو المقصود **چهارم** آنکه خدای تعالی مرید است یعنی
خواهنده افعال نیکست و کاره است یعنی نخواهنده افعال بد است دلیل
عقلی بر مرید بودن خدای تعالی آنست که تخصیص و ترجیح داد ایجاد ممکنات را
در وقتی خاص نه در وقت دیگر و این ترجیح و تخصیص لابد هست از
مخصص و مرجح زیرا که ذات اقدس الله تعالی بهمه ممکنات و بهمه اوقات
علی السویه است و هیچ صلاحیت آن ندارد که مخصص و مرجح تواند واقع
شد بغیر از اراده پس خدای تعالی مرید است و دلیل نقلی آنکه در کلام مجید امر کرده
که اقیموا الصلوة و نهی کرده که و لا تقربوا الزنا و ظاهر است که امر کردن
بچیزی لازم دارد اراده را و نهی کردن از چیزی لازم دارد کراهت را

پس ثابت شد که خدای تعالی مرید و کاره است و هیچکس را خلافی درین نیست و خلافی
که در ما بین علما واقع شده در معنی اراده است خواجه نصیر الملة والشریعة
والحق والدین محمد الطوسی نور روحه المقدس بالفیض القدوسی و جماعتی از
معتزله مثل ابی الحسین والنظام والجاحظ و ابو علی و ابو القاسم بلخی و محمود
خوارزمی را مذهب آنست که این اراده علم است بنفع و او را داعی و باعث
و سبب ایجاد خوانند و مذهب بعضی از اشاعره آنست که اراده صفتی است
زاید مغایر قدرت و علم است مخصص فعل است و حق مذهب اولست که اگر
اگر ثانی باشد تعدد قدما لازم آید و آن باطل است والسلام علی من اتبع الهدی

پنجم

آنکه خدای تعالی مدرک است یعنی دریابنده است زیرا که برهان نقلی
دلالت میکند که متصف است خدای تعالی بادراک و برهان عقلی دلالت میکند
بر عدم آلات و حواس در باری تعالی یعنی مجموع آنچه ما ادراک میکنیم از آلات است
که عبارت از باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است خدای تعالی ادراک میکند

بحاسه

دانست جمع

بی حاسه و آلت و باید که ادراک خدای تعالی عبارت از علم او است بمدرکات
و نیز اجماع بر اینمطلب که خدای تعالی مدرک است منعقد شده والسلام علی من اتبع الهدی

ششم

آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و باقی و ابدیست و این چهار صفت لازمه
وجوب وجودند و معنی قدیم و ازلی آنست که هر زمان موجود و مفروض
نسبت بجانب ماضی که بخش قدیم ازلی پیش از آن بوده باشد و بیان او آنست
که آنزمان که هنوز آنزمان نبود و هنوز هنوز نبود و بود و نبود را بود
که ذات اقدس حضرت واجب الوجود بود و باقی آنست که با همه از منه بوده
باشد و ابدی آنست که هر زمانی که فرض توان کرد نسبت بجانب مستقبل ابدی
با او باشد و سرمدی شامل مجموع این معانیست و دلیل بر اینکه حق تعالی سرمدیست
آنست که او واجب الوجود است و عدم بروی محال است بنا بر ثبوت مطلوب که او
سرمدیست و هو المطلوب

هفتم

آنکه خدای تعالی متکلم است و این اتفاقیست
نزد علما و هیچ نزاع درین نیست و خلافی که واقع شده میانه علما در معنی کلام است

علامه زمان و استاد فضلای عالیشان عالم علوم جزئی و کلی شیخ جمال الدین
مطهر حلی رحمه الله فرموده که مراد از کلام حروف مسموعه منتظم است
و معنی اینکه حق تعالی متکلم است آنست که او آفریننده حروف و کلام است در
جسمی از اجسام و جماعت اشاعره گفته اند که کلام خدای تعالی معنی است
که قایم بذات حق تعالی مغایر علم و قدرتست از قبیل حروف و اصوات نیست
این قول نامعقولست زیرا که دلیل آن تمام نیست و دلالت میکند برهان نقلی
که حق تعالی متکلم است چنانچه در قرآن مجید است که وکلم الله موسی تکلیما
و در تکلم سخن بسیار است اما درین مختصر اشاره بان شد لان العاقل یکفیه
الاشاره **هشتم** آنکه خدای تعالی صادقست و صدق خبریست مطابق واقع
و کذب خبریست غیر مطابق واقع زیرا که اگر خدای تعالی صادق نباشد کاذب
خواهد بود و این باطلست زیرا که کذب قبیح است بدیهه پس لازم آید که متصف
باشد بقبیح این نیز باطل و ایضا کذب نقص است و حق تعالی منزه است از نقص

پس صادق با

مقصد سیم

پس صادق باشد و هو المطلوب والسلم علی من اتبع الهدی
در صفات سلبیه و آن هشت است **اول** آنکه حق تعالی مرکب نیست و مرکب جز را
گویند که او را اجزا باشد و ترکیب بر دو قسمست ذهنی و خارجی ترکیب ذهنی چنانچه
ترکیب ماهیات و حدود از اجناس و فصول و ترکیب خارجی مثل ترکیب
اجسام از جواهر یعنی جز لایتجزی و مرکب بهر دو قسم محتاجست بجز خود بجهة آنکه
تحصل و تحقق مرکب خارجا و ذهنا بی جز ممتنع است و جز او غیر اوست و
این بدیهیست و اگر حق تعالی مرکب باشد محتاج بجز خواهد بود و احتیاج لازم وجود
ممکنست و خدای تعالی ممکن نیست پس مرکب نباشد و هو المقصود **دوم** آنکه حق تعالی
جسم و جوهر و عرض نیست زیرا که اینها ممکن اند اما اول آنکه جسم ممکنیست
که طول و عرض و عمق داشته باشد و جوهر ممکنی است که موجود در موضوع نباشد
چون عقول و نفوس و عرض ممکنی است که موجود در موضوع باشد چون الوان قد
اجسام و دلیل بر سلب این صفات از باری تعالی آنست که جسم و جوهر و عرض

چنانچه مذکور شد حکم کنند اگر حق تعالی متصف باین صفات شود لازم آید که ممکن بود
و آن محالست پس این صفات از خدای تعالی مسلوب باشند و هو المطلوب و ایضا
بر باری تعالی مکان و جهت روا نیست زیرا که هر چه در مکان و جهتست ممکن است
و باری تعالی ممکن نیست پس در مکان و جهت نباشد فثبت المطلوب و ایضا جایز نیست
بر خدای تعالی لذت و الم زیرا که این هر دو مستلزم مزاجند و مزاج بر خدای تعالی
روا نیست اما حکما و صاحب یاقوت تجویز لذت کرده اند و گفته اند که لذت بر
دو نوعست حسی و عقلی لذتی که مستلزم مزاجست لذت حسیه است بخلاف لذت عقلیه
که او را مزاج در کار نیست و ثابت شده که خدای تعالی متصف است بکمالی که
لایق با وست مع هذا او مدرک خود و کمال خود است و این ادراک را
اهل حکمت لذت نامند و اما متکلمون قایل بسلب لذت اند از برای آنکه اسما
و صفات الله تعالی توقیفیه اند یعنی موقوفند بقول الشارع صلی الله علیه و آله
و این خود در شرع شریف وارد نشده و ایضا خدای تبارک و تعالی متحد با غیر نیست

زیرا که

1

زیرا که اتحاد باطلست مطلقا خواه در واجب الوجود و خواه در ممکن الوجود
و معنی اتحاد آنست که دو موجود یکی شوند بمرتبه که هیچ وجه من الوجوه امتیاز از
هم نداشته باشند و این بدیهه باطلست و قول نصاری که متحد شد لاهوتیه باری تعالی
با ناسوتیه عیسی علی نبینا و علیه السلم از این باطلتر بدانکه اتحاد و حلول مترادفند
غالبا سیم لکن باری تعالی محل حوادث نیست یعنی متصف بصفتی نیست
که آن حادث باشد و قایم بذات اقدس او باشد چه اگر صفات او حادث و
متجدد باشند تغیر و انفعال لازم آید در ذات وی و اینچنین محالست زیرا که صفات
خدای تعالی کمالیه اند اگر حادث باشند عدم کمال بظهور آید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
و ایضا تجدد و حدوث مستلزم نقص اند و نقص بر خدای تعالی روا نیست پس
چهارم محل حوادث نباشد و صفات او همه عین ذات او باشند و هو المطلوب
لکن حق سبحانه و تعالی مرئی نیست یعنی دیده نشود زیرا که او مجرد من جمیع الجهات است
و دلیل برین مدعا گفته میشود عقلا و نقلا اما دلیل عقلی آنکه اگر باری تعالی

مرئی باشد هر آینه در جهتی خواهد بود پس لازم آید که جسم باشد و این باطل است
چنانچه پیشتر مذکور شد و ایضا هر چه مرئیست در مقابل است یا در حکم
مقابل و هر مقابل یا در حکم مقابل در جهتست پس اگر خدا تعالی مرئی باشد
در جهت خواهد بود و این محالست پس ثابت شد که خدای تعالی دیدنی نیست
اما دلیل نقلی آنکه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام چون طلب رؤیت کرد
جواب آمد که لن ترانی یعنی هرگز مرا نخواهی دید و اهل لغت گفته اند
که لن از برای نفی موبدست و هرگاه که موسی علیه السلم نتواند دید دیگران
بطریق اولی نخواهند دیدن و دیگر آنکه باری تعالی تمدح خود نموده بعدم ادراک
چشمها او را چنانچه فرموده لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار پس اگر کسی اثبات دیدن کند نقص خواهد بود و نقص بر خدای
تعالی روا نیست و آیاتی که ظاهر آنها دلالت بر دیدن میکنند مأولند و
آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفته که عبادت نمیکنم خدایرا تا نبینم آن

دیدن

دیدن بچشم سر است نه بچشم سر پنجم آنکه باری تعالی بی شریکست اتفاق
کرده اند اهل ملت که حق سبحانه و تعالی شریک ندارد بدلیل عقلی و نقلی
اما دلیل عقلی که مأخوذ از براهین حکماست آنست که اگر دو واجب باشند لازم الوجود صح
آید که هر دو ممکن الوجود شوند زیرا که بحسب الغرض هر دو در وجوب وجود شریک خواهند
بود و درین هنگام خالی ازین نیست که امتیازی از هم دارند یا نه اگر بهیچ
وجه من الوجوه امتیاز از هم ندارند پس اثنینیت که عبارت از دو بودن است
حاصل نشد پس واجب الوجود یکی باشد و اگر از هم امتیاز دارند لازم آید که
هر دو مرکب باشند بسبب آنکه هر یک را طرف اشتراک و طرف امتیاز لازم رسید
و مرکب همین معنی دارد که از دو جز یا زیاده حاصل شود و پیشتر مذکور شد که باری
تعالی مرکب نیست و اما دلیل نقلی که متکلمین آنرا دلیل تمانع میگویند اگرچه
این دلیل را اثبات عقلی شمرده اند اما چون مأخوذ از کلام مجید است درین مقام
نقلی شمرده اند قوله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی اگر بودی

در زمین و آسمان خدایانی که این صفت داشته باشند که غیر خدا مستحق عبادت
باشند هر آینه نظام عالم فاسد شود زیرا که اگر یکی اراده حرکت فلک کند و آن
دیگر اراده سکون همان فلک نماید درینحال از سه صورت خالی نیست و هر سه باطلست
اول آنکه اگر مراد هر دو بر آید باطل است لکن که در آن واحد یکشی هم متحرک باشد و هم
ساکن این بدیهیة البطلانست دوم آنکه اگر مراد هر دو بر نیاید باطل است بسبب آنکه لازم آید
که فلک نه ساکن باشد و نه متحرک سیم آنکه اگر مراد یکی بر آید و یکی بر نیاید درین صورت
دو معبود بهم رسید یکی آنکه ترجیح بلا مرجح دوم عجز این نیز باطل زیرا که عجز خدا و ترجیح
بلا مرجح محالست پس ماند آنکه خدا تعالی شریک و مانند نداشته باشد و ایضا فرموده که
قل هو الله احد و هو المقصود ششم آنکه مسلوبست از باری تعالی معانی و احوال
زیرا که اگر خدا تعالی قادر بقدرة که معنی است و قادریت که حالست و همچنین عالم بعلم
یا بعالمیت باشد و باقی بحیاة و با حییت باشد الی غیر ذلک من الصفات لازم آید که
محتاج باشد در صفات خود بغیر زیرا که قدرت که معنی است و قادریت که حالست

بن

در ظاهر و باطن لیاقت امامت داشته باشد با آنکه برسول خود اعلام کند که فلان
شخص لایق امامت است پس رسول او را بعد از خود نصب کند و قایم مقام خود
سازد و اگر خدا و رسول امر امامت را بخلق رجوع نمایند بسا باشد که خلایق کسی را
امام و پیشوا کنند که فی الواقع آنکس بهیچ وجه من الوجوه لیاقت امامت نداشته باشد
و در ظاهر خود را بصلاح و فلاح آراسته و در باطن بفسق و فجور مشغول گشته باشد
شعر از برون طعنه زنی بر بایزید ٭ وز درونت ننگ میدارد یزید ٭ و مقصود ازین
مقدمات آنست که امامت رکنی عظیمست از ارکان دین و خلافتی است از خدا
و رسول برای کسی معین نمیشود بقول خدا و رسول و ایضا واجبست که امام افضل
و اکمل و افقه و اعلم اهل زمان خود باشد زیرا که او پیشوای خلقست و اگر در میان مردم
کسی باشد که دانا تر از او باشد هر آینه لازم آید تقدیم مفضول بر فاضل و آن باطلست
هم بدلیل عقلی و این ظاهر است و هم بدلیل نقلی چنانچه خدای تبارک و تعالی در سوره
یونس فرموده افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا

ان یهدی فما لکم کیف تحکمون ترجمه‌اش اینست که آیا پس هر که راه نماید
بسوی حق سزاوارتر است که مردم تابع او شوند یا آنکس که راه نیابد بخود مگر
آنکه راه نماید او را چگونه حکم میکنید که برابر میدانید کسی را که راه نماینده است با کسی
که راه نداند تا آنکه با او راه ننمایند و اگر کسی تعصب و جدال را ترک کرده از روی انصاف
تامل و تفکر کند بالبدیهه میداند که امام باید از جانب خدا و رسول منصوب و منصوص
و افضل اهل زمان خود بوده و اعلم ایشان از ایشان ابلغ ابدی مطلب سیم در بیان
آنکه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بلا فاصله امام بحق و خلیفه مطلق حضرت امیر المؤمنین
و امام المسلمین و سید الوصیین و قاید الغر المحجلین و قاتل المشرکین و یعسوب الدین لیث بنی
غالب علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلایل و براهین بر امامت
آنحضرت بسیار و بیشمار است و صحت دلیل و برهان بر امامت آنحضرت گفتن از قبیل
آنست که کسی در روز روشن آفتاب را بنور چراغ بجوید کما تشهد الفطرة السلیمة المستقیمة
و چون کرده بسبب اقوال بعض از علمای عامه شکی در خاطر خطور کرده و خللی در اعتقاد

راه یافته

راه یافته لهذا علمای اثنا عشریه برهانهای چند بر سبیل اختصار در امامت حیدر کرار نقل کرده‌اند
فی الحقیقه اگر کسی اندک تفکر کند و تعصب را بخود راه ندهد خود میداند که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بلا فاصله خلیفه رسول حضرت است و دیگران را از آن حق و نصیبی نیست و اگر کار
تعصب و جدال کند هیچ حقی در نظر حق و اثر نکند زیرا که تعصب حالتیست که هرگاه
عارض کسی شود آنکس بسبب آن نظر از حق محجوب شده و باطل را بر حق اختیار میکند
و چون این مقدمات معلوم کردی اکنون بدانکه در این مقام بعضی از متفرقات که در اصل
در شرح نهایت و فواید کثیره مطالب بتفصیل وارد مذکور ملیح افضل فضلای دین مبین و اعلم علمای
متبحرین الحاج شمس بن حمید بن محمد شهنشاه رحمه الله و جعل الجنة مثواه در فصول الحق
آورده که چون پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که اشرف و اکرم مخلوقات و معصومات
عالم روحانی و جسمانیست بدار بقا رحلت نمود مردمان سه گروه شدند جماعتی گفتند
که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس امامست و دلیل این جماعت آن بود که عباس
عم آنحضرت است امامت بارث باو میرسد و بانک زمانی از ایشان کسی نماند و جماعتی

مطلب

مطلب

قایل بامامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شدند و بعضی ایشان آنست که ذکر کرده مشهور گردید
گفتند که ابابکر بن ابی قحافه امام است و دلیل این کرده‌اند که بیشتر مردم او را اختیار
کردند و بعضی از این دلیل بگذرند و اگر کسی را دیدیا سخن سنی که حکمت اهل سنت را مطالعه کند
حضور صاحب عقاید الاسلام قاضی عضد را که دوانی بر آن شرح نوشته و این هر دو فضل فضلای اهل مطلب
سنتند در آن رساله بیان کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کسی را وصیت خلافت نکرد
و همچنین صاحب تاریخ گزیده گفته که بسعی عمر خلافت با ابی بکر مقرر شد اگر عزیزی با او بیعت نکردی عقوبت
و دیانت در قول مقالات ایشان نظر کنند با بدیهه میدانند که هیچ کودنی بمجرد عقل ... باعتبار آن
عقل را قبول کردن آن نتواند چگونه کرد چه معنی دارد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله همه چیز را
بمراتب و نظام شرع بیان و تعیین نماید حتی قاعده استنجا و استبرا و احکام حیض و نفاس را
داده است که در شرع شریف رکن اعظم و مطلب اهم است معین و مبرهن نکرده باشد مردم رجوع
کنند حاشا ثم حاشا منقولست که بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مردم در سقیفه بنی ساعده و آن مکانی بود که بجهت انجام مهام در آن مقام مجتمع میشدند

جمع گر

جمع گشته در باب تعیین خلیفه متردد بودند بعضی گفتند که بغیر علی و عباس و بنی هاشم بر
تجهیز و تکفین آنحضرت اشتغال دارند مارا با خلیفه معین کرد که اگر ایشان حاضر باشند
بدیگران نخواهند گذاشت و بعد از آن که خلیفه تعیین شود سخن ایشان بجایی نخواهد رسید
پس ابابکر و عمر و عبد الرحمن عوف و خالد بن ولید و غیرهم از جماعت انصار و مهاجر حاضر
گشته با هم گفتند که از ما امامی و از شما نیز امامی و درین گفت و شنید سخن بلند شد تا آنکه سعد
عباده که انصار از هجوم مردم پایمال شد ناگاه در اثنای این حال عمر دست ابابکر گرفته بیعت نمود
و بعد از و خالد بن ولید و بعد از و بعضی از تابعان ایشان که حاضر بودند بیعت کردند
مگر زبیر و خالد بن سعید العاص و ابی بن کعب و کثیری که در روز غدیر حاضر بودند از بیعت ابا
کردند و کسانی که حاضر نبودند جمعی از جماعت غایب مثل جماعت حاضر چیزی اقتدا به بیعت
کردند روایت نموده احمد حنبل در مسند خود که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در مسجد حاضر بود چند کس از منعقدین با ابی بکر بیعت میکردند از آنحضرت از جماعت
مسجد شهادت طلبید که هر کس در روز غدیر حاضر بوده و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه

اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه باشنیده بودند باید که گواهی دهند پس بعضی کسان گواه شدند
و بحدیث روز غدیر گواهی دادند و اسامی ایشان در مسند مذکور است و در کتاب
مذکور مسطور است که حمد الله مستوفی در سیره خود و ابن اسمعیل رازی ابغا در سیره خود مطلب
و شیخ علی طبرسی در کتاب احتجاج نقل کرده اند از ابان بن تغلب که چون قوم را ابابکر
بیعت کردند گروهی از مهاجر و انصار و غیرهما بر ابی بکر انکار کرده تخلف نمودند
و گفتند که در هلاک خود سعی نباید نمود زیرا که حق تعالی فرموده که و لا تلقوا
بایدیکم الی التهلکه پس این جماعت نزد حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
آمدند و گفتند یا علی این قوم بر تو ظلم کردند و حق ترا غصب نمودند ما را مقصد آنست
که وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله را که در باب تو کرده بجای آریم و با این قوم محاربه
کنیم آنجناب فرمودند که این مجادله و محاربه صورت نمی بندد زیرا که حضرت رسول مرا
خبر داده که این امت بعد از من عهد مرا خواهند شکست و از تو بر خواهند گشت اگر
بیابی انصار و اعوان که اعتماد بر قول و فعل ایشان توان کرد با قوم محاربه و اگر نه

جبر کن و مظلوم باش و بعد از آنکه من از تغسیل و تکفین و تدفین آنحضرت
فارغ شدم با فاطمه و حسن و حسین مردم را بمدد خواندم از عداوت و غداوت
تخلف ورزیدند و مطیع شیطان شده گردن از اطاعت من پیچیدند و غیر
از سلمان و عمار و مقداد و ابوذر کسی دیگر انقیاد نکرد و اطاعت ننمود پس
خاموش شدم و مصابرت نمودم و چون بغض و حسد و کینه قوم را با خدا تعالی و رسول
صلی الله علیه و آله بهمین مرتبه دیدم طریق صبر پیش گرفتم و شما بروید اگر از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله [illegible] شنیده اید بیاد ابی بکر دهید و خاطرنشان او کنید
و حجت بروی ثابت سازید بعد از آن ایشان آمده در حوالی و حواشی منبر نشستند
و چون ابی بکر بمنبر شد اول خالد بن سعید العاص بر خواست و گفت یا ابابکر بپرهیز کن
از غضب باری تعالی و بدرستی که معلوم است آنچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت در روز قریظه که ای معشر مهاجر و انصار شما را وصیتی میکنم از آن نگاه دارید
و بجای آرید و آن وصیت اینست که علی علیه السلام بعد از من خلیفه و امام شماست

وخدای تبارک و تعالی مرا باین وصیت امر کرده و اگر محافظت وصیت من
نکنند در احکام خواهید کرد و دین شما مستحکم نخواهد ماند و امامی که شما از برای
خود تعیین کنید بدترین شما خواهد بود آیا اهل بیت محمد وارث منبر نیستند در امر امت
بعد از من خدا آیا آنکس که طاعت اهل بیت من نماید و نگاه دارد وصیت مرا در باب
ایشان حشر او با من نماید و توفیق خود را رفیق او گرداند در دنیا و آخرت و آنکه
خلافت اهل بیت مرا قبول ندارد بهشتی که عرض آن مثل زمین و آسمانست بر او
حرام گرداند پس عمر گفت خاموش باش یا خالد که تو از اهل مشورت نیستی و کسی که بقول
تو عمل نمیکند خالد بن سعید گفت یا ابن الخطاب تو خاموش که زبان تو با دل تو یکی نیست یعنی
شرک داری و قسم بخدای تبارک و تعالی که قریش تمام از کمترین مردمان میدانند در حسب و کم
پایه‌ترین در نسب و خسیسترین مردمان در قدر و مرتبه و کم نام‌ترین در معرکه و تو
کمتر از همه آنکسی که در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و تو ترسنده
ترین مردمان بودی در حرب و بخیلترین همه کس در روز سخا و کرم و تو در میان

ظ رخنه

صح

این مهمات

این مهمات مثل شیطانی که بمردمان میگوید که کافر شوید و چون کافر شوند گوید من
از شما بیزارم تو و شیطان هر دو در آتش دوزخ مخلد خواهید بود و ذلک جزاء الظالمین
پس عمر خجل شد و چون نوح دل خود خاموش شد و خالد بن سعید بنشست و بعد از او سلمان
برخواست و چند کلمه باین مضمون بیان نمود که کردید و نکردید یعنی آنچه خدا و رسول فرموده
بود نکردید و آنچه شیطان فرمود کردید پس گفت که ای ابا بکر هر گاه از تو مسئله پرسند
بکه رجوع خواهی کرد زیرا که تو فرق میان نیک و بد نمیتوانی کرد و چه عذر داری که مقدم
میشوی بر کسی که داناتر است از تو و اعلمست بکتاب خدای تعالی و بحدیث رسول صلی الله علیه و آله
و نزدیکتر است برسول الله از تو و مع هذا او را حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقدم داشته
در حیات خود و وصیت کرده در وفات خود و شما آنحضرت را فراموش کردید و خلاف
وعده نمودید و عهد او شکستید و کمر بمخالفت امر آنحضرت بستید و کشیدید آن عقد را
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر شما از اطاعت او بسته بود یا ابا بکر چگونه بقبر خواهی
برد در آنچه کسب کردی زیرا که تقبیل ثواب نشدی و بکفر عقاب نمودی و تو خود میدانی

پوشیدید و فراموش کردید آن عهدی که با آنحضرت بسته بودید و تابع شیطان شدید و آخرت را
آخر بنا فروختید و روزی که ثمره این کار بچشید و بجزای خود برسید وما الله
بغافل عما تعملون و بعد از آن مقداد برخواست و گفت ای ابابکر بر گرد از این
ظلم که بر خود کردی و توبه کن و آمرزش خواه از خدای خود و قبول کن سخن پیغمبر خود را
و زاری و گریه کن بجهت این خطا که کردی و تسلیم کن این امر را بصاحب آن علی بن ابی طالب
علیه السلام که تو اهل آن نیستی و معلوم است که عقد امارت و خلافت او را حضرت رسول
صلی الله علیه وآله کرد و گردن تو و جمیع مردم افکنده و لازم بر تو نمود که در فرمان او
باشی و در زیر رایت او و فرمان او بری و این دلیل و شکست بر بطلان خلافت تو و بیکسی
که یار و مددکار تست درین امر و شما علم نفاق را از آن منبع فتنه و شر و معدن
شقاق عمرو عاص آموخته اید در آن وقت که بر شما و دیگر منافقان در غزای
ذات السلاسل امیر بود و تو از جمله لشکر او بودی و در تحت رایت او و فرمان او بودی
اکنون تو کجا و خلافت کجا پرهیز کن و خود را ازین امر معزول گردان پیش از انکه

که چه کردی و چه بردی بعد ازین اگر توبه کنی و پشیمان شوی و باز گردی ازین ظلم منور بسیار نکشته
امید هست که نجات یابی در انوقت که تنها در قبر باشی و بیا ابابکر چنانچه ما وصیت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله را شنیدیم تو هم شنیدی و درین کار که مرتکب آن شده
عذری نداری فکری بحال خود کن پیش از انکه سر رشته کار از دست تو بیرون رود و از عذاب
قیامت یاد آور وما علینا الا البلاغ المبین و بعد از آن ابو ذر برخواست
و گفت ای معشر قریش رسیدید بنوا غنت و کذا شنید قرابت و البته که معشر قریش بی
شک درین شما اند خختید و اگر این امر را باهل بیت رسول صلی الله علیه وآله میگذاشتید
اختلاف بهم نمیرسید و هرگز شمشیر کشیده نمیشد و الله که بانی و گفتور نیز جمعی که لیاقت
خلافت ندارند بطمع خلافت افتاده خون هم بریزند و کین دارند تا قیامت و در گردن انکسی
که اول نوبت اختراع این بدعت کرد و بدرستی که همه دانسته اید که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که صاحب این امر بعد از من علی علیه السلام است بعد از او دو فرزند من حسن و حسین علیهما السلام
و بعد از ایشان فرزندان امام حسین علیهم السلام و شما چشم از قول رسول صلی الله علیه وآله

ولی

نتوانی تا در حیات و ممات سلامت یابی زنهار که بدنیا فریفته نگردی و بسخن و تلبیس غیر
مغرور نگردی که دنیا زود خواهد رفت و بازگشت تو بخدای تعالی خواهد بود و جزای
عمل تو داده خواهد شد و بتحقیق میدانی که بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله صاحب این
امر علی بن ابی طالب علیه السلم است نه تو لائق این امری و نه دیگری پس تسلیم کن این کار را بصاحب
آن چنانکه خدا و رسول او مسلم داشته اند و اگر چنین کنی از عذاب عصیان و از تمرد خلاص
گردی و الی الله ترجع الامور و بعد از و بریدهٔ اسلمی برخواست و گفت انا لله و انا
الیه راجعون کسی که حق را از باطل جدا کند کو و کجاست تا بگوید و مخاطب گردانید ابابکر
آیا فراموش کرده یا خود را بفراموشی میداری یا خود را باز میفریبی یا آرزوهای باطل
راه ترا زده است و یا ابلیس ترا گمراه کرده آیا در یاد تو نیست که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله علی علیه السلم را امیرالمومنین نام کرد و در اکثر اوقات او را باین نام
میخواند و میگفت که امیرالمومنین قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد بود یا ابابکر
از خدای تعالی بترس و شرم دار و خود را دریاب پیش از آنکه دریافتن نتوانی یافت

وخود را

وخود را از گمراهی و بیدینی نگاهدار و حق را بصاحب آن گذار و جهان مکن که ترا
ستمکر و عاصی در همه وقت میگفته باشند فلا تکونن من المجرمین و بعد از و
عمار یاسر برخواست و گفت ای گروه مسلمانان اگر میدانید بدانید که اهل بیت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله سزاوارند بامامت و لائق‌اند بخلافت و داناترند بامور دین
و مهربانترند بر مومنان و نگاهدارندهٔ شریعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اند
و ناصح امت اند پس بسوی ایشان رد کنید حق ایشان را تا کار رشته دین شما نگسلد و ظاهر
نگردد بیدینی و کافری شما بر عالمیان و تا فتنه و فساد میان شما بسیار نگردد و اختلاف
واقع نشود و دشمنان بطمع ابطال دین نیفتند و معلوم همه شماست که بنی هاشم اهل
و انسب اند باین امر و علی علیه السلم از میان ایشان بحکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله
ولی و امام شماست و بر شما ظاهر است که همه ابواب بسته اند مسجد شد بغیر از باب علی علیه السلم
و بسیار کس فاطمه زهرا علیها السلم را خواستگاری نمودند آنحضرت بهیچکس نداد بغیر از و
و نیز فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها و هر که اراده علم و حکمت حضرت رسالت پناه

دارد باید که دل از دور در آید و مجموع شما در امور دین نادانید و بوجود او
احتیاج دارید و او از همه شما مستغنیست پس چه سبب که او را می پوشید و اختیار
دنیا بر آخرت مینمایید رها کنید حقی را که خدای تعالی بآنحضرت داده و بر دین پدران
خود برمگردید فتنقلبوا خاسرین بعد ازو ابی بن کعب برخواست و گفت یا ابا بکر
انکار مکن حقی را که خدای تعالی بغیر ترا داده و اول کسی مباش که رسول خدا را عاصی
شود و خلاف وصیت او نماید و از فرموده او تجاوز کند حق را تسلیم کن بصاحب
آن زیرا که تو اهل آن نیستی و در غوایت و گمراهی بمانده باشی تا ازین کار پشیمان شوی
توبه نمایی و خود را بگناه و وبال میندازی و وش خود را انکار عصیان خفیف
ساز و مخصوص بخود مکنی امری را که خدای تبارک و تعالی آنرا بتو نداده است دریاب خود را
از وبال این عمل و بدانکه بودن تو در دنیا بسیار کوتاه خواهد بود رفتن تو باخرت زود
باشد و جزای خیانت تو برای تو آماده خواهد شد و ما ربک بظلام للعبید بعد ازو
خزیمة بن ثابت برخواست و گفت ای مردمان آیا آگاه نیستید که رسول الله صلی الله

علیه و آله

علیه و آله شهادت مرا که در آن منفرد و تنها بودم قبول نموده همه گفتند بلی حضرت
پس گفت گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود که اهل بیت
من فرق میان حق و باطل کنند و ایشان امامند که اقتدا بایشان باید نمود و
گفتم بشما آنچه دانستم ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله
شیئا و لهم عذاب الیم و بعد ازو ابو الهیثم بن تیهان برخواست و
گفت من حاضر بودم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در غدیر خم علی علیه السلام را
با خود بمنبر برد و [illegible] که نبرد او را مگر برای خلافت و بعضی گفتند او را مولی کند
بر کسی که خود مولای او هست پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی مولی مومنانست
و نصیحت کننده امتان منست و همه شما از آنحضرت این سخن شنیدید و حالا
انکار آن میکنید ان یوم الفصل کان میقاتا و بعد ازو سهل بن حنیف
برخواست و حمد و ثنای حضرت الله تعالی بجا آورد و صلوات بر رسول الله و آله
و گفت ای معشر قریش گواه باشید بر من که گواهی میدهم بانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

درین مکان که حالا روضه است ... علیه السلم پا گرفته بعد میگفت ای مسلمانان امیر المؤمنین
علی علیه السلم امام شما است بعد از من و وصی من و ادا کننده قرض من و بجا رساننده وعده
من و اول کسی است که در لب آب کوثر بمن رسد و با من متکلم شود پس نیکو حال آنرا که
فرمان او برد و تابع او گردد و نصرت او دهد و وای بر آنکه ازو تخلف کند و فرمان
او نبرد و با سهل بن حنیف برادرش عثمان بن حنیف برخواست و گفت شنیدم
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود اهل بیت من نجوم اهل زمینند بر ایشان
مقدم دارید و بر ایشان مقدم مشوید زیرا که ایشان بعد از من اولی اند در دنیا و دین
اثنا شخصی رسید که یا رسول الله اهل بیت شما کیانند آنحضرت فرمود که علی علیه السلم و
پاکان و پاکیزگان از فرزندان او پس گفت یا ابابکر اول کسی مباش که کافر و خاین
باشی با خدا تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و لا تخونوا اماناتکم و انتم تعلمون
بعد از او ابو ایوب انصاری برخواست و گفت یا عباد الله پرهیز کنید از خدا و ظلم مکنید
با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و باز پس دهید حق ایشان را که خدا تعالی با ایشان

داده است

داده است بدرستی که شما شنیدید چنانچه ما شنیدیم در هر مقامی بعد از مقامی و در
هر مجلسی بعد از مجلسی که آنحضرت میفرمود که اهل بیت من ائمه شما اند بعد از من و
اشارت بامیر المؤمنین علیه السلم مینمود و میفرمود که اینست امیر نیکوکاران و کشنده
کافران و ذلیل باد کسی که او را ذلیل خواهد و نصرت یابد هر که او را نصرت دهد پس شما
توبه کنید ازین ظلم که کرده اید که خدا تعالی توبه پذیرنده و آمرزنده و مهربانست و
نافرمانی مکنید و دور مکنید او را از دست مدهید و لا تتولوا عنه معرضین و مفتون
این جمله با ابابکر گفتند خیر شما را میشنوی در روز محشر و لیکن آن ترا سود ندارد
پس ابابکر از جواب ماند و از سخن عاجز گشته سر بجیب تفکر فرو برده بعد از لحظه
سر بر آورد و گفت که من از شما بهتر نیستم مرا ازین کار معزول کنید پس عمر در غضب شد
و گفت از منبر بزیر آی ای رذیل خسیس ای حیوان بی زبان و ای بسیار جاهل کم
عقل و الله بران بلشوم که ترا معزول سازم و خلافت از آل ... ضایع نمیدهم
پس ابابکر از منبر بزیر آمده بخانه خود رفت و سه روز بیرون نیامد ... بعد از ...

خالد بن ولید با هزار کس نزد ابابکر آمده گفت برای چه در خانه نشسته نزدیک که
بنی هاشم بخلافت قیام نمایند و ترا ازین شغل محروم سازند پس ابابکر را بمسجد
آوردند و شمشیرها کشیده با عمر بر در مسجد ایستادند و عمر سوگند خورد که اگر امروز از شما
کسی گوید هر آینه چشم او را بیرون آرم پس خالد بن سعید العاص برخواست و گفت
یا ابن صهاک الحبشیه آیا بشمشیرهای خود ما را تهدید میدهید یا باین جماعت که بر تو گرد آمده
ما را میترسانید والله که شمشیرهای ما تیزترند زیرا که حجت خدای تعالی با ماست اگرچه ما در عدد
کمتریم ولیکن در قوت شمشیریم و بر شما غالبیم لیکن امام و پیشوای ما متابعان خود را
بصبر میفرماید بسبب آنکه مبادا آتش غضب که در سینه از کینه او و از شغل مشتعل
شده از عداوت این بدبختان خود برکردند و بالتمام کافر شده از دین نفاق
در آیند چنانچه حق تعالی فرموده که الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اگرنه شمشیرها
کشیده برای رضای خدای تعالی با شما محاربه مینمودیم بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام گفت که یا خالد قدر مرتبه تو و سعی که کردی در راه خدای تبارک و تعالی

همه کس

برهمه کس ظاهر شد و حجت بر مجموع ایشان ثابت گشت و درین حال سلمان
رضی الله عنه برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله
که نشسته بشد برادر و ابن عم من با چند کس از یاران خود جمع آیند و اراده قتل او
نمایند هیچ شک ندارم که این جماعت شما باشید پس عمر قصد سلمان کرد و امیرالمؤمنین
علیه السلام دامن او را کشید چنانچه عمر از پای در افتاده خود را بخاک یکسان دید
و فرمود یا ابن صهاک الحبشیه اگر آیه کلام الله که یا ایها الذین امنوا استعینوا
بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین و صیت وصیت رسول
صلی الله علیه و آله بجهة مصابرت در پیش نبودی هر آینه عجز تو بر قوم ظاهر
بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روی مبارک بجانب اصحاب خود کرد و
و گفت بروید که رحمت خدای تبارک و تعالی بر شما باد والله که دیگر داخل مسجد
نشوم مگر برای زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا بجهة قضای حکمی که جاری
مردم را در حیرت گذاشت او ده انکه کم شخص از حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلم سوال کرد که یا امیر المومنین شما را مردم غالب کل عالم میدانند پس بچه
سبب شما طلب حق خود نکردید و با خلفاء ثلثه مقاتله نکرده مصابرت نمودید
آنحضرت هیچ جواب نگفت تا آنکه ایام خلافت آنجماعت بر آمد و بمسند نکبت سلطنت
ایشان از بار در آمد و آنحضرت با سعادت بخلافت بنشست روزی بطریق اعزاز و
تعیین تعظیم و هو الناصح مکلف برادر حبل الله سعد خالد پاک نهاد و پاکیزه اعتقاد
در خدمت آنحضرت از اولاد آنجماعت که بخلفاء ثلثه بیعت نکرده بودند حاضر شدند
حضرت فرمود این جواب آن شخص است که فلان روز از ما از وجه صبر کردن و جنگ
نکردن پرسیده بود اگر در آنوقت با آن گروه مقاتله میکردیم از ایشان زاهدی عابدی
امروز این جوانان بشرف اسلام مشرف نمیشدند پس در کارها مصلحتی است که
شما را عقل بآن نمیرسد القصه عمر بعد از آن چند نوبت سیر در شهر فرمود و در بدر گشته در
در اطراف و جوانب میدوید جبرا و قهرا به بیعت ابابکر در می آوردند مرویست که اگر
کروهی بکار خیر اراده کنند بعد هر یکی از آن فرشته با ایشان در آن مهم متفق

شوند

شوند و اگر بکار بدی اتفاق کنند بعد هر یک از آنجماعت جمعی از شیاطین با ایشان
رفیق معاونت و تقویت ایشان کنند لهذا افعال قبیحه و عقیدها بیشتر از افعال
حمیده و حسنه است و از این سبب اکثر مردم تابع اهل ظلم و منکر اهل حق اند پس بنابرین
اکثر تابع حضرت امیر المومنین علیه السلم اند که و مطیع خلفاء ثلثه لیکن از عجب تحوله
مرویست از احمد بن حنبل در تاریخ نادر الحکایات که روز پنجم از وفات حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که گذشت ابابکر بمنبر بر آمده خطبه خواند و خلایق جمع شده چنانچه حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله جا خالی دیدند افغان از ایشان بر آمد و بو لنان ابی کور پیش منبر
و گفت ای گروه مهاجر و انصار که ایمان بخدا آورده اید و او در قرآن بر شما ثنا نموده آیا
فراموش شد شما را یا آنکه کمراهی بر شما غالب شد یا از حق گفتن عاجز شدید و معلوم شما
نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم چه گفت و شما را چه وصیت نصیحت کرد
و شما جمیعا قبول نمودید و اطاعت کردید الحال شما را چه بر سر داشته که حق را گم کرده اید
و باطل را بر حق اختیار میکنید و آیا حفظ ندارید که او را ازین شخص ما شنیدیم

وروی او را نمیدیدیم که میگفت یا رسول الله وصیت ترا در باب خلافت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از تو انکار خواهند کرد و مخالفت او خواهند نمود پس من
گفتم یا رسول الله مجلس بود که سخن میگفت آنحضرت فرمود که آن فرشته بود که از منکر
شدن امت من در حق خلافت وصی من مرا خبر داد و وای بر کسی که ترا وصیت میکنم
که علی هادی و ناصح امت منست و بعد از من امام بحق اوست هر که با مامت او راضی نشود
شکننده بیعت من باشد و منکر نبوت من بود و روز قیامت از شفاعت من محروم
خواهد بود پس بیهوش شد و جماعت انصار و گفتند یا علی رحمت خدا بر تو باد که هر چه
گفتی راست گفتی و بیان کردی آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنوده بودیم و بعد آنحضرت
وفا کردیم جزاک الله خیر الجزاء و از این روایات معلوم شد ایذاء ابابکر مر آنحضرت را بعقلا
پوشیده نیست اما ایذاء و آزار که بحضرت فاطمه صلی الله علیها عمر رسانیده در باب باغ
فدک اظهر من الشمس است مرویست از ابو طاهر بلخی در کتاب جامع الروایات که روزی عمر خطاب
یکی از یاران خود را گفت که سیر شده چگونه می‌بینی و از هیچ کردار و افعال من متحیر گشت

از چهار کار

از چهار کار بر تو همی ترسم سه را گفت چهارم را نگفت و خاموش شد عمر گفت البته چهارم را
باید گفت و پنهان نباید داشت گفت چهارم آنست که فدک را از فرزند رسول خدا فاطمه
زهرا صلوات الله علیها باز گرفتی و حال آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدو داد
عمر گفت این سهل است بخدا قسم که من از دادن سه چیزی ترسم یعنی این چهارم لیکن آنکه
صفت حمیده است چرا عاقل معتقد شخصی باشد که صفت حمیده است از آن رسول الله صلی الله
علیه و آله باشد اگر کسی را چشم حق بینا باشد و گوش حق شنوا میبین که آیات از برای اثبات
او بسیار است و من فضایل او ع گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو مرویست نموده اند مسلم و
از انس بن مالک که روزی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت درختی است
که هیچ قصر و حجره نباشد در بهشت که شاخی از آن درخت در آنجا نباشد و اصل آن درخت
در خانه امیر المؤمنین علیه السلام است پس عمر برخواست و گفت دیروز میگفتی که اصل آن درخت
در خانه منست و امروز میگوئی در خانه علی است آنحضرت سر بالا کرد و گفت آیا نمیدانی
که خانه من و علی علیه السلام یکیست و از این سخن چنین مفهوم میشود که او را اعتقاد باین

وافی بمدینت وما ینطق عن الهوی نموده وضمیر او از کدو غبار ارتیابی که اول
داشته منور مجلی ومصفی نگشته واما ایذا عثمان مر آنحضرترا از الجفی واکثر من ان
یحصی است واز جمله ایذاء او آنست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله حکم العاص را از مدینه بگسیله
بران الجمعه چون نوبت خلافت بعد عبدالرحمن بن عوف بعثمان رسید فرمان داد تا حکم
العاص را بمدینه آوردند واورا وزیر خود ساخته وانگشتر خود را باو داد و دختر خود را بعقد او
درآورد واین کار بر اکثر صحابه ناپسند آمد تا حدی که عبدالرحمن گفت که او خلافت را
بعثمان داده و اصحاب باتفاق مکتوبی نوشته و افعال قبیحه و اعمال شنیعه عثمان را در آن
درج نموده بعمار که پسندیده حضرت رسول صلی الله علیه وآله و نزدیک صحابه بود دادند
که بعثمان دهد وچون عمار مکتوب را باو داد او را ناخوش آمده فرمود که عمار را بسیار
زدند و تو ذنیر لکد بسیار بر شکم او زد تا رنجور شد و اباذر در شام بود چون این
خبر شنید بعضی از معایب عثمان را بر زبان گفت و صورت آن حال را معویه بعثمان نوشت
وعثمان بمعویه فرمان داد که اباذر را بر شتری بی پالان نشانده همراه او حرمتند

ذ

خوی که نگذارد در راه آرام بگیرد و بمدینه فرستد معویه چنین نمود وعثمان قیام نموده اباذر را
بمدینه فرستاد بسیار خسته و شکسته و پریشان و چون عثمان او را دید گفت که ای جندب
مرا در شام گفته گفت من مرجا باشم جز حق نگویم پس او را بربذه که جای ناخوش بود
فرستاد تا آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست و مالک اشتر با جمعی که از کوفه می آمدند بتغسیل
وتکفین او قیام نمودند و خبر فوت او بمدینه آوردند عمار گفت که خدا رحمت کند اباذر را
و همام مرد عثمان را ناخوش آمده گفت ای ناکس گمان میبرداری که من از بیرون کردن اباذر
پشیمان شده‌ام عمار گفت بخدا قسم که این مرا بخاطر نرسید عثمان گفت تو نیز بدو رو بجای
که اباذر بود و ترا نیز بآنجا بفرستید عمار گفت بروم که همسایگی سگ و گرگ مرا دوستر است
از همسایگی تو مرویست که چون خلافت بعثمان منتقل شد ابوسفیان نزد او
آمده گفت امیدوارم که چنانچه دولت ما باز آمده دین ما نیز باز آید واین سخن را عثمان بشنید
وابوسفیان را منع نکرد و چند سخن دیگر گفت که تطویل دارد شعر اندکی بیش تو
گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و چون ثابت شد که هرگ

از خلفاء ثلثه بایذاء حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده اند و ایذاء او ایذاء حق تعالی است
و حال آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة پس هر کس که ایذاء او آزار رسول صلی الله علیه و آله
کرده اند بموجب آیه قرآن ملعونند و ملعون لایق امامت نیست و اگر کسی را شکی
و شبهه درین روایات مذکوره باشد بتفاسیر و کتب که نام ایشان مذکور شده رجوع نماید
تا معلوم شود که دروغ نباشد و اکثر این مطالب را علمای اشاعره در وقتی که
از تاویل و تحویل عاجز گشته و از اعتذار فرو مانده نقل کرده اند زیرا که مدار ایشان
تاویل نمودن و تحویل کردن و حق پوشیدن است چنانچه درین حدیث که انت خلیفتی
و وزیری و خلیفتی و خیر من اترکه بعدی یقضی دینی و ینجز وعدی علی بن ابی
طالب علیه السلم یعنی بدرستی که تو وصی منی و وزیر منی و خلیفه منی و بهترین کسی که وا گذاشته ام
او را بعد از خود که ادا میکند قرض مرا و بجا می آورد وعده مرا علی بن ابی طالب علیه السلام است
قاضی عضد که از جمله اشاعره است چندانکه سعی کرده و تردد نموده که شاید که این حدیث را

تاویل

تاویلی یا اعتراضی و ازان بهم رساند نتوانسته آخر الامر گفته که این حدیث دلالت میکند بر آنکه
بهتر و فاضلتر بود از همه و وام گذاردن و وعده بجا آوردن بنا بر آنکه یقضی معمول
ثانی است که بهایت با وجود آنکه خود را دانا و عالم میدانند غلط فاحش کرده و دو
چشم بینی او کور شده و غافل از معنی گشته که یقضی خبر مبتدا محذوف است و برین
تقدیر است که هو یقضی با این یک لفظ مجموع اعتراضات او از هم میریزد و بطلان
قول او بر همه کس ظاهر میشود پس باید که مرد حق بین باشد تا حقیقت بر او ظاهر شود
نه باطل بین تا حق بر او پوشیده شود شعر چشم حق بین بجز از حق نتواند دیدن
باطل اندر نظر مردم باطل بین است و اکثر اوقات اعلم علمای ایشان بلکه امام اعظم
الطایفه از الفاظ بهلول حقه عاجز شده و ملزم گشته زیرا که حق بر باطل غالب است
و مباحثه فضال بن حسن شاهد این حال و موضح این مقال است مرویست از شیخ طبرسی رحمه الله
وغیره که روزی فضال بن حسن کوفی میگذشت دید که ابو حنیفه جمعی را درس فقه میگوید
فضال با رفیق خود گفت و الله که ازین مکان نروم تا ابو حنیفه را ملزم و شرمنده سازم

و دوم ز بود

پس نزدیک او رفت و گفت ای امام مسلمانان برادری دارم که مذهب رفض گرفته است
واز جمله رافضیانست و هرچند با وی میگویم که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بهترین خلایق ابا بکر است و بعد از و عمر او قبول نمیکند و میگوید که بعد از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بهترین و فاضلترین جمیع مخلوقات امیر المومنین علی است هرچه دلیل و حجت با
او گویم و دفع حجت او نمایم ابوحنیفه گفت برادرت بگو که چگونه بهتر میدانی علی را
از آن دو کس که ایشان با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودند و علی علیه السلم
در عرصه قتال میبود که جدال میکرد فضال گفت که این سخن را ببرادر خود گفتم او در جواب
گفت که خدای تعالی فرموده ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
في سبيل الله بدرستی که خرید خدای تعالی از مومنان نفسهای ایشان را که مباشر جهاد
شوند و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند با آنکه مرایشان را بهشت است پس
ابوحنیفه گفت که بگو برادر خود که چگونه بهتر میدانی علی را علیه السلم بر آن دو مرد که با حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله در یکجا مدفونند فضال گفت که من این را ببرادر خود گفتم و او

این آیه

این آیه را بجواب من خواند که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا
ان یؤذن لکم و گفت هر کس ایشان را رخصت داده بود که در آنجا مدفون باشند
ابوحنیفه گفت که برادر خود بگو که عایشه و حفصه اذن داده بودند فضال گفت
که من این را ببرادر خود گفتم او در جواب گفت عایشه و حفصه هم بسبب چه خانه شدند
ابوحنیفه گفت که بگو برادر خود که بسبب مهر خود صاحب خانه شدند فضال گفت که
این سخن را نیز ببرادر خود گفتم او در جواب گفت که خدای تعالی در کلام مجید فرموده که
یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن
این آیه صریحست که آنحضرت مباشرت با هیچیک از ازواج نکرده تا او را مهر او نمیدهد
پس ابوحنیفه گفت که برادر خود بگو که ایشان مستحق خانه بمیراث شدند فضال
گفت که این را نیز ببرادر خود گفتم او در جواب من گفت که چون حضرت خاتم الانبیا
صلی الله علیه و آله از دنیا بدار بقا رحلت نمود نه زن داشت و یک دختر چون فاطمه
زهرا علیها صلوات الله تعالی و همچنین عباس و فاطمه زهرا علیها السلم نصف و عباس

ربع ونصف ونه زیرا نمی بود که ابو حنیفه گفته است سر گم و آنجا نه اندک حکمت
نهایت لکن ابو حنیفه وجعفر از آنجا نه یکشب بر بسته اند که صاحب جان برگشتند
پس ابو حنیفه گفت که بیرون کنید این مرد را که والله خود را فضیحت و برادر را بها نه
کرده است و عجب تر از این شیراز مثل اکثر علماء شافعیست روایت نموده که شیخ فخر الدین
جمهی که و خطا نخواد لحق روز بر بالا منبر شده گفت که علی ابن ابیطالب علیه السلم
فرموده که سلونی تحت العرش من نیز میگویم که سلونی ما تحت العرش پس زنی
برخواست و گفت ای شیخ از سلیمانان و حور بند کرد و متاع حمده بر زبان ماند
بار بگوی عقد امامه که بر سر پیچیده چند است شیخ مبهوت شده از جواب عاجز
ماند مقصود از این حکایات آنست که علمای شافعیه بمنزله شیاطین اند اعوذ بالله
خوان و دیوان لا حول گویند زیرا که باعث گمراهی خلق و سبب [illegible] از آخرت
و عزت و حب [illegible] و مال و لا ابالی گیکه و راه ناپسندیده بر اختلاف
کسانیکه گفته اند که نحو نقل کرده اند که تا جهال لکن ایشان بت پرستیده و حمد و

کرده

گوشت خوک خورده اندر روایت نموده صدر الائمه خوارزمی در کتاب مناقب که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفت یا علی دانسته باش که خدا تعالی امر کرده که مرا علم
فضل و کمال ترا بمردمان و من رسانیدم اما تو پرهیز کن از کینهای که برای تو
مخفی است در سینهای که آنرا اظهار نکنند مگر بعد از وفات من اولئک یلعنهم
الله و یلعنهم اللاعنون بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بگریه در
آمد و گفت که جبرئیل علیه السلم مرا خبر داده که بر علی علیه السلم ظلم کنند و منع حق او نمایند
و خواران بدکاران جهنم خواهند بود اگر کسی از روی اعتراض سوال کند که هر گاه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میدانست که ایشان غصب خلافت
امیر المؤمنین علیه السلم خواهند نمود و ظلم بر او خواهند کرد پس چرا ایشانرا نزدیکی
داده در مجلس شریف راه میداد جواب آنست که آیا حضرت الله تعالی میدانست
که ابلیس آدم علیه السلم سجده نخواهد کرد یا نه اگر کسی گوید که نمیدانست کافر شود
و اگر میدانست پس چرا او را چندین هزار سال در میان ملایکه مقرب نگاه داشت

پس در بعض افعال خدا و رسول و ائمه علیهم السلام حکمتی و مصلحتی هست که خلایق را عقل بآن
نمیرسد و اگر کسی را چشم حق بین و گوش حق شنو باشد این روایات مذکوره از برای تنبیه
او بس است والا فلا بدانکه فی الجمله از مذاهب اشعریه که ایشان را اهل سنت و جماعت
مینامند درین مقام مذکور میشود و آنچه در کتب جمهور نقل کرده اند آنست که اصل مذاهب
ایشان چهار است و از چهار کس اخذ مذهب نموده اند اول حنیفیه اند که اخذ مذهب
از حنیفه نعمان بن ثابت نموده اند مستغفر خوارزمی در تاریخ خود آورده که پدر ثابت
غلام تیم بن ثعلبه بود و زوطا نام داشت و او را از کابل [illegible] آورده اند و از آنجا بکوفه
آمد و جارالله علامه در تفسیر خود آورده که ابو حنیفه در اول حال ریگ فروش بود و چون
منصور دوانیقی بخلافت نشست و کثرت ازدحام مردم را نزد امام جعفر علیه السلام مشاهده
نمود اندیشه مند شده بر سلطنت خود ترسید ابو حنیفه و مالک را طلب نموده وعده لطف
و وظایف و همه ساله برایشان مقرر داشت و ایشان را فرمود که احداث مذهبی
نمایند تا باین سبب کثرت خلایق نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رو بقلت

گذارد

گذارد تا خلافت او استحکام پذیرد ابو حنیفه و مالک قبول نموده خلیفه عمل نموده اطاعت
کردند و از این قبیل افعال از ایشان بعید نیست زیرا که اکثر مردم بنده مال و منال دنیا
بوده و همیشه خواهند بود و بتجربه معلوم شده که شخصی از برای حاکم قریه سخن چندی گفته که ضرر
بایمان و اسلام او داشته اگر ابو حنیفه بخاطر خلیفه بجهة اخذ جیفه چند مسئله در دین
زیاد کند عجیب نخواهد بود و غریب نخواهد نمود و مع هذا عقل نیز قبول این کلام میکند
و شاهدی بر این مقدمه ظاهرتر از قضیه عمر نحس و مملکت ری نیست با آنکه آن [illegible]
زندیق ملعون بتحقیق میدانست که مرتکب آن امر جسیم و کار عظیم شدن و با جگر
گوشه سید کونین و امام ثقلین ابا عبد الله الحسین علیه السلام مقاتله و مجادله نمودن
سبب خلود و دخول جهنم است با این همه خود را از آن عمل شنیع و فعل قبیح منع
نتوانست کرد پس ابو حنیفه احداث و اختراع مسئله قیاس کرده مع شیئی
زاید و بآن عمل نمود و شاگردان او از آن مسائل کتابها نوشتند و تا حال اثر
آن اقوال باقیست با آنکه ثعلبی و زمخشری در تفسیر خود آورده اند که اول کسی که عمل

بمسئله قیاس کرده ابلیس بوده که گفت وقتی که مامور شد بسجده آدم علیه السلم که من از
آتشم و آدم از خاک و آتش بهتر از خاکست از این سبب با آدم علیه السلم سجده نکرد و از
ابوحنیفه مسایل قبیحه بسیار است که ذکر آن مستحق نیست و بر همه کس ظاهر است
دوم مالکیه که اخذ دین خود از مالک که در ماسبق مذکور شد کرده اند و او نیز اختراع
بعض مسایل کرده و ابوحنیفه را گاهی میگفت و شاگردان ابوحنیفه نیز نفی اسلام مالک
میکردند سیم شافعیه که اخذ دین از شافعی کرده اند و نام او محمد بن ادریس بن عباس
بن عثمان بن شافع است و او طلب علم از مالک و محمد حسن شیبانی که بعد رئیس ابوحنیفه بوده
نموده و صاحب فصول الحق گفته که من در کتابی که یکی از شاگردان او نوشته بودند
دیدم و در آن کتاب نقل کرده بود که ما در حال وفات شافعی از او بسیار ناامید
شدیم زیرا که تغسیل و تکفین خود را رجوع باصحاب حضرت امام موسی کاظم علیه السلم نموده وصیت
کرد که او را در جوار آن حضرت دفن سازند و از این سبب ما را در اعتقاد او شک بهم رسید و چنان
معلوم شد که او در میان ما تقیه میکرده و از ترس بنی عباس و بجهت طمع مال دنیا خود را از اهل

سنت

سنت می نموده چنانچه جمعی مسخو شده که بروی نماز نکنند و این شورش و دلالت تمام بر این مطلب
دارد شعر کفی فی فضل مولانا علی ٭ وقوع الشک فیه انه الله ٭ ومات الشافعی ولیس یدری
علی ربه ام ربه الله ٭ چهارم حنبلیه که اخذ دین از احمد حنبل نموده اند و او از فرزندان
زهیر مرقوص است و در صفات باری تعالی از رویت و جسمیت و غیر ما چیزها گفته که از
آن باعث اضلال خلایق میشود و در کتاب تحفه گفته هر که اندک مایه دشمنی امیر المومنین علیه السلم
ندارد از من نیست و گویند که محمد بن جریر اول از مذهب حنبل برگشته و بجهت کتابی را دیده
از مذهب او برگشته و تابع و نموده که آنچه از مسائل و مذاهب مذکور شد از جمله توزیعات و
توضیحات سبب شناعت و اظهار قباحت هر کسی را که بگوش انصاف بشنود و تامل کند و
بدیده اعتقاد نظر کند و عبرت گیرد و اگر بسمع تعصب بشنود و بنظر تقلید نگرد ما را
نخواهد داد شعر مدار بند خود از هیچکس دریغ بگوی ٭ اگر چه از طرف مستمع بود تقصیر ٭
سحاب قطره باران ز کوه وا نگرفت ٭ اگر چه در دل خارا نمیکند تاثیر ٭ الان نشرع فی
المقصود بعون الله الملک المعبود مطلب چهارم در بیان دلیل جماعتی

در بیان
در پنهان
در بیا

که امیرالمؤمنین علیه السلام را امام میدانند مخفی نماند که دلایل و براهین بر مطلب از تعداد
افزون و از احصا بیرون است اما درین رساله چند دلیل نقلی و عقلی بر سبیل تیمن و تبرک
بجهت عدد بهشت در هشت گلشن نوشته میشود ان شاء الله تعالی **گلشن اول** در تقریر
دلیل نقلی که مستنبط از آیات قرآنیست بدانکه علامه زمان و استاد فضلای عالیشان
العالم بعلوم الحقانی والکاشف علامه حلی رحمه الله و افضل فضلای متقدمین و اعلم علمای متاخرین
العارف بالله الکریم والفانی فی الله القدیم علی بن ابراهیم و حافظ ابو نعیم و حافظ
ابن مردویه از عبدالله بن مسعود و ایضا ابن مردویه از عبدالله بن عباس و از زید بن
علی و افصح الفصحاء المؤید بعنایات الجلیل مولانا احمد اردبیلی و ثعلبی و اکثر مفسرین مطلب
روایت کرده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از حجة الوداع که آخر حج آن
حضرت بود فارغ شد در اثنای راه چون بخم غدیر نزول اجلال فرمود حضرت جبرئیل
علیه السلام نازل شد و آن روز پنجشنبه بود و این آیه آورد قوله تعالی یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک

من الناس ترجمه اش چنین است که ای رسول برگزیده برسان بمردم آنچه نازل شده
است بتو از پروردگار و اگر این امر بجای نیاری پس نرسانیده باشی پیغام پروردگار
خود را و از حسودان و دشمنان مترس که الله تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردم پس
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد بنزول اصحاب و احباب و آن روز نهایت
گرم بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مثل منبر جایی ترتیب دادند و چون حضرت
پای مبارک بر عرش سار المنبر نهاد امیرالمؤمنین را علیه السلام نیز با خود برد جماعت انصار
گوشزد که خبر داده با کبرای خلافت و بعد از ان فرمود که ای مردمان بدانید که نزدیک
شد که مرا بعالم اعلی بخوانند و دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم که یکی قرآن است
و دیگری وصی من اگر عمل بهر دو کنید هرگز گمراه نشوید و مبالغه در متابعت و محافظت
هر دو نمود بعد از ان دست امیرالمؤمنین علیه السلام بگرفت و آن مقدار بالا برد که زیر بغل
مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آن حضرت آفتاب درخشان نمایان شد بعد از ان فرمود
که یا معاشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال فمن کنت مولاه

فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله یعنی ای گروه مسلمانان آیا نیستم من اولی بشما از نفسهای شما همه گفتند آری
چنین است بعد از آن فرمود هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست خدایا دوست
دارم هر که علی را دوست دارد و دشمن دارم هر که دشمن دارد علی را و یاری ده هر که
یاری دهد او را و فرو گذار کسی را که فرو گذارد علی را ابن عباس که از جمله فضلای آن گروه
بود گفت فوجبت والله فی رقاب القوم یعنی قسم بخدا که امامت و ولایت امیر المؤمنین
علیه السلام در گردن قوم واجب و لازم شد پس از آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
از منبر فرود آمده دو رکعت نماز بگذارد و در این هنگام جبرئیل علیه السلام از نزد ملک علام
بحضرت خیر الانام علیه و آله الصلوة والسلام نازل شده پیغام رسانید و این آیه آورد قوله
تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا
ترجمه اش این است که امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم از برای شما اسلام را که دین باشد و سلمان رضی الله عنه فرموده

که من با هر دو چشم خود مقدم خم غدیر را مشاهده نموده ام اگر خلاف گویم هر دو چشمم کور باد
و با هر دو گوش خود این آیات را و حدیث را شنیدم اگر دروغ بگویم هر دو گوشم
کر باد و در آن روز حسان بن ثابت انصاری که شاعر رسول الله صلی الله علیه و آله بود باین شعر
مترنم شد شعر ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ۞ فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا ۞ الهک
مولانا و انت ولینا ۞ ولم تر منا فی الولایة عاصیا ۞ فقال له قم یا علی فاننی ۞ رضیتک
من بعدی اماما و هادیا ۞ و چون خبر غدیر خم بحارث بن نعمان رسید نزد حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله آمده گفت یا رسول الله ما را فرمودی که لا اله الا الله و محمد رسول الله
بگوئید گفتیم و قبول کردیم بعد از آن گفتی که بر پنج وقت نماز قیام نمائید چنان کردیم
و بعد از آن فرمودی که یک ماه روزه بدارید قبول کردیم و روزه داشتیم و بعد از آن
فرمودی که زکوة بدهید و بحج رو برید گردن نهادیم و هنوز با این همه از ما راضی نشده
که حالا شنیده ام که پسر عم خود را بمنبر برده و او را بزرگ و مولای ما کرده و گفته که
هر کس را که من مولای اویم علی مولای اوست این کار بخود کرده تو و صلاح نیست

یا نبود خدا را یا تعالی پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود قسم بخدائی که غیر او
خدائی نیست که این بفرمان اوست و برضا و صلاح اوست پس حارث از روی خشم
برخواست و روی بگردانید و گفت خدایا آنچه محمد میگوید اگر حق است پس از آسمان سنگ
بر ما بباران یا ما را بعذاب گرفتار گردان هنوز این سخن را تمام نکرده بود که بقدرت
الهی و بمعجزات حضرت رسالت پناهی سنگی از آسمان بر سر او آمده از ماتحت او بیرون شده
هلاک شد و سوره سأل سائل بعذاب واقع در این واقعه فرود آمد و سفیان بن عیینه
نیز همین طریق مثل ثعلبی در تفسیر سوره سأل سائل تقریر نموده است اگر ضلالت
و قساوت دیده حق بین مردم نپوشیده باشد آنچه مذکور شد بس است و اگر کار بانکار
کشد هزار کتاب جاحد جاهل را کافی نیست زیرا که افضل مخلوقات و اکمل موجودات
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با آن همه فضل حال و کمال مقال ابوجهل ملعون مطعون را
که منکر نبوت آنحضرت بود راضی نتوانست کرد پس بنابرین اگر کسی منکر امامت امیر المؤمنین
علیه السلام شود دیگر او را در این محل دهد او را راضی نتوان کرد مثل کسی که منکر شود
را آفتاب

که آفتاب روشن نیست با چه دلیل او را توان راضی کرد و واقعه خم غدیر اظهر من الشمس است
و منکر او چون منکر نور آفتاب است **شعر** چهره منکران خم غدیر روز محشر بود سیاه چهره
والسلام علی من اتبع الهدی **گلشن دوم** در تقریر آیات کلام که دلالت تمام بر ولایت
امیر المؤمنین علیه السلام دارد بدانکه علمای اشاعره انکار آن نمیتوانند نمود قوله تعالی
انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون ترجمه اش اینست که ولی شما و متصرف در شما نیست مگر خدا
تعالی و رسول او و آن مومنانی که بپا میدارند نماز را و میدهند زکات را در حالت
رکوع در تفاسیر مذکور است که این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده انگشتری
که نجاشی حبشی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاده بود حضرت آنرا بامیر المؤمنین
علیه السلام داده و آنحضرت آنرا بسائل بخشیده و مشهور آنست که در اسباب نزول
آورده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از حجره طاهره بمسجد آمده
دید که مردم بعضی در سجود و برخی در رکوع و جمعی در قیام هستند و نظر مبارک آنحضرت

بسایل اشاره رسید که بمجلس آنحضرت حاضر بود سایل انگشتری با آنحضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله نمود حضرت گفت این را بتو که داد و چه کس اعطا کرد سایل
اشارت بامیر المومنین علیه السلام نمود حضرت فرمود که در چه حال بتو داد گفت اعطانی
و هو راکع یعنی در حالت رکوع عطا داد حضرت الله اکبر بر زبان مبارک راندند و آن
آیه را بر خواندند و حسان بن ثابت این چند بیت ادا فرمود شعر ابا حسن تفدیک
نفسی و مهجتی ¤ و کل بطی فی الهدی و مسارع ¤ فانت الذی اعطیت اذ کنت
راکعا ¤ فدتک نفوس القوم یا خیر راکع ¤ فانزل فیک الله خیر ولایة ¤ و بینها فی
محکمات الشرایع غنچه دوم ابن مردویه و اخطب یکی در کتاب مناقب خود از شراحیل
انصاری که کاتب حضرت امیر المومنین علیه السلام بود و حافظ ابو نعیم اشعری این آیه را در شأن
آنحضرت روایت کرده اند که قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون در قیامت این
وقتی آید که نگاه دارید خلایق را بدرستی که ایشان پرسیده شدگانند شیرویه
در فردوس الاخبار از ابو سعید خدری صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و از ابن عباس

روایت نموده

روایت نموده که مردم گفته که قال رسول الله صلی الله علیه و آله یسألون عن
الاقرار بولایت امیر المومنین علیه السلام یعنی در تفسیر آیه مذکوره آنحضرت فرموده
که پرسیده میشوند خلایق در روز قیامت از اقرار و اعتراف بولایت امیر المومنین علیه السلام
و این نقل را ابن مردویه نیز از ابن عباس و محدث حنبلی نیز از ابو سعید خدری بطریق
مذکور روایت کرده اند و ثعلبی گفته که موجب آیه مذکوره امت رسول الله صلی الله علیه و آله را
از ولایت امیر المومنین علیه السلام سوال در محشر خواهند پرسید و ایشان جواب
خواهند گفت هیچ کس بغیر او تولا نموده اند و شنیده نباشد که لفظ کلمه انما در آیه انما
ولیکم الله از برای حصر است یعنی ولی شما و متصرف در شما نیست هیچکس بغیر از خدای
تعالی و رسول او و آنکسی که در حالت رکوع تصدق نمودند و آن امیر المومنین علیه السلام است
باتفاق جمیع مفسرین از شیعه و سنی و علما فریقین جمع بر آن بود میان اهل سنت و
شیعت پس ثابت شد که ولی و امام بحق و خلیفه مطلق اوست و غیر از او کسی
دیگر لیاقت امامت ندارد غنچه سیوم بسم الله الرحمن الرحیم

عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ
روایت که فخر زویب لد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سوال کرد که بعد از
نفس نفیس شما خلافت که اختلاف در آنست از کیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که خلافت از کسیست که او بمنزله هرون است بموسی و این کلام اشارتست
بآن حدیث که حضرت فرموده که یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی و موسی علی نبینا
و علیه السلام هرون را کرده بود خلیفه بعد از خود پس بنابرین خلافت و امامت
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بی فاصله حق امیر المومنین علیه السلام است و السلام علی من اتبع الهدی

گلشن ششم در افضلیت حضرت امیر المومنین علیه السلام بموجب آیات کلام
و درین گلشن شش غنچه شگفته میشود غنچهٔ اول روایت کرده الشیخ الفاضل الکامل
العالم العامل قدوة العلماء و زبدة الفضلاء شیخ حسن بن محمد رحمه الله در ترجمه محمد و آل محمد
در کتاب در ثمین که یازده آیه در کلام رب العالمین در فضیلت حضرت امیر المومنین علیه السلام
باتفاق اکثر مفسرین اهل اسلام در شان او نازل شده و بعد از آن فرموده که لحم خیبر

بنا

باش وحال الله تعالی هر یک از پیغمبران مرسل را در قرآن مجید بوصفی یاد نموده و
مجموع آن اوصاف را در شان امیر المومنین علیه السلام در کلام مبین بیان کرده
که بجنس انکار آن نمیتواند کرد و هر که منکر آن شود منکر قرآن خواهد بود و منکر قرآن
کافرست و این ظاهرست بدانکه خدای تبارک و تعالی حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام را
تعریف نموده که انه کان عبدا شکورا و در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرموده که و کان سعیکم مشکورا و تعریف کرده ابرهیم علی نبینا و علیه السلام را
بوفا و فرموده که ابرهیم الذی وفی و در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرموده که یوفون بالنذر و تعریف کرده سلیمان علی نبینا و علیه السلام را
بملک و فرموده که اتیناه ملکا عظیما و در شان حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرموده اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و تعریف
کرده ایوب علی نبینا و علیه السلام بصبر صابر و فرموده انا وجدناه صابرا
و در شان امیر المومنین علیه السلام فرموده و جزاهم بما صبروا و تعریف نموده

عیسی علی نبینا و علیه السلم را بصلوة چنانچه فرموده که اَوْصَانِی بِالصَّلوٰةِ
و در شان حضرت امیر المومنین علیه السلم فرموده که وَمِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ
لَهُ وَسَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِیْلًا و تعریف ملایکه نموده که یَخَافُوْنَ رَبَّهُمْ
و در شان حضرت امیر المومنین علیه السلم فرموده که اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا
عَبُوْسًا قَمْطَرِیْرًا و جماد و ذات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت
امیر المومنین علیه السلم در آیه مباهله در لفظ اَنْفُسَنَا و در مواخات ظاهر نموده است
و تمدح ذات مقدس منزه خود نموده که یُطْعِمُ وَلَا یُطْعَمُ و در شان حضرت
امیر المومنین علیه السلم فرموده که وَیُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهٖ مِسْکِیْنًا وَّ
یَتِیْمًا وَّاَسِیْرًا و مجموع این آیات که در شان امیر المومنین علیه السلم اتفاق
شده در سوره هل اتی است بغیر از آیه مباهله و جمیع اهل تفاسیر قایلند که سوره
هل اتی در شان حضرت امیر المومنین علیه السلم نازل شده شعر حسن یوسف ید بیضا
دم عیسی داری آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری بدانکه معنی و ظاهر آیتین اخیرتین

آنست

آنست که حق تعالی کرم ذاتی دارد زیرا که مصدر کرم او وجوب وجود است لهذا
نمیخورد و مصدر کرم امیر المومنین علیه السلم که بنده ضعیف او است امکانست لهذا
او را خوردن ممکن است و محبت پروردگار خود اطعام مسکین و یتیم و اسیر
نموده پس مقصد از تحریر آیات مذکوره آنست که جمیع اوصاف حمیده و اخلاق
پسندیده در نفس نفیس آن ذات پاکیزه مجتمع بوده حتی اطعام که حق تعالی
بآن تمدح خود نموده و هرگاه ثابت شد ببعض آیات قرآنی که حضرت امیر المومنین
علیه السلم افضل و اکمل خلایق است بعد از رسول صلی الله علیه و آله پس امام او شد و السلم علی
من اتبع الهدی غنچه دوم روایت نموده مسلم در صحیح خود و زمخشری در کشاف که عبد المسیح و
عاقب و اسقف که بزرگان نصاری بودند بمدینه با سکینه آمدند که با حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله مناظره کنند در اثنای آن جبرئیل علیه السلم آمده این آیه آورد و قوله تعالی
فَمَنْ حَاجَّکَ فِیْهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ وَاَنْفُسَنَا

وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ترجمهٔ ش
اینست پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی بعد از آنکه بتو آمد از
دانشی که عیسی که او رسول و بنده است پس بگو ایشان را که بیایید تا از برای مباهله
بخوانیم ما پسران خود را و شما پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را
و ما نزدیکان خود را در ادای دو یکانگی و شما نزدیکان خود را پس سعی کنیم در
دعا و تضرع پس بگردانیم لعنت خدا تعالی را بر دروغ گویان بعضی نفرین کنیم بر
کاذبان و بعد از این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شخصی را که بزرگ آن
قوم بود طلبید و فرمود که هر چند ما دلیل و برهان می افزاییم شما در منازعه و لجاجت
می افزایید پس بیایید تا مباهله کنیم یعنی دعا بد کنیم بر یکدیگر تا صادق از کاذب
و محق از مبطل ممتاز گردد نصاری بر این صورت راضی شده زمانی و مکانی مقرر
ساختند روز دیگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن را بر دست
و دست امام حسین را گرفته و با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همراه و فاطمه صلوات الله
علیها

مباهله دعاء بد بر یکدیگر کردن

علیها از عقب سر ایشان روان شدند و آنحضرت فرمود که هرگاه من دعا کنم
شما آمین گویید ترسایان بعد از تأمل بسیار از مباهله پشیمان شده صلاح
کار خود در صلح دیدند و چون بزرگ نصاری رسید مهر عالم را با اهل بیت بدید
فریاد برکشید که ای یاران از مباهله این بزرگواران بر حذر باشید بخدا قسم که من
رویهایی میبینم که اگر از خدا تعالی درخواهند کوهها را از موضع خود زایل گردانند
و اگر یکی از ایشان لب بجنبانند یک ترسا در روی زمین زنده نماند پس
قرار بر جزیه دادند بشرط آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره
پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند بر این قرار صلحنامه نوشته شد و بمنزل خود باز
گشتند و بر موافق مذهب خود بودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که اگر آن قوم با من مباهله میکردند حق تعالی ایشان را مسخ میگردانید و آتش بر ایشان
فرو میریخت و جمیع نصاری تا عصافیر در سقفهای ایشان هلاک میشدند و
اتفاق فریقین است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغیر از آن چهار معصوم

هیچکس را از اصحاب و احباب با خود همراه نبرد پس هر گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در حین حیات از میان چندین هزار اصحاب که محافظ شرع بود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم را برگزیند و با خود بمباهله برد پس اگر کسی دیگر را لیاقت آن امر بود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بمباهله می برد و این آیه دلیل قاطعی است
از برای امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم والسلم علی من اتبع الهدی غنچهٔ سیم روایت
کرده اخطب خوارزم از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت کنا عند النبی صلی الله
عَلَیْهِ وَآلِهِ فاقبل علی علیه السلم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
قد اتاکم اخی ثم التفت الی الکعبة وضربها بیده ثم قال والذی
نفسی بیده ان هذا وشیعته هم الفائزون یوم القیمة ثم قال انه
اولکم ایمانا واوفاکم بعهد الله واقومکم بامر الله واعدلکم بالرعیة
واقسمکم بالسویة واعظمکم عند الله مرتبة قال ونزلت هذه الآیة
قوله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة

وکان

و سدی و مجاهد و مقاتل و ابن ابی صالح تفسیر کرده اند اهل علم را باهل بیت که حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلم اند زیرا که ایشان اهل علم و اهل عقل
و اهل بیت نبوت و رسالت و محل ورود وحی و نزول ملائکه اند پس همین فضیلت
کرا و اهل علمست و ظاهر است که اهل علم قابل امامت و خلافت است نه اهل امی
که شخص از خلیل بن احمد نحوی پرسید که چه دلیل امیر المؤمنین علیه السلم را خلیفهٔ حق و امام
مطلق دانسته و دیگران را باطل و ناحق میدانی گفت هیچ دلیلی بهتر ازین نیست
که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله جمیع اصحاب در هر باب دینیه احتیاج بان حضرت
داشتند و او بغیر از رسول الله صلی الله علیه و آله بهیچ کس در امور دین و احکام شرع
محتاج نبود و ظهور این کلام بمرتبه ایست که هیچکس منکر آن نیست لهذا علمای اهل سنت
هم روایت کرده اند که عمر گفته لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نمیبود هر آینه عمر هلاک
میشد از جاهلی و نادانی شعر چه سان داند خلافت کرد آنکو نداند نیک از بد بد ز نیکو
چه داند لا یعرف الهر من البر چگونه پاک کرد اندر تا سر گلشن ششم در تحقیق امام

وایمان امیر المؤمنین علیه السلم بموجب آیه کریمه قوله تعالی والسابقون الاولون
الایه ثعلبی در تفسیر خود آورده که قد اتفقت العلماء ان اول من آمن
فی الذکور رسول الله صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب وهو قول ابن عباس و
جابر بن عبد الله الانصاری وزید بن ارقم ومحمد بن المنکدر وربیعه
الرای وابی الجارودی وقال الکلبی اسلم امیر المؤمنین علیه السلم وهو ابن
تسع سنین ثعلبی اتفاق کرده اند این گروه مذکور بر آنکه اول کسی که از مردان
ایمان به پیغمبر آخر الزمان آورد شاه مردان بود علیه السلم وکلبی که از اکابر اهل
تفسیر است گفته که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بشرف اسلام مشرف و معزز شد
وحال آنکه سن شریف آنحضرت به نه سال رسیده بود و بعضی در تفسیر این آیه
گفته اند که سابقان در اسلام سه کس بوده اند اول یوشع بن نون است که
ایمان بموسی علی نبینا وعلیه السلم آورد دوم صاحب یس که بحضرت عیسی علی نبینا
وعلیه السلم ایمان آورد سیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که بحضرت رسول الله

صلی الله علیه وآله

صلی الله علیه وآله ایمان آورد و ایضا ابن مغازلی در تفسیر این آیه وفرموده است
است که السابقون السابقون اولئک المقربون از ابن عباس روایت
کرده که سبق فی الاسلام یوشع بن نون الی موسی علیه السلم وسبق
آل یس وهو حبیب النجار الی عیسی علیه السلم وسبق امیر المؤمنین علیه السلم علی بن ابی طالب
الی محمد صلی الله علیه وآله والسابق الثالث افضل منهما
هیچ دلیلی و برهانی بهتر و روشنتر از جوهر این کلام نیست که در حقیقت قریب
بمعجزات زیرا که عدد حروف اول من آمن مساویست با عدد حروف
علی بن ابی طالب و هر کدام را عدد دویست و سی و هفده است چنانچه بر ارباب ظاهر است
ع گواه عاشق صادق در آستین باشد گلشن هفتم در بیان حدیثی
چند که دلالت واضح بر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم دارند و درین
گلستان بهشت غنچه شگفته شده دماغ دل و جان مومنان را معطر میسازد
بعون الله الملک المنان غنچه اول در بیان خلافت آنحضرت که آیه کرده

مسلم که از علمای اهل سنت است در کتاب جمع ... و مقام و بخاری در صحیح خود در جزو
چهارم و پنجم و یحیی بن حمیدی و احمد حنبل و ابن مغازلی ... در تصانیف خود
در ابواب مختلفه با اختلاف اسانید که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بغزای تبوک متوجه
شد حضرت امیر المؤمنین را در مدینه جانشین کرد و فرمود که در مدینه باش تا رجعت من و
آنحضرت متفکر شد بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که اما ترضی ان تکون فرمود
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی ای امیر که تو نسبت بمن
آنچنان باشی که هرون بموسی بود الا آنکه پیغمبر بعد از من نخواهد بود بعضی از علما جمیع مراتب
هرون از برای تو ثابت است و از جمله مراتب هرون یکی آن بود که اگر بعد از حیات هرون وفات
میکرد جانشین موسی می بود نهایت آنکه هرون پیش از موسی علی نبینا و علیه السلام شربت
مرگ چشیده برحمت الهی پیوسته و اکثر علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند
و بعضی دیده حق بین است ... باعتبار طریق باطل ضلال پذیرفته میگویند که این حدیث ثابت است اما
و موسی علی نبینا و علیه السلام گفته بود بهرون که بعد از من تو خلیفه باشی و حضرت رسول

الله صلی الله علیه و آله نیز گفته بود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که تو خلیفه من باشی
بعد از من و چون هرون پیش از موسی علیه السلام از دنیا رحلت کرد پس باید که امیر
المؤمنین علیه السلام نیز خلیفه نباشد همه کس میداند که این اعتراض نامعقول و نامقبول
و از روی عناد و مکابره است چنانچه بر عقلا پوشیده نیست غنچه دوم
در بیان اشرف آنحضرت بحسب خلقت و فطرت روایت است از سلمان فارسی رضی الله
عنه که گفت شنیدم حبیب خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میفرمود که کنت انا و علی
نورا بین یدی الله مطبقا یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل
ان یخلق آدم علیه السلام باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم
رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب فجزء انا و جزء علی یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت
که من و علی یک نور بودیم در نزد الله تعالی در یکمرتبه پیش از ... تسبیح میکرد الله تعالی را
آن نور و تقدیس او مینمود پیش از آنکه بیافریند الله تعالی آدم را چهارده هزار

سال پیش از آنکه حق تعالی آدم را ترکیب نمود آن نور را در صلب آدم همیشه
در یکجا و یکجا بودیم تا آنکه جدا شدیم در پشت عبدالمطلب پس یک حصه آن نور
منم و یک حصه آن علی و مرا حق تعالی نبوت داده پیغمبر نمود و علی را امامت داده
وصی کرد و ایضا این حدیث را احمد حنبل در مسند خود و ابن مغازلی در مناقب
خود و ابن شیرویه در فردوس نقل کرده اند همین حدیث دلیل قاطع و برهان
ساطع است از برای امامت آنحضرت اگر شنوی مؤمن بشنو والسلام علی من اتبع الهدی

غنچه سیم در محبت و مودت آنحضرت بدل و زبان زیرا که مودت
دوستی دلست و محبت هم دوستی دلست و هم دوستی زبان در وسیلة المتعبدین
از ابو العقیل مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نماز صبح گذارده بمحراب
تکیه داده بمردمان نظر کرد و بعد از آن فرمود که مالی لا اری علی بن ابی طالب
ثم قال لا فی السماء و لا فی الارض مؤمن الا و یجب علینا حبه فرض و
بغضه کفر یعنی نیست مرا که نمی بینم علی بن ابی طالب را در میانه شما بعد از آن

فرمود

فرمود که نیست در آسمان و نیست در زمین هیچ مؤمنی مگر آنکه دوست میدارد امیرالمؤمنین
علیه السلام را دوست داشتن او بدل و زبان فرضست و بغض او کفر است و پوشیده
نماند که قرینه کلام بحسب ذوق و اقتضای مقام چنین دلالت میکند که گویا حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله از بعض صحابه بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را معلوم
کرده بود لهذا فرمود بغضه کفر مرویست در مناقب فخر خوارزم و در فردوس
الاخبار از ابن عباس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که لو اجتمع الناس
علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر اجتماع و جمعیت میکردند
مردمان بر دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام هر آینه نمی آفرید الله تعالی آتش دوزخ را
وایضا در فردوس الاخبار منقولست از جابر بن عبدالله که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده که عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن ابی طالب
یعنی اول نامه اعمال مومن دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام است وایضا فرموده که حب
علی براءة من النار در مناقب خوارزمی از انس بن مالک و در فردوس الاخبار

از معاذ مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حب علی بن ابی طالب
حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها
حسنة یعنی محبت حضرت امیر المومنین علیه السلم طاعتیست که ضرر نمیرساند با او
هیچ معصیتی و بغض او معصیتی است که فایده نمیدهد و نفع نمیکند با آن هیچ
طاعتی **شعر** بحق خانه کعبه که جابر با کان است قسم بگردش این هفت چرخ تا دانی
که دشمنان علی را نماز نیست درست اگرچه سینه افکار کنند پیشانی **و ایضا** در وسیلة
المتعبدین و فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود حب علی بن ابی طالب یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب یعنی
دوستی امیر المومنین علیه السلم محو گرداند گناهان را همچنانکه آتش هیمه را با آنکه معروفست
و دوستی امیر المومنین که او را بعد از پیغمبر امام اول دانسته اعتقاد جازم و ثابت
داشته باشی که او وصی بحق و خلیفه مطلق و بی واسطه جانشین حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله هست و اگر نه آن محبت عین عداوتست و آن دوستی محض

شقاوت **شعر** بگو که تا نگردی اندر محبت او فخر کمال نخر ادراک محبت او

غنچهٔ چهارم در فضایل حضرت امیر المومنین علیه السلم در مناقب از ابن عباس
مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که اگر جمیع درختان عالم قلم
گردند و دریا مرکب شود و دیوان و پریان حساب کننده و آدمیان نویسنده
شوند نتوانند شمرد فضیلتهای حضرت امیر المومنین علیه السلم را و در این باب گفته اند
شعر کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشمار
و ایضا در کتاب بغیة مسطورست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت
حق سبحانه و تعالی فضیلت برادرم امیر المومنین علیه السلم اینقدر گردانیده پس
هر که یک فضیلت از فضایل او را از روی اقرار دل و زبان و اعتراف با آن
بیان نماید الله تعالی گناهان گذشته و آینده او ببخشد و او را بیامرزد و
هر که یک فضیلت از فضایل او را گوش کند گناهی را که آنکس بگوش کسب کرده
باشد عفو نماید و هر که نظر کند بکتابی که در آن فضایل او بشرح نوشته باشد گناهانی را

ج ۳

کسی نظر حاصل کرده بهتر و بهتر که یک فضیلت از فضایل آنحضرت را بنویسد همیشه ملایکه
برای آنکس استغفار کنند چندانکه اثر آن نوشته باقی بوده باشد و در کفایت
الطالب حافظ ابو عبد الله گنجی آورده که انس روایت کند که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله که آنحضرت فرمود که چون در شب معراج باسمان چهارم رسیدم ناگاه
فرشته دیدم بر منبری از نور نشسته و ملایکه بسیار بر وی نظر میکنند و چشم از وی
بر نمیدارند از جبرئیل علیه السلام سوال کردم که این فرشته کیست جبرئیل علیه السلام فرمود
که نزدیک او برو و سلام کن و چون نزد او رفتم و سلام کردم دیدم برادر و
پسر عم امیر المؤمنین علیه السلام است از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که برادر و پسر عم من سبقت کرده
و باسمان چهارم آمده جبرئیل علیه السلام فرمود نه چنین است لیکن ملایکه را با امیر المؤمنین
علیه السلام الفت و محبت بسیار بود و آرزوی دیدن روی مبارک آنحضرت را مینمودند
پس حق تعالی این ملک را بصورت آنحضرت آفرید و ملایکه زیارت او میکنند
و در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار ملک بالا تسبیح و تقدیس الله تعالی مینمایند

وثواب

۷۳

وثواب آن را ابد بشان آنحضرت هدیه میکنند و اخبار درین باب بسیار است
وایضا از انس در مناقب خطیب روایت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که خلق الله من نور وجه علی بن ابی طالب سبعین الف ملک
یستغفرون له ولمحبیه الی یوم القیمة یعنی آفریده است الله تعالی از نور روی
امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد هزار فرشته که استغفار میکنند برای او و برای محبان
او تا روز قیامت پس هرگاه الله تعالی فرشته را بصورت آنحضرت در آسمان
چهارم برای اطمینان قلوب ملایکه ایجاد کند و از نور روی مبارک آنحضرت
هفتاد هزار فرشته آفریند چه استبعاد دارد که اگر او را بعد از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردمان تفضیل و اولویت بر کل مکلفین و اهل مؤمنان
وصرف عمر آنقدر از آن کرده اند و پوشیده نماند که این روایات منافی کلمات کافی
دو فضیلت کسی را که از روی تأمل نظر کند تا در دل او اثر نماید اما صد شو
بکیمیای تکلم سعید نتوان کرد مس وجود کسی را که از ازل سیاه قد در ید المتعبدین

از حدیث نبوی ظاهر و ثابت شد که بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله افضل خلایق
امیر المؤمنین علیه السلم است و امام بحق او است و اما طلوع السلم جز ابتع الهدی غیر منهجم
و توضیح خلافت و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بموجب حدیث نبوی و کلام جواهر
نظام مصطفوی صلی الله علیه وآله که در مناقب ابن مردویه از ابو سعید خدری مرویست
که سلمان رضی الله عنه گفت از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله پرسیدم که کان
لکل نبی وصی فمن وصیک فسکت عنی فلما رآنی قال یا سلمان فاسرعت
الیه فقلت لبیک وقال تعلم من وصی موسی فقلت نعم یوشع بن نون قال
لانه اعلمهم یومئذ قال فان وصیی وموضع سری وخیر من اخلف
بعدی ینجز موعدی ویقضی دینی علی بن ابی طالب یعنی سلمان گفت که گفتم
یا رسول الله از برای هر پیغمبر وصی بوده است وصی تو کیست پس ساکت شد
آنحضرت از جواب سوال من احتمال داد که منتظر وحی بوده باشد و بعد از زمانی حضرت
مرا دید و گفت یا سلمان بسرعت تمام بخدمت آنحضرت شتافتم و گفتم

از ام سلمه روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که علی و شیعته
هم الفائزون یوم القیمة یعنی جز این نیست که علی علیه السلم و شیعه او رستگار
و فایزند در روز قیامت بدانکه شیعه کسی را گویند که با اعتقاد دارد که خلیفه اول حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم را امام اول دانسته در اعتقاد متردد و در وی شک نباشد
و اگر چنین نباشد شیعه نخواهد بود و اسم شیعه بر آنکس که منتحل خواهد بود مجاز باشد
و آنچه مذکور شد از روایات و آیات اکثر آنرا علمای اهل سنت و جماعت در تفاسیر و کتب
خود نقل کرده اند و درین رساله ام بعضی از آن در تفاسیر و کتب مذکور شده چه
اگر همه را مفصل ذکر کرده و هر یک را بجای خود رسد با اصل آن تصحیح کنند تا از شبهات او
بتعیین مجمل کرده و وایضا بباید دانست که آنچه علمای اهل شیع و سنن در باب فضایل
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نقل کرده اند از صد هزار یکی و از بسیار اندک نیست و اگر نه
شعر تعریف همه یکی گوهر کی شنیست گنجیدن بحر در سبو ممکن نیست مرد از ات
بوالعجبی شناسم اما دریم که مثل او یکی نیست در سبق از آیات و آنچه درین جا

له دو دریغ

لبیک و آنحضرت فرمود میدانی که کیست جانشین موسی گفتم آری یوشع
بن نون فرمود چرا گفتی یوشع بن نون گفتم برای آنکه در آن روز اعلم امت
موسی و بهترین آن جماعت بود از موسی یوشع بن نون بود حضرت فرمود بدرستی و
تحقیق که وصی من و جانشین من در موضع من یعنی تو هم را فرو بهترین کسی که بعد از خود
میگذارم که بجای من آورد وعده مرا و ادا میکند قرض مرا علی بن ابی طالب علیه السلام
و این حدیث مذکور را جمعی کثیر بطرق متعدده نقل کرده اند وایضا فقد
خطیب خوارزم از جابر بن عبدالله انصاری روایت که حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمود که ان لما خلق الله السموات والارض دعاهن فاجبنه
فعرض علیهن نبوتی وولایة علی بن ابی طالب فقبلتاهما ثم خلق
الخلق وفوض الینا امر الدین والسعید من سعد بنا والشقی
من شقی بنا نحن المحللون لحلاله والمحرمون لحرامه یعنی بدرستی
و تحقیق که چون آفرید الله تعالی آسمانها را و زمینها را خواند ایشان را پس

اجابت

اجابت کردند او را پس عرض کرد بر ایشان نبوة مرا و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
را پس قبول کردند آسمانها و زمین نبوت مرا و ولایت علی بن ابی طالب
بعد از آن آفرید الله تعالی خلق را و واگذاشت با کار دین را و سعادتمند
و نیکبخت کسیست که نیک و سعادتمند شد بسبب دوستی ما و بدبخت و ناسعادتمند
کسیست که بدبخت و ناسعادتمند شد بسبب دشمنی ما ماییم آن کسانی که حلال کنندگانیم
مر آنچه را که الله تعالی حلال کرده است و ماییم حرام کننده مر آنچه را الله تعالی حرام
کرده است هرگاه حق تعالی نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
را بر آسمان و زمین عرض کرده و ایشان قبول آن نموده باشند آیه این معنی دلیل
قاطع و برهانی ساطع خواهد بود بر نبوت آنحضرت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
وایضا روایت کرده اخطب خطبای خوارزم در مناقب لذا امیر المؤمنین علیه السلام
که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما اسری بی الی السماء ثم من
السماء الی سدرة المنتهی وقفت بین یدی ربی عز وجل فقال

ثم یا محمد قلت لبیک وسعدیک قال قد بلوت خلقی فایهم رایت اطوع
لک قال قلت علیا قال صدقت یا محمد فهل اتخذت لنفسک
خلیفة یؤدی عنک ویعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قال قلت
اختر لی فان خیرتک خیرتی قال قد اخترت لک علیا فاتخذه لنفسک
خلیفة ووصیا الی آخر الحدیث یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
فرمود که چون در شب معراج بآسمان برده شدم بعد از آن از آسمان تا سدرة المنتهی
رسیدم حاضر شدم نزد صاحب کل اختیار خدا جل جلاله پس خطاب کرد که یا محمد گفتم لبیک
وسعدیک فرمود که بتحقیق تجربه کردم و آزمودم خلق مرا پس کدام از ایشان را مطیعتر دیدی برای
تو حضرت فرمود که گفتم علی را از همه مطیعتر دیدم الله تعالی فرمود راست گفتی یا محمد پس آیا فرا
گرفته از برای خود خلیفه که ادا کند احکام شریعت ترا و بیاموزد بندگان مرا از کتاب من
چیزی را که نمیدانند حضرت فرمود که گفتم پروردگارا اختیار کن و برگزین برای من کسی که
اختیار کرده تو و برگزیده تو اختیار کرده منم و برگزیده منست الله تعالی فرمود بتحقیق که اختیار

ام

کردم از برای تو علی را پس فرا گیر او را از برای خود خلیفه و جانشین حاصل معنی آنست که الله تعالی
امیر المؤمنین علیه السلام را برگزیده از برای جانشینی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و همین مضمون در کتب
در کتاب محبت مذکور است پس امام بحق و خلیفه مطلق او بود و هو المطلوب والسلام علی من اتبع الهدی

غنچه ششم روی عن الصادق علیه السلام ان ابا بکر لقی امیر المؤمنین علیه
السلام فی سکة بنی النجار فسلم علیه وصافحه وقال له یا ابا الحسن فی
نفسک شیء من استخلاف الناس ایای وما کان من یوم السقیفة
وکراهیتک للبیعة والله ما کان ذلک من ارادتی الا ان المسلمین
اجمعوا علی امر لم یکن لی ان اخالفهم فیه لان النبی صلی الله علیه وآله
قال لا تجتمع امتی علی الضلال فقال له امیر المؤمنین علیه السلام یا ابا بکر
امته الذین اطاعوه ومن بعده وفی عهده واخذوا بهداه و
اوفوا بما عاهدوا الله علیه ولم یغیروا ولم یبدلوا قال له ابو
بکر والله یا علی لو شهد عندی الساعة من اثق به انک احق بهذا

الامر تسلمه اليك رضي من رضي وسخط من سخط فقال له امير المؤمنين
عليه السلم يا ابا بكر هل تعلم احدا اوثق من رسول الله صلى الله
عليه وآله وقد اخذ بيعتي عليك في اربعة مواطن وعلى جماعة
منكم عمر وعثمان في يوم الدار وفي بيعة الرضوان تحت الشجرة ويوم
جلوسه في بيت ام سلمة وفي يوم الغدير بعد رجوعه من حجة
الوداع فقلتم باجمعكم سمعنا واطعنا الله ورسوله علينا من
الشاهدين فقال لكم فليشهد بعضكم على بعض وليبلغ شاهدكم
غائبكم ومن سمع منكم من لم يسمع فقلتم نعم يا رسول الله و
قمتم باجمعكم تهنئون رسول الله صلى الله عليه وآله وتهنئوني بكرامة
الله لنا فدنا عمر وضرب على كتفي وقال بحضرتكم بخ بخ يا ابن ابي طالب
اصبحت مولاي ومولى المؤمنين فقال ابو بكر لقد اذكرتني امرا
يا ابا الحسن لو يكون رسول الله شاهدا فاسمعه منه فقال له

امير المؤمنين

امير المؤمنين عليه السلم الله ورسوله عليك من الشاهدين يا
ابا بكر ان رايت رسول الله صلى الله عليه وآله حيا يقول لك انك
ظالم لي في اخذ حقي الذي جعله الله ورسوله دونك ودون
المسلمين ان تسلم هذا الامر وتخلع نفسك منه فقال ابو بكر يا ابا
الحسن وهذا يكون ان ارى رسول الله صلى الله عليه وآله حيا بعد
موته فيقول لي ذلك فقال امير المؤمنين عليه السلم نعم يا ابا بكر قال
فارني ذلك ان كان حقا فقال له امير المؤمنين عليه السلم الله ورسوله
عليك من الشاهدين انك تفي بما قلت قال ابو بكر نعم فضرب امير المؤمنين
عليه السلم على يده وقال تسعى معي نحو مسجد قبا فلما ورداه تقدم
امير المؤمنين عليه السلم فدخل المسجد وابو بكر من ورائه فاذا هو
برسول الله صلى الله عليه وآله جالس في المسجد فلما راه ابو بكر سقط
لوجهه كالمغشي عليه فناداه رسول الله صلى الله عليه وآله ارفع

واسك ايها الضال الضليل المفتون فرفع ابو بكر راسه وقال
لبيك يا رسول الله احيوة بعد الموت يا رسول الله فقال ويلك يا
ابا بكر ان الذي احيانا المحيي الموتى انه على كل شيء قدير قال
فسكت ابو بكر وشخصت عيناه نحو رسول الله صلى الله عليه واله وقال
يا ابا بكر نسيت ما عاهد الله ورسوله عليكم في المواطن الاربع
لعلي فقال ما نسيتها يا رسول الله فقال ما بالك اليوم تناشد
عليا فيها ويذكرك فتقول نسيت وقص عليه رسول الله صلى الله
عليه واله ما جرى بينه وبين علي عليه السلام الى آخره فما نقص منه
كلمة ولا زاد فيه كلمة فقال ابو بكر يا رسول الله فهل من توبة و
وهل يعفو الله عني اذا سلمت هذا الامر الى امير المؤمنين قال نعم
يا ابا بكر وانا الضامن لك على الله ان وفيت وغاب رسول الله
صلى الله عليه واله عنهما در کتاب ارشاد القلوب روایت است از امام بحق ناطق

جعفر الصادق علیه السلام که بدرستی روزی ابا بکر در مدینهٔ مشرفه ملاقات نمود
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در کوچهٔ بنی نجار پس سلام کرد بران حضرت
و مصافحه نمود و گفت امیر المؤمنین علیه السلام را یا ابا الحسن آزردگی و دلگیری در تو
هست از اینکه خلیفه کردند مردمان مرا و از انکه بود در روز سقیفه در سقیفه
مکانیست که مردمان احتجاج در رای نمودند ابابکر را خلیفه کردند نه بغبار خاطر تو
از واقعهٔ روز سقیفه است که در آن روز مرا خلیفه کردند و مکروه داشتی تو بیعت
کردن مردمان مرا قسم بخدای تعالی که نبود آن خلیفه شدن باراده و اختیار
من مگر آنکه مسلمانان اجماع کردند بر امر بیعت بر خلافت من که نبود مرا اینکه
مخالفت کنم ایشان را در این کار زیرا که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه
و آله گفته است که مجتمع نمیشوند امت من بر گمراهی گفت ابا بکر را امیر المؤمنین علیه السلام
که یا ابا بکر امت رسول الله صلی الله علیه و آله الخیانت کردند که اطاعت
کردند او را بعد از وی در عهد او بعض پیروی کردند در عهدی که با آنحضرت بسته بودند

و خوا کرفتند هدایت او را و وفا کردند بچیزی که عهد کرده بودند خدا را بران چیز
و تغییر ندهند آن [illegible] کنند حاصل این کلام آنست که اصحاب
رسول الله [illegible] رسول عهد کرده بودند که بعد از رسول خدا صلی الله
و آله امیر المؤمنین علیه السلم را امام و خلیفه دانند و این عهد را تغییر و تبدیل
نه ندهند گفت امیر المؤمنین علیه السلم را ابو بکر قسم بخدا ای علی اگر تو امر و عهد نزد من
این زمان کسی که اعتماد کنم بسخن او اینکه تو سزاوار تری باین خلافت تسلیم کنم خلافت را
بتو رافضی شود کسی که رافضی شود و رافضی باشد کسی که رافضی نباشد پس گفت ابا بکر را امیر المؤمنین
علیه السلم ای ابا بکر میدانی احدی را معتمد و سخن راستتر از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
و حال آنکه بتحقیق گرفت بیعت مرا بر تو در چهار موضع و بتحقیق که گرفت بیعت مرا
بر جماعتی که در ایشان بود عمر و عثمان اول در یوم الدار دوم در بیعت الرضوان که تحت
الشجرة سیوم در روزی که آنحضرت در خانه ام سلمه نشسته بود چهارم در روز غدیر بعد
لذ بر گشتن آنحضرت از حجة الوداع که آخر حجهای آنحضرت بود پس گفتید شما جمیعا

سمعنا

سمعنا و اطعنا خدا و رسول او را از گواهان باشند یعنی خدا و رسول بر ما گواه باشند
که بر این عهد که کردیم وفا کنیم پس گفت رسول [illegible] شما را که پس البته
باید گواه بود بعضی شما بر بعضی و باید که البته برساند کسی که شنید آن کسی را که نشنید
پس گفتید آری چنین باشد یا رسول الله و برخواستند شما تهنیت و مبارکباد گویان حضرت رسول
الله صلی الله و تهنیت و مبارکباد گویان مر الیه کرامت الله تعالی از برای ما پس نزدیک من
آمد عمر و دست خود را بر دوش من زد و گفت بحضور شما خوشا حال تو و خوشا حال تو ای
علی بن ابی طالب شدی مولای من و صاحب من و مولا و صاحب جمیع مومنان پس گفت ابو بکر
هر آیینه بتحقیق بیاد من آوردی کاری را یعنی آن عهد که کرده بودم بیاد من آوردی و خاطر
نشان من کردی یا امیر المؤمنین اگر نبود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر امروز بیقین
می شنیدم یا دیگر بتحقیق این کار را از دیگر از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که حال
میبود تا الان و میشنیدم حق ترا تسلیم تو مینمودم چرا که لذت حکومت و خلافت در دل
ابا بکر متمکن شده و جا محکم کرده بود نمیتوانست دل از حکومت بر کند با آنکه یقین میدانست

که حق بطرف امیر المؤمنین علیه السلم است این عذر پیش آورد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را
درین هنگام لازم بود که معجزه نماید اگرچه میدانست که ابابکر بهزار معجزه ترک خلافت نکند
نخواهد کرد و همچنین هر کسی میداند که چنان حکومتی گرفتار شده باشد پس گفت ابابکر را
امیر المؤمنین علیه السلم که الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله از گواهان باشند ای ابابکر اگر ببینی
تو حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده بگوید ترا اینکه تو ظلم کرده مرا و در گرفتنی
حق من ایشان حقی که کرده اینده است غیر و او وست آن حق را الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله
غیر ترا و غیر مسلمانان دیگر را تسلیم کنی این کار را و بکنی دل خود را ازین کار پس ابابکر گفت
یا ابا الحسن این کار میسر شود اگر ببینم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده بعد از
موت آنحضرت پس بگوید بمن آنرا بعینه مرا که خلافت را تسلیم امیر المؤمنین علیه السلم کن که تو
لایق آن نیستی پس گفت امیر المؤمنین علیه السلم اگر چنین ببینی آیا ابابکر گفت ابابکر پس تمام
آنچه گفتی اگر آن حق است پس گفت ابابکر را امیر المؤمنین علیه السلم که الله تعالی و رسول او صلی الله
علیه و آله بر تو از گواهان باشند اینکه تو وفا کنی بعهد که کردی و بسخنی که گفتی گفت ابوبکر

وستم

از

آری چنین باشد پس زد امیر المؤمنین علیه السلم دست خود را بر دست ابوبکر و گفت زود بیا
با من بجانب مسجد قبا و آن مسجدیست در بیرون شهر مدینه مشهور پس چون وارد شدند
مسجد قبا را پیشتر امیر المؤمنین علیه السلم آمده پس داخل شد مسجد را ابوبکر بعد از آن حضرت پس
ناگاه دیدند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته در آن مسجد پس چون دید آنحضرت را ابوبکر
بروی در افتاد مثل بیهوش که بروی در افتند پس ندا کرد او را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که بالا کن سر خود را ای گمراه بسیار گمراه شده ببلای بزرگ گشته و فریب خورده پس بالا کرد ابوبکر
سر خود را و گفت لبیک یا رسول الله آیا زندگی بعد موت بود و وفات ای رسول خدا پس گفت آنحضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله وای از برای تو ای ابابکر بدرستی آنچنان کسی که زنده کرد مرا او است
زنده کننده جمیع مرده هاست بدرستی که او بر همه چیز قادر است قدرت تمام دارد گفت
امام علیه السلم که پس خاموش شد ابابکر و حیران ماند هم چو خشتی پس گفت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله پس گفت آنحضرت وای از برای تو ای ابابکر فراموش کردی حضرت را که عهد
گرفته بود خدا و رسول او بر شما در چهار مقام از برای علی حاصل این کلام آنست که شما

عهد کرده بودید با الله تعالی و با رسول او در چهار موضع که امیر المؤمنین علیه السلام را جانشین و خلیفه
وا باید پس گفت ابابکر که فراموش نکرده ام آن چهار موضع را که عهد کرده بودیم با رسول الله
پس گفت آن حضرت که چه چیز در دل با او خاطر دار امروز که مناظره و گفتگو میکنی با علی را در آن
خلافت و او با تو میگوید پس میگویی تو که فراموش کرده بودم و نقل کرد حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله برا ابابکر ماجرای که میان ابابکر و میان امیر المؤمنین علیه السلام گذشته بود از
اول تا آخر پس کم نکرد از آن کلام یک کلمه و زیاد نکرد در آن یک کلمه پس گفت ابوبکر یا
رسول الله آیا از برای من توبه هست و آیا عفو میکند الله تعالی از من هرگاه تسلیم کنم این خلافت را
با امیر المؤمنین علیه السلام گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آری الله تعالی گناه ترا می بخشد و
توبه ترا قبول میکند ای ابابکر [illegible] از برای تو الله تعالی اگر آنچه گفتی بجا آری و غائب شد حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بود از آن غایب شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از نظر
امیر المؤمنین علیه السلام و ابابکر فقال ابوبکر یا امیر المؤمنین الله الله فی یا علی
سر معی الی منبر رسول الله صلی الله علیه و آله حتی اعلو المنبر واقص

علی الناس ما شاهدت ورأیت من امر رسول الله صلی الله علیه و آله
وما قال لی وما قلت له وما امرنی به وانخلع نفسی من هذا
الامر واسلمه الیک فقال له امیر المؤمنین علیه السلام انا معک ان
ترکک شیطانک فقال ابوبکر ان لم یترکنی ترکته وعصیته فقال
امیر المؤمنین علیه السلام اذا تطیعه ولا تعصوه وانما رأیت ما
رأیت لتاکید الحجة علیک واخذ بیده وخرجا من مسجد قبا یریدان
ان مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله وابوبکر یخفق بعضه بعضا
ویتلون الوانا والناس ینظرون الیه ولا یدرون ما الذی
کان حتی لقیه عمر فقال له یا خلیفة رسول الله ما شأنک وما الذی
دهاک فقال ابوبکر خل عنی یا عمر فوالله لا سمعت لک قولا فقال
له عمر واین ترید یا خلیفة رسول الله فقال له ابوبکر الی المسجد و
المنبر فقال لیس هذا وقت صلوة المنبر فقال خل عنی فلا حاجة لی

فی کلومک فقال عمر یا خلیفة رسول الله افلو تدخل قبل المسجد
منزلک فتسبغ الوضوء قال بلی ثم التفت ابوبکر الی امیر المؤمنین
علیه السلام وقال یا ابا الحسن تجلس الی جانب المنبر حتی اخرج الیک
فتبسم امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت ابوبکر که یا امیر المؤمنین زینهار مکن
خدا را و رعایت کن خدا را در من یعنی مرا در باب یاد علی بیا با من بسوی منبر
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تا اینکه بالا روم بر منبر و او بگویم
حکایت کنم بر مردمان چیزی را که مشاهده کردم و دیدم از امام حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله و سخنی که او گفت مرا و سخنی که من گفتم او را و چیزی را امر کرد مرا
با آن و بگویم در دل خود در الذین خلافت و تسلیم کنم آن خلافت را تو یا علی
پس گفت ابابکر را امیر المؤمنین علیه السلام با تو ام اگر وا گذارد ترا شیطان تو
پس گفت ابوبکر اگر شیطان بگذارد ترک بکنم مرا امر نزد که تسلیم کنم او را و
فرمان برم او را پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام همین زمان فرمان می بری او را

در خلاف

در خلاف امر او کار نکنی و چون بنیت که دیدی چیزی را که دیدی از برای آنکه حجت
و دلیل بر تو یعنی آنکه دیدی آن حجت خدای تعالی حجت است بر تو در روز قیامت و از پس گفت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست ابابکر را و بیرون آمدند از مسجد قبا اراده کردند
مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در حالتی که ابوبکر میلرزید بعضی اعضای او بر بعضی
دیگر و دید او را رنگی برنگی و زرد و سرخ میشد و مردمان نظر میکردند بسوی
او و نمیدانستند که چه چیز واقع شده تا آنکه ملاقات کرد او را عمر پس گفت
ابابکر را ای خلیفه رسول خدا چه شده است ترا و چه کار داری اینکه اضطراب
و چه چیز است که اکثر وحید و سبل اندوخته ترا پس گفت ابوبکر دور شو از من ای عمر
و دست از من بدار پس بخدا قسم که نمی شنوم از تو هیچ سخنی پس گفت ابابکر را عمر
و کجا اراده داری ای خلیفه رسول خدا پس گفت عمر را ابابکر که اراده دارم مسجد و
منبر را پس عمر گفت نیست این زمان وقت نماز و منبر یعنی این زمان وقت نماز
نیست که بمنبر رفته و موعظه بگویی پس گفت ابابکر عمر را که دور شو از من نیست حاجتی مرا

در سخن تو پس گفت عمر ای خلیفه رسول خدا آیا پس داخل نمیشوی پیش از مسجد خانه و منزل
خود را که دیگری و حضور را ابابکر گفت بلی داخل مغموم بود از آن انگاه کرد ابو بکر بسوی
امیر المؤمنین علیه السلام و گفت یا ابا الحسن تو می نشینی بجانب منبر تا اینکه من بیرون آیم بسوی
تو پس تبسم نمود امیر المؤمنین علیه السلام ثم قال یا ابا بکر قد قلت لك ان شیطانك
لا یدعك او یردیك ومضی امیر المؤمنین علیه السلام فجلس جانب المنبر و
دخل ابو بکر منزله وعمر معه فقال له یا خلیفة رسول الله لم لا تنبئنی
امرك وتحدثنی بما دهاك به علی بن ابی طالب فقال ابو بکر ویحك یا عمر
یرجع رسول الله صلی الله علیه وآله بعد موته حیا فیخاطبنی فی ظلمی لعلی
برد حقه علیه وخلع نفسی من هذا الامر فقال له عمر وقص علیه قصته
من اولها الی آخرها فقال له ویحك یا عمر والله لقد قال لی علی انك
لا تدعنی اخرج من هذه المظلمة وانك شیطانی فدعنی فلم یزل
یرقبه الی ان حدثه بحدیثه که بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که

یا ابا بکر بتحقیق گفتم مر ترا اینکه شیطان تو نمیگذارد ترا یا می اندازد ترا در ضلالت
و رفت امیر المؤمنین علیه السلام بمسجد پس نشست در پهلوی منبر یا التفکر بحقیقت حال
میدانست مطلب آنحضرت آن بود که حجت اتمام و اکمال کرده بود و داخل شد ابابکر
خانه خود را و عمر همراه بود با او پس گفت ابابکر را ای خلیفه رسول خدا چرا خبر نمیدهی مرا
کار خود را و خبر چرا امر از کار خود آگاه نمیکنی و چرا نمیگوئی مرا و خبر نمیسازی بچیزی
که مکر کرده و فریب داده ترا ابالحسن علی بن ابی طالب پس گفت ابوبکر وای بر تو ای
عمر برگردیده و برگشته بسوی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از موتش زنده خطاب
کرد مرا در ظلم و ستم کردن من علی را و خطاب کرد مرا بدادن و برگردانیدن
حق علی را بر علی و کندن دل خود را از این خلافت پس گفت ابابکر را عمر را
گذشت خود را برحکایت کن پس ابابکر قصه خود را از اول تا آخر حکایت کرد
پس گفت ابابکر عمر را که وای بر تو ای عمر بخدا قسم که هر آینه بتحقیق گفت مرا علی
اینکه نگذارد ترا که بیرون آیم از این مظلمه و هر آینه بتحقیق که گفت علی اینکه تو شیطان

مرا پس بگذار مرا بحال خود و عمر از تو درخواست پس ام وقت و منتظر بود عمر ابابکر

تا اگر نقل کرد ابابکر عمر را قصه خود تمام آنرا فقال له بالله یا ابابکر بیت شعر

فی اول شهر رمضان فرض الله علینا صیاما حیث جاءک حذیفه بن الیمانی و سهیل

بن الحنیف و نعمان الازدی و خزیمه بن ثابت فی یوم جمعه دار المفضل دینا

علیک فلما انتهوا الی باب الدار سمعوا لک صلصلة فی الدار فوقفوا

بالباب و لم یستاذنوا علیک فسمعوا امر بکر و جعلت تناشدک و تقول

قد یعمل حر الشمس بینی کتفیک ثم الی داخل البیت وابعد عن الباب لیلا

یسمعک بعض اصحاب محمد نبیهلکوا ثم لیقتل علمت ان محمدا قد اهدر

دم من افطر یوما من شهر رمضان من غیر سفر ولا مرض خلافا علی الله

وعلی محمد فقلت لها هاتی لا ام لک فضل طعامی من اللیل وانزعی

الکاس من الخمر و حذیفه و من معه بالباب یسمعون محاورتکما فی جرت

بعضهم فیها طعام من اللیل و قعب مملو خمرا فاکلت من الثنیه و لد بعت

تقطعة

فالخمر

در اسلام

من الخمر فی ضحا النهار و قد جلبوا حبل شعرا شعر دعنی اصطبح یا ام

بکر فان الموت نقب عن هشام و یقول الناس ابن کبشه سوف یحیی و کیف حیوة

اشدء و هام و لکن باطل قد قال هذا و انک فی زخاریف الکلام

الاهل مبلغ الرحمن عنی بانی تارک شهر الصیام و تارک کل ما اوحی

الینا محمد من اساطیر الکلام فقل لله یمنعنی شرابی و قل لله یمنعنی طعامی

و لکن الحکیم رای حمیرا فالجمها فتاهت باللجام پس گویند عمر ابابکر

بخدا قسم ای ابابکر فراموش نشود خود را که گفته بودی در اول ماه رمضان که ای حبیب

کرده است خدای تعالی بر ما روزه او را وقتی که آمده بود تر اصحابی پیغمبر یعنی

سهل بن حنیف و نعمان ازدی و خزیمه بن ثابت در روز جمعه بخانه تو تا اگر طلبند

از تو قرضی را که بر تو واجب شد پس چون رسیدند بدر خانه تو شنیدند آنگاه تورا

که آواز بلند کرده بودی در خانه انسان ایستادند بدر خانه و رخصت نگرفتند

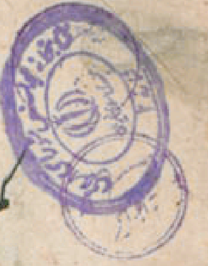
بر تو یعنی حجره او آواز ترا شنیدند بدر خانه ایستاده رخصت طلبی تو نشد که مبادا

کرده ام

توجه دار اثر پس شنید که زن تو که نام او ام بکر است نصیحت میکرد ترا و میگوید
بتحقیق که کار کرد گرمی آفتاب میان تو گفت تو برخیز بیرون خانه و در شو از
در خانه تا اثر نشود و بعض یاران محمد گفتگو ترا اگر چه شنوند حلال خواهند دانست
خمر را پس بتحقیق دانسته که محمد بتحقیق مباح کرده است ریختن خمر کسی اگر افطار
کرده بشد روزه را از ماه مبارک رمضان بی سفر و بی مرضی در حالتی که خلاف
کرده بر الله تعالی و بر محمد پس گفتی تو زوجه خود را که بیار مادر نبارک تا زیاده طعامی را
که از شب مانده است و پر کن کاسه را از شراب و حال آنکه حذیفه و کسی که با او بودند
از اصحاب بیرون خانه ایستاده میشنیدند گفتگوی شما را پس آورد زن تو کاسه را که
در او طعامی از شب مانده بود و کاسه پر را از شراب پس خوردن طعام را
از کاسه و سر کشیدی از شراب وقت چاشت در روز رمضان و گفتی از برای زن
خود شعری که آن هفت بیت است و معنی بیت اول آنست که بگذار مرا تا صبوحی
کرده شراب بنوشم از مادر بکر پس بدرستی که مرگ بیرون می آرد مغز استخوان

ابا خود بره

ریزه ریزه را ابیات را انکه غرض از برای وزن شعر و نوشت ما فرمایند در مقام مصالح
و معنی بیت دوم آنکه میگوید یار ابی بکر که منافقان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
ملقب بابن کبشه کرده بودند بسبب آنکه آنحضرت را کسفندر بوده و ابا بکر در شعر
گفته که میگوید یار ابن کبشه که زود زنده خواهیم شد ما و چون زنده که خواهد یافت
اعضائی از هم ریخته و کله پوسیده و معنی بیت سیم و لیکن باطل است بتحقیق که گفته است
این را که اعضائی از هم ریخته و کله پوسیده زنده خواهد گشت و بهتانیست از مزخرفات
سخنان یعنی هیچ دروغیست معنی بیت چهارم متوهم شده نشنوند که آیا آن است ترسنده
خدا را از من بنهیگیست که بخدا رب هرکه بدرستی من ترک کننده ام روزه ماه رمضان را
معنی بیت پنجم و بدرستی که من ترک کننده ام هر چیزی را که وحی کرده است بسوی محمد
از قصها و سرگذشتها و داستانها کلام معنی بیت ششم پس بگو مر خدا را خود را
که منع کند مرا هیچ شراب و بگو مر خدا را که منع کند هیچ طعام معنی بیت هفتم ولیکن مر روزه و شعلد
که دیر خران چیزی را پس کجا برسر آن روزه داشت مر ترا بلیغ و سخت



گمراه وهلاک شد زان آن خران که کتب الحاجم بر شرآن آن عمران زدوو اشیار الی ون
بیت باعتقاد ابابکر کنایه از منیست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
بی عقل دانسته این نزاع بعض ساخته وگمراه کرده نعوذ بالله من هذه الاقوال
الفاسدة والکلمات الباطلة فلما سمعت حذیفة ورفعت به الى محمد الخمر علیک
فی دارک فهجموا وقع الخمر فی یدک وانت تکرعها فقالوا لک یا عدو
الله خالفت الله ورسوله وحملوک بهیئتک الى مجمع الناس بباب رسول
الله صلى الله علیه وآله وقصوا علیه قصتک وعادوا شعرک فلقت
منک وسارتک وقلت لک فی صحیح الناس قبل ان شربت الخمر لیلة
فثملت فزال عقلی فاتیت ما اتیته نهارا ولا علم لی بما فعلت
یدهشک الحذر وخرج محمد صلى الله علیه وآله فنظر الیک وقال استفیقوه
فقلت رأیناه وهو ثمل یا رسول الله صلى الله علیه وآله وجعل الخمر یزیل
العقل تعلمون هذا من انفسکم فانتم تشربونها فقلنا نعم یا رسول الله

وقد قال

وقد قال فیه امرؤ القیس الشاعر شعرا شعر شربت الاثم حتى زال
عقلی کذاک الاثم یفعل بالعقول پس چون شنید آواز ترا حذیفه و کسانی
که با حذیفه بودند که تو هجو کرده محمد را هجوم کردند بر تو در خانه تو پس یافتند ترا در حالی
که کاسه شراب در دست تو بود و تو میخوردی و بر سر کشیدی آنرا پس گرفتند ترا
از جهت مخالفت کرده قول خدا و رسول خدا را و بردند ترا با آن هیئات
بسوی مجمع مردمان در خانه رسول الله صلى الله علیه وآله ونقل کردند به او قصه ترا و
باز گفتند شعر ترا پس چون نزدیک تو آمدم و تماشا کردم و گفتم مر ترا در مجمع
مردمان بگو بدرستی که من نوشیدم شراب را در شب پس مست شدم و بود از
زایل شد عقل من پس اتیان کردم چیزی را که کردم او را روز حاصل معنی
آنست که من شراب را شب خوردم و روز از روزه خودم مع خراب نوشیدن و شعر
لیکن خبر ندارم و هرچه کرده ام از سستی عقل و روزانه خبردار نبوده ام
و نیست دانستی مرا با آنچه واقع شده پس باید آنکه حکم کند و ببیند ازو

از تو حذر را که در شرع قرار داده است و در آن حال بیرون آمد محمد صلی الله علیه و آله
پس نظر کرد بسوی تو و گفت بطلبید اورا و بیاورید پس گفتم نزد دیدم اورا
و حال آنکه او مست بود یا رسول الله و بیهوش بود پس گفت حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله که وای بر تو شراب زایل میکند عقل را مگر ندانید که این را
که شراب عقل را زایل میکند اندیشه خود پس چگونه نوشید شراب را پس گفتم
ای رسول الله شراب عقل را زایل میکند و بتحقیق که گفته است در باب شراب
امرء القیس شعری که معنیش اینست نوشیدم شراب را تا آنکه زایل کرد عقل
مرا و مثل آنچنان شراب میکند این کار با عقلها کسی تو هم نکند که حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله بحقیقت احوال اطلاع داشت بلکه میبیند آنحضرت احوال
همه منافق و مومن ظاهر و مؤید بجلد قرآن مجید ثم قال محمد انظروه الی
افاقته من سکرته فامهلوه حتی اذا ایتهم انه قد صحوت فسأله
محمد فاخبره بما اوعزته الیه من شربک باللیل فما بالک الیوم

تف لمحمد و بما جاء به و هو عندنا ساحر کذاب فقال ویحک یا
ابا حفص لا شک عندی فیما قصصته علی فاخرج الی ابن ابی طالب
فاحضره عن المنبر قال فخرج عمر و امیر المومنین علیه السلام جالس بجنب
المنبر فقال ما بالک یا علی قد تصدیت لها هیهات هیهات
دون والله ما ترید من علو هذا المنبر خرط القتاد فتبسم
امیر المومنین علیه السلام حتی بدت نواجذه ثم قال ویلک منها
والله یا عمر اذا افضیت الیک والویل للامة من بلائک فقال عمر
هذه بشری یا ابن ابی طالب صدقت ظنونک و حق قولک ثم انصرف
امیر المومنین علیه السلام الی منزله و کان هذا من دلائله علیه السلام
بعد از آن محمد گفت صلی الله علیه و آله مهلت دهید اورا تا بهوش آید و از مستیش
پس مهلت دادند ترا تا آنکه نمودی تو خود را با ایشان اینکه تو بتحقیق هشیار
شدی پس پرسید ترا محمد از حال تو در باب شراب خوردن در روز ماه

و مجبور کردن پس خبر داد تو او را بخبری که فرموده بودم با خبر تر از تو شنیدن
تو شراب او را شب پس چه خبر در دل تست امروز که اعتقاد بمیلی محمد
بخبری که آمده است برای آنحضرت محمد و حال آنکه او نزد ما ساحر کذابست پس گفت
ابابکر از روی محبت که وای از برای تو ای ابا حفص و ابا حفص کنیت عمر است
که هیچ شک نیست نزد من در خبری که گفتی آنرا ابر پس بیرون رو بسوی ابی
طالب پس حاضر کن او را از منبر گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که پس بیرون رفت عمر در حالی که امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود در پهلوی
منبر پس گفت عمر چه خبر در دل تست یا علی که بتحقیق متعرض شده
خلافت را خورت قسم بخدا که او بستر و کمتر است از آنچه تو میخواهی از
بر آمدن بالای این منبر خرط قتاد است یعنی قسم بخدا که خرط قتاد آسان
تر از نیست که تو اراده کرده خرط کشیدن دست و قتاد درختی باشد
که خار بسیار داشته باشد مثل خار مغیلان پس معنی خرط قتاد کشیدن دست

وت
از بالا درخت خاردار تا پایین و جمع دست با آن نرمی و لطافت تا به مقابل
خار با آن درشتی و کثافت بناید و این کلام ضرب المثل شده در میان
عرب در باب کسی که تاب مقاومت کسی نداشته باشد چنانچه مثل و در فارسی ضرب
المثل گشته در میان عجم اگر کسی گوید چرا امیر المؤمنین علیه السلام تاب مقاومت
انجماعت نداشت با آنکه او غالب کل غالب بود جواب این اعتراض در سی
مذکور شد و فی الجمله در اینجا جواب آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنا
بر مصلحتی صبر مینمود چنانچه الله تعالی در باب فرعون تا چهار صد سال صبر نمود
با آنکه او دعوی الوهیت میکرد و مردم را بطاعت میخواند و این شهدا
پس تبسم نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از قول عمر تا آنکه نمودار شد
دندانهای مبارک آنحضرت بعد از آن گفت وای بر تو ای عمر خلافت
قسم بخدا ای عمر هرگاه واگذاشته شود این خلافت بتو یعنی وای از برای تو
در وقتی که خلیفه بشوی و وای از برای امت رسول الله صلی الله علیه و آله از بلای تو

در وقت خلافت پس گفت عمر این کلمات را تو بشنوا تهنیت بر اینکه من خلیفه
خواهم شد یا علی بن ابی طالب پس گفت که اینها نزد تو حق است قول تو و برگشت
امیر المومنین علیه السلام بسوی منزل خود و بود این معجز از جمله دلایل امامت حضرت
امیر المومنین علیه السلام و همین حدیث که فضیلت از زبان هدایت کسی که معاند باشد
فللّه الحمد و السلام علی من اتبع الهدی مخفی نماناد که هرگاه کسی خواهد که حدیثی را
بفارسی ترجمه نماید باید که جمیع حروف و کلمات از آن متوجه شده رعایت تقدیم
و تاخیر ماضی و مضارع نموده ترجمه کند چنانچه استاد و استادی الاکمل المؤید بعون الله
الجلیل مولانا خلیل سلمه الله در شرح کافی رعایت کرده اند و در بنصورت
فارسی سلیس نخواهد بود پس بنابرین اگر بعضی از ظرفا تشنیع بر عدم سلاست
الفاظ کنند معقول نخواهد بود و از عدم تدبر و تفکر در کلمات عربی خواهد بود

گلشن هشتم در تحریر دلایل عقلیه بر حقیت امامت امیر المومنین
علیه السلام و درین چمن چهار غنچه شکفته شده روح روان امعط و دماغ

غنچه اول جان را معنبر و دیده دل را منور میسازد بعون الله الملک الاکبر
در آنکه اعلم ترین و افضل ترین خلایق بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت
امیر المومنین علیه السلام است زیرا که الله تعالی او را در آیت مباهله از حبیب خود
جدا نکرده بلفظ انفسنا مذکور فرموده و ایضا از زبان معجز بیان حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله مترنم بان حدیث شده که من و علی از یک نوریم چنانچه
مذکور شد و مع هذا اکثر اوقات در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله بتحصیل علوم دینیه مشغول بوده و با رغبت تمام و سعی مالا کلام کسب
علم مینمود با آنکه او را ادراک تمام بتمام و فهم در مراتب اقصی بوده تا آنکه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در باب او فرموده که انا مدینة العلم و علی
بابها و هرگاه مثل آنحضرت معلمی چنین حضرت امیر المومنین علیه السلام متعلمی اتفاق
افتد پس البته اعلم و افضل خلایق بعد از آن حضرت او خواهد بود و درین
هنگام عقل بالبداهه حکم میکند که امام بحق و خلیفه مطلق اوست نه غیر او

ناحق وباطل است زیرا که جاهل ونادان لایق امامت وخلافت نیست واین
بدیهی است **غنچهٔ دوم** در بیان آنکه اکابر علما را از اصحاب واتباع
هرگاه واقعه واقع شدی یا مشکلی پیش آمدی رجوع بآنحضرت کردندی واو مشکل ایشانرا
حل کرده توضیح آن مسئله نمودی از این سبب آنحضرت را حلال مشکلات ملقب کردند و
آنحضرت را در امور دین ودنیا محتاج بهیچکس نشد بغیر از حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله و در اکثر تواریخ وسیر مسطور است ومشهور که همه علوم بآنحضرت منتهی میشود اما
اهل تفسیر رجوع میکنند بقول ابن عباس واو یکی از جملهٔ شاگردان آنحضرت است واو
روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در معنی با بسم الله شرح کرد از اول
شب تا آخر شب اما معتزله رجوع میکنند بابی علی الجبائی واو رجوع میکند
بابی هاشم بن محمد الحنفیه واو رجوع میکند به پدر بزرگوار خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
واما امامیه رجوع ایشان بآنحضرت ظاهر است حقیقتا اگر کسی منصف باشد
کتاب مستطاب نهج البلاغه آنحضرت که در آنجا تحریر مباحث الهیه در توحید وعدل

وقضا وقدر

وقضا وقدر نموده وبیان کیفیت سلوک ومراتب صفه وقواعد خطابت وفواید نامی
فصاحت وبلاغت کرده مرآئینه غنیمت است از برای معتبر وعبرت است از برای متفکر
واما رجوع افاضل واکابر علما فقه بشاگردان آنحضرت شهرت تمام دارد
وفتاوی عجیبه ومسائل غریبه او در فقه مذکور است ومسطور چنانچه حکم کرده
در باب خلایق وان قصه چنان بود که شخصی زنجیر بسیار عظیم خود زده بود
وقسم یاد نموده که زنجیر را نگشاید تا بوزن آن زر تصدق نکند وجمیع جماعت
نیکوکاران التماس واستدعای گشودن زنجیر نمودند آنمرد عاجز ومتحیر ماند زیرا که
وزن زنجیر معلوم نبود صورت این حال را بعرض رسانیدند حضرت امیر المؤمنین منهی
علیه السلام فرمود تا غلامی را با طشتی پر آب حاضر کردند وغلام را امر کرد همچنان
با زنجیر پای خود را میان طشت نهاد صعود آبرا علامت کنند بعد از ان
فرمود که غلام زنجیر را از پا کشیده پای خود را در آب نهد آنگاه آهن ریزه
دران ریختند تا آب بجای علامت رسید وان شخص را فرمود که بوزن آن

ل
۳۰

آهن پاره در زورق کنند و آن شخص چنان کرده زنجیر از پای غلام گشوده
با آن آهن ریزه سنجیده یکسر مو زیاده و نقصان نبود و ازین قبیل است
حکایت شخصی که او نیز قسم خورده بود که تا وزن فیل را معلوم نکند ازالم نکرد
بعد از آنکه از نزد دعا جو شد بخدمت آنحضرت عرض کرد آنحضرت فرمود که
فیل را در کشتی کوچک کرده بمیان آب برده از بیرون کشتی را نشان
کرده بعد از بیرون آوردن فیل اجناس معلومة القدر در آن کنند تا آنکه
آب بمرتبه که فیل بود برسد که وزن اجناس وزن فیل است و از جمله حکمهای
آنحضرت قصه قضای غریب است چنانچه مرویست که دو کس باهم براهی میرفتند یکی را
توشه راه پنج نان و یکی را سه نان بود و چون بعزم خوردن بجائی نشستند
شخص دیگر با ایشان پیوسته بنان خوردن مشغول گشتند و بعد از فارغ شدن
آن مرد تا لث هشت دینار بر زمین گذاشته برخواست و شخصی که صاحب پنج
نان بود پنج دینار بر داشته سه دینار را بصاحب سه نان داد و او قبول

نکرد

نکرد که بتنصیف بالسویه باید کرد که چهار دینار را از من بگیر و چهار از تو صاحب
پنج نان قبول نکرد تا آنکه کار بنزاع کشید ایشان واقعه را بعرض عتبه عالیه رسانیدند
آنحضرت فرمود که حال صاحب سه نان یک دینار است و هفت دینار مال صاحب
پنج نان است زیرا که هر یک نان را سه حصه نموده مجموع بیست و چهار حصه شد
و هر یک ازان سه نفر را هشت حصه میرسد که دلیس و مهمان یک حصه ازان
صاحب سه نان خورده و هفت حصه از صاحب پنج نان پس تقسیم حق وقوع
یافت و آن مرد را فرض شد و دیگر آنحضرت فرموده که اگر تو نه کرده میشدید بار
منها بالنبی و این کن ما اعلم تو سخط او قات از کثرت جهاد و غیره هم
آینه حکم میکردم میان اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل زبور
بزبور ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و دیگر فرموده قسم بخدای
عزوجل که نیست هیچ آیتی از آیات قران مجید که من ندانم بعد از کی نازل شده
و چه وقت نازل گشته و در کجا نزول یافته و این کلام دلالت تمام دارد

بدانکه آنحضرت محیط بود بجمیع علوم الهیه پس بقوت عقل حکم میکند که
اعلم خلایق بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله آنحضرت است پس امامت ثابت
بآنحضرت داشته باشد وهو المطلوب والمرغوب **غنچهٔ سیم** در بیان آنکه
آنحضرت دعوی امامت کرد و معجزه بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت اما دعوی امامت
آنحضرت در کتب تواریخ و سیر مشهور و مسطور است و در نهج البلاغه حکایات شکایات
آنحضرت از ظلم خلفای ثلثه بسبب غصب خلافت در خطبهٔ شقشقیه و در دعای صنمی
قریش ظاهر و هویداست و اما ظهور معجزات از آنحضرت بیشتر از آنست که بتعداد
در آید و از آنجمله سخن گفتن اژدها است با آنحضرت در منبر کوفه در حالیکه آنحضرت
در وعظ بود و خلایق از آن متوحش و مضطرب و گریزان گشته و آن
اژدها آمده چند مسئله پرسیده رفت بعد از آن مردمان سوال کردند که یا امیر
المؤمنین این که بود و چه بود آنحضرت فرمود که این قاضی طایفهٔ جن بود و چند مسئله بروی
مشکل شده آمده بود که از آن تحقیق نماید و دیگر آنکه در غزای صفین با عساکر منصور

آنحضرت آنحضرت

آنحضرت نزدیک دیری رسیده بسیار تشنه شدند آنحضرت در ساعت در آن مقام قرار
گرفته فرمود که آنجا را بکنند بعد از کندن سنگی بزرگ در آن مقام ظاهر شد و جمیع
لشکر از کندن آن حجر عاجز شدند و آنحضرت از مرکب نزول اجلال فرموده
آن سنگ را بجنبان دور انداخت که حاضران متعجب و متحیر ماندند و در زیر آن سنگ
آبی بنهایت صاف و خوشگوار بظهور آمد که همه لشکر از آن آب سیراب گشتند و
پر کردند و اهل آن دیر اسلام آورده گفتند که کنندهٔ این سنگ و ظاهر کنندهٔ این آب
پیغمبر یا پسر یا جانشین پیغمبر و از پیغمبران نیست و دیگر کندن در خیبر است
چنانچه مشهور است و دیگر از جمله معجزات آنحضرت اخبار بمغیبات است چنانچه در غزای
نهروان و غیره ظاهر شده و معجزه رجعة الشمس اظهر من الشمس است که آن دو نوبت
بعمل آمده یکمرتبه در زمان حیات حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و یکمرتبه در زمان ممات آنحضرت
و این معجزه بغیر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از کسی دیگر وقوع نیافته و هر که دعوی
امامت کند و معجزه بر موافق مدعای خود ظاهر کند امام بحق او است و کسی را که دوستان

بدخواه و هوا خواهان گمراه خلیفه کرده باشند نزد عقل بی اعتبار و قبول آن عقلا را
دشوار است زیرا که خلافت و امامت کاری عظیم و شغلی جسیم است معین نمی شود مگر بقول
خدا و رسول چنانچه سابقا مذکور شد و حال آنکه علمای سنی در تصانیف خود نقل کرده اند که
باجماع مردم و سعی عمر خلافت با بوبکر مقرر شد و ابابکر عمر را خلیفه کرد و بسعی عبد الرحمن عوف
عثمان خلیفه شد و غافل ازینکه اگر اجماع ایشان حق است باید که خلیفه ثالث ایشان واجب
القتل نباشد زیرا که همان جماعت اجماع کرده عثمان را بقتل آوردند چنانچه در کتب ایشان
مذکور است مع هذا اقرار بافضلیت و اهلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم دارند و آیات
بسیار و احادیث بیشمار در شان آنحضرت نقل میکنند و میگویند که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله وصیت نکرد که ابابکر خلیفه باشد چنانکه در عقاید عضدی مذکور است و با این همه
ابابکر را خلیفه میدانند با آنکه او مکرر گفته که اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی
فسخ کنید بیعت مرا که من بهتر از شما نیستم و حال آنکه علی علیه السلم در میان شماست پس بنا برین
ظاهر میشود که این جماعت را تقلید آبا و اجداد نمیگذارد که سالک مسلک حق شوند دلیل و برهان

برا

برا روایات ایشان بر فایده ندارد زیرا که بسمع رضا نمیشنوند و بدیده انصاف
نمی نگرند و اگر بگوش اعتقاد بشنوند و بچشم تحقیق نگرند یک دلیل ازین دلایل که مذکور شد عاقلی را
کافیست والا شعر اگر صد باب حکمت پیش نادان بخوانی آیدش بازیچه در گوش مگر آنکه کسی
بادیده تحقیق حال نظر کند و آینه دل را از غبار عناد و تعصب مجلی و مصفی سازد
تا طریق حق بر آن کس واضح و سبیل نجات بر او لایح گردد چنانچه محمد غزالی بعد از آنکه
بیشتر عمر او در مذهب سنی بسر رفته و کتابها در آن مذهب نوشته و او را اهل سنت
حجة الاسلام میگفتند از آن مذهب برگشته بمذهب حق امامیه در آمده و ملا محتشم
در فصول الحق آورده که شخصی را از بزرگان در مشهد مقدس امام الثامن الضامن امام
رضا علیه التحیة و الثنا دیدم و احوال محمد غزالی را ازو پرسیدم که میگویند او در آخر عمر
از مذهب اهل سنت و جماعت برگشته و بمذهب امامیه در آمده راستست آن عزیز گفته
که چنین است و رساله در باب حقیت مذهب امامیه و ابطال مذهب اهل سنت تصنیف
نموده و من ازو دارم و بنده در نجف اشرف امیر المؤمنین علیه السلم بعزیزی در باب محمد غزالی

مطلب

سخن مسکنیم و در اثنای کتاب مجالس المؤمنین مولانا نور الله سقی الله ثراه و جعل الجنة
مثویه حاضر بود فقیر تفحص نمود احوال محمد غزالی را در آنجا موافق آنچه شنیده
بودم دیدم و چون تحریر آن طولی داشت این فقرات را از آن بیرون نوشتم
که محمد بن ابی القاسم الطوسی که از تلامذه محمد غزالیست در محاکمات آورده که محمد
غزالی در راه حج بخدمت حضرت سید مرتضی علم الهدی مشرف شد و آنچه تحقیق مذهب
حق و بعضی مشکلات مذهب امامیه بخدمت حضرت سید عرض کرد و حضرت سید اصول عقاید
امامیه را بدلایل قاطعه و براهین ساطعه بر او تمام کرد و هر چند محمد غزالی از مذهب
اهل سنت و جماعت برگردیده بمذهب حق امامیه در آمد و چون از مکه معظمه
مراجعت نمود برادر او احمد غزالی متصوف با او ملاقات کرده گفت شنیده
ام که با سید مرتضی علم الهدی صحبت داشته و بقول او مذهب شیعه اختیار کرده
این حال از تو بعید است عجب است محمد غزالی در جواب گفته اینکه در شنیدن اختیار
مذهب اهل سنت کرده بودم از غم تحیر از این بود و این بیت بر او خواند بیت

دوست بیا ما عوض ایمان کرده و رفت هر که برادر مسلمان کرد و رفت انکار
در میان ایشان مباحثه منعقد شد و تا دو روز امتداد یافت و احمد
غزالی روز سیم بمرگ مفاجاة بمرد و جان بقابض ارواح سپرده بود
با خود آنچه برد بجا آنکه علمای اثنی عشریه دلایل عقلیه و براهین نقلیه در حقیت
امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار و بیشمار روایت کرده خصوصا قاید
علمای زمان و قدوه فضلای عالیشان العالم بعلوم الجزئی و الکلی شیخ
الملة والدین حسن بن المطهر الحلی قدس الله روحه و نور ضریحه کتابی مسمی بالالفین
تصنیف نموده و در آنجا هزار دلیل از برای حقیت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
بیان کرده و منقولست که بعد از وفات او را در خواب دیدند و حال او پرسیدند
گفت که مرا بکتاب الفین و بزیارت ابی عبد الله الحسین علیه السلام بخشیدند
و آنچه درین رساله موجود از دلایل مذکور شد قلیلیست از بسیار و اندکیست
از حجج بلا انحصار و اگر کسی در باب بیان دلایل امامت آنحضرت از دو عجز

در آمده بگوید شعر هرچه گفتیم ز اوصاف او کوتاه گویم پاک است همچنان فرخ گفتیم که صد چندان است مناسب
چنان باید زیرا که او ممدوح و منصوص از جانب خدا و رسول است بشر را چه یارا آن که از ادراک
فضیلت او و دلیل کرده باید مدح نماید و این فقیر کثیر التقصیر که یکی از سلالهٔ خاندان دوستان او است
در بادی الاظهار سکنت و اقرار عجز و ذلت نموده باین قطعه قطع سخن کرد **قطعه** از آن
که خدا گفته ثنا در قرآن من کیستم که مدح گویم مرغوب لب بستم از این سخن نگفتم حرفی
زیرا که بعد مقابل امکان و وجوب و السلام **غنچهٔ چهارم** از ربیع الهدی در بیان آنکه
بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم امام بحق امام حسن است و بعد از او امام حسین و بعد از او امام
زین العابدین و بعد از او امام محمد باقر و بعد از او امام جعفر صادق و بعد از او امام
موسی کاظم و بعد از او امام علی بن موسی الرضا و بعد از او امام محمد تقی و بعد از او امام
علی نقی و بعد از او امام حسن عسکری و بعد از او امام الهادی مهدی صاحب الزمان صلوات
الله علیه و علیهم اجمعین و دلیل بر امامت ایشان بسیار است و در این مقام چند دلیل عقلی
و نقلی مذکور می‌شود بعون الله تعالی اما بیان دلیل نقلی آنکه روایت کرده جابر بن عبد الله

انصار

اولی الامر را [illegible]

انصاری که حضرت این آیه نازل شد که قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس گفتیم یا رسول الله خدا را شناختیم و اطاعت
ترا نمودیم و نمیدانیم که اولی الامر کدام اند که اطاعت ایشان کنیم که الله تعالی مومنان را
باطاعت ایشان امر نموده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ایشان خلفای من و جانشینان
منند اولهم اخی علی و من بعده سید اولاده الحسن بن علی ثم اخوه السبط
التابع لمرضات الله الحسین ثم العابد علی ثم الباقر محمد فستدرکه یا جابر
فاذا ادرکته فاقرءه منی السلام ثم الصادق جعفر ثم الکاظم موسی ثم الرضا
علی ثم التقی محمد ثم النقی علی ثم الزکی العسکری الحسن ثم الخلف القائم
المنتظر المرتجی محمد المهدی الذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق
الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء به یملأ الله الارض قسطا
و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی اولی الامر که خدای تعالی مومنان را
باطاعت ایشان امر کرده برادر من علی علیه السلام است و بعد از او اولاد حضرت

بطریق مذکور تا صاحب الزمان و بوجود شریف او پر میشود دنیا از عدل بعد از آنکه
پر شده باشد از جور و ظلم و آنحضرت اسامی یک یک را میگفت تا بحضرت امام محمد باقر علیه السلام
رسید گفت یا جابر تو او را ملاقات میکنی و چون بخدمت او مشرف شوی سلام من
برسان و جابر از اجل چندان امان یافت که بموجب فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله
آنحضرت را ملاقات کرد و سلام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بآنحضرت رسانید
و این خبر در کلینی نیز مذکور است و مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اسم
و نام های حضرات ائمه معصومین را بیان میفرمود تا باین که از اولاد امام حسین
علیه السلام اند رسید و گفت وهم تسعة من ولده ینفون عن الدین تحریف الغالین
و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و ایضا مرویست در صحیح بخاری و در دو مقام
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مدام امر خلایق جاری و دین قویم
است و برقرار و ثابت و پسندیده خواهد بود مادام که اقرار و اعتراف بامامت دوازده
امام که از قریش باشند داشته باشند و در اکثر کتب اهل سنت متواتر و متعاقب واقع

شده

شده که امام دوازده اند و در جزو سیم صحیح بخاری از جابر بن سمره منقولست که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بعد از من دوازده امیر خواهند آمد همه از قریش
و روایت کرده سدی که از بزرگ مفسرین اهل سنت است که چون فرمان حق تعالی
شد که ابراهیم علیه السلام اسمعیل علیه السلام را با مادرش هاجر بمکه معظمه برد و در آن وحی آمد
با براهیم علیه السلام که اراده ما آنست که از صلب اسمعیل علیه السلام پیغمبر عظیم الشأن بدید آریم
که دین مبین او بر همه ادیان غالب شود و از اولاد او دوازده مرد عظیم القدر
بعدد بروج افلاک ظاهر خواهیم کرد و اخطب خوارزمی روایت کرده که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که در شب معراج مرا بآسمان بردند الله تعالی
از من پرسید که یا محمد کسی را بر امت امیر کردی گفتم یا خدایا تو علام الغیوبی و بحقیقت
دانایی که بهترین خلق امیر المؤمنین علی را بر امتان خود امیر کرده ام پوشیده نماند که
این کلام دلالت میکند که الله تعالی با آنکه سوال کرده عالم است بلکه الله تعالی عالمست
بهمه اشیا و هیچ ذره از ذرات عالم بر علم او مستور نیست و مطلب از این سوال نص

وتکلم مخاطبت چنانچه در علم معانی بیان شده و بعد از آن فرمود که یا محمد یکبار
نظر کردم بمخلوقات ترا برگزیدم و برای تو نامی از نامهای خود اشتقاق کردم
من محمودم و تو محمدی من احمدم و تو احمدی و بار دیگر نظر کردم علی را اختیار نمودم
و او را نامی از اسمای خود مسمی کردم پس منم اعلی و او علی و منم والی ام و اوست
ولی و بعد از آن فرمود که یا محمد ترا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و ائمه تسعه
که از اولاد امام حسین اند از یک نور آفریدم و آن نور از انوار من جدا و کسی نگوید
که آن نور انوار منفصله و آیته لاهوتیه است زیرا که آن نور مباین نیست با انوار منفصله
و آیته ناسوتیه و چون هرچه موجود است از انوار خواه ملکیه و خواه بشریه بجمیع ایشان اند
الله تعالی است لهذا فرموده که از نور من جدا و اضافه نور بخود نهایت مبالغه است
در شرف و عزت و عظمت خلقت و فطرت آنحضرت و امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد
عالیشان و بعد از آن فرمود که یا محمد اگر بنده از بندگان من آنقدر عبادت کند
که حیات او بسر آید بنبوت تو و بولایت ائمه هدی مقر و معترف نشود و بدرگاه

من آید

من آید هرگز بروی رحمت نکنم و محبت شما را عرض کردم با اهل آسمانها و زمینها هر که قبول کرد
در سلسله مؤمنان منتظم شد و آنکه قبول نکرد در سلک کافران منسلک گشت
و بعد از آن فرمود که یا محمد میخواهی که اهل بیت خود را ببینی گفتم بلی فرمود که بجانب
راست عرش نظر کن و چون نظر کردم دیدم که امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و علی
بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد
و حسن بن علی و صاحب الزمان در مکانهای مخصوص ایستاده بنماز مشغول اند و در میان ایشان
نور جبین مهدی صاحب الزمان تابان و درخشان بود و بعد از آن حق تعالی فرمود
که ایشان حجتهای منند و مهدی نیز در انتقام کشنده است از کشندگان اهل بیت تو
و بعزت و جلالم که محبت مهدی واجب است بدوستان من و با همین سند اخطب
خوارزمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی اول کسی
که بحوض کوثر رسد منم و ساقی کوثر توئی و حسن راه نماینده مؤمنان است بآن آب
و حسین امر کننده و فرماینده است و علی بن حسین بشیر مؤمنان است و محمد بن علی بن

دهنده مؤمنانست بهشت و مقام تعیین کننده ایشانست و جعفر بن محمد صادق
بهشتیانست و موسی بن جعفر جدا کننده دوستان از دشمنان و علی بن موسی زینت
دهنده مؤمنانست و محمد بن علی نازل کننده مؤمنانست بدرجات بهشت و علی بن
محمد عقد و نکاح کننده حور بهشت برای مؤمنان و حسن بن علی مصباح اهل بهشت
و مهدی صاحب الزمان شفاعت کننده ایشانست در روز قیامت و نیز حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله در حق امام حسین علیه السلام فرموده هذا ولدی امام ابن امام اخو امام
امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم وایضا مرویست از مسلم و بخاری و حمیدی
در صحاح ایشان که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که این منصب همیشه
در قریش خواهد بود تا وقتی که از خلایق دو کس زنده باشند و این روایت موافق
است با روایتی که امامیه نقل کرده اند که اگر در روی زمین دو کس زنده بماند یکی
از ایشان امام خواهد بود زیرا که عالم از حجت الله تعالی خالی نخواهد ماند و اگر کسی
که در آن مکان تنها بود امام علیه السلام بعد از همه خلایق از دنیا رحلت خواهد نمود و مخفی نماند

که احادیث

احادیث مکرره در کتب موافق و مخالف منقولست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده که بعد از من خلیفه دوازده اند و این موافق مذهب امامیه است زیرا که
ایشان ائمه را دوازده میدانند چنانچه مذکور شد و اما بقول علمای اهل سنت درست
نمی آید بسبب آنکه ایشان اعتراف بامامت شش خلیفه دارند پس چهار باید که
ایشان قایل شوند بامامت معاویه و یزید و عبد الملک و مروان و غیرهم و با
این همه هنوز عدد موافق نمی آید زیرا که عدد خلفای بنی امیه از دوازده زیاده است
پس اگر چشم حقیقت بین ایشان را عمی و کوری و گوش شنوای ایشان را صمم و زبان حقیقت
گوی ایشان را بکم نیست باید که پاک و صاف از رنگ خلاف و اعتراف
بامامت دوازده امام علیهم السلام کنند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حین
حیات از علم و فضل و تقوی و صلاح ایشان خبر داده و ایشان در کتابهای خود
نقل کرده اند تا در دنیا و آخرت از رستگاران باشند و تا توانند امروز خود را
از مستی جام غفلت بدستیاری عقل هشیار کنند زیرا که فردا هشیار شدن و خبردار

کشتن فایده ندارد بلکه باعث ازدیاد رنج و کلفت میشود شعر عمر عزیز در رنج
هیچ سود نکند: اختیار شخص که پس از مرگ حضرت علیه السلام امام الهدی آنها بیان
دلیل عقلی آنکه هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وحید
عصر و یگانهٔ دهر خود بودند از علم و عمل و فضل و شرف و حسب و نسب و زهد و تقوی
و صلاح و عبادت و قناعت و طهارت و عصمت و سخاوت و شجاعت و مروت
و عدالت و فضیلت و هر یک برای صدق دعوی امامت خود معجزه ظاهر کردند و
معجزات ایشان را علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه رضوان الله علیهم در تصانیف
خود نقل کرده اند خصوصا امام راوندی رحمة الله علیه کتابی مسمی بخرائج الجرائح
که تاریخ آن قریب بششصد سال هجریست در باب معجزات ائمه علیهم السلام تصنیف نموده
که همینه کافی و وافیست از برای جاحدان و جاهلان و هرگاه ایشان اعلم و
افضل و اتقی باشند عقل بالبدیهه حکم میکند که بغیر ایشان کسی دیگر لایق امامت
نیست و هو المطلوب اما علم و دانش هر یک از ایشان از آن بیشتر است که

ببغداد

ببغداد در آید و نزد دوست و دشمن موافق و مخالف مشهور و معروفست که هر یک
از ایشان در علم اعلم علما و در فضل افضل فضلای عصر خود بودند چنانچه روایتست
که مامون اراده آن داشت که دختر خود ام الفضل را بحضرت امام محمد تقی
علیه السلام دهد و این حال بر جمیع بنی عباس ناپسند آمد مامون را از این کار منع کردند
که دختر خود را بطفلی میدهی که نه علم دارد و نه جاه و در آنوقت سن شریف
آنحضرت به نه سال رسیده بود و گفتند که چرا دختر خود را بیکی از جوانان بنی عباس
نمیدهی مامون گفت هیهات هیهات که امروز در عالم از او عالم‌تر کسی نیست اگر
نمیدانید بتجربه بیازمائید و بر این سخن عهد بستند و یحیی بن اکثم را که اعلم علمای آن زمان بود
مال بسیار داده و تواضع بیشمار نموده در مجلس مامون حاضر کردند و از آنحضرت
سوال کرد که چه میفرمائی در باب کسی که در حین احرام صید بکشد آنحضرت فرمود
که آن صید را در حل کشته یا در حرم عالم بوده یا جاهل عمدا کشته یا سهوا آنکس
بنده بوده یا آزاد کبیر بوده یا صغیر آن صید خورد بوده یا بزرگ آن محرم اول بار [illegible]

یا مادم در شب گذشته یاد در روز آن شخص بنج بوده یا عمره پس یحیی مبهوت شده
سخن بر نفسش منقطع گشت و عجز او بر همه ظاهر گردید و در کلینی از علی
بن ابراهیم از پدرش مرویست که جماعتی بسیار از اهل نواحی بخدمت حضرت
امام محمد تقی علیه السلام مشرف شدند و در یک مجلس از آن حضرت سی هزار مسئله
پرسیدند آن حضرت همه را جواب کافی و شافی گفت و در آن روز آن حضرت نه ساله بود
و ایضا مرویست که خدا تعالی کتابی مهر کرده مشتمل بر دوازده مهر بحضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و فرمود که آنرا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بده و بگو که مهر
اول را باز کرده آنچه در تحت آن نوشته شده بآن عمل کند تا در حیات است
و همچنین امام حسن علیه السلام مهر دوم را باز کند و آنچه در زیر آن نوشته بآن عمل کند تا
در دنیاست و همچنین امام حسین علیه السلام مهر سوم را باز کند و آنچه در آن نوشته باشد
بآن عمل کند و همچنین هر یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مهری که نام او در
او نوشته باز کند و بآن عمل کند تا بصاحب الزمان که عامل بهمه آن و هو است

الکلام

پس هر اشکالی که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقوع بعضی از مصالحه
و محاربه بموجب آن مهر بوده و همچنین باقی حضرات و هر گاه ایشان برگزیده
خداوند و رسول باشند اعلم و افضل اهل زمان خود خواهند بود و تقدم غیر معصوم
و مخالف ظاهر و هویداست و هر که بعضی از ایشان را بر باقی امامت است زیرا که
اعلم و افضل بر باقی امامت زیرا که عقل بالبدیهه حکم میکند بقبح تقدیم
مفضول بر افضل پس ایشان امام باشند و در امامت و خلافت
ایشان شک و ریبی نیست و هو المطلوب فایده بدانکه ارشدک
الله تعالی الی طریق النجاة که امام زمان یعنی صاحب الامر علیه السلام
موجود است از حین ولادت شریفش که دویست و پنجاه و شش
سال از هجرت گذشته بود تا آخر زمان تکلیف زیرا که هر زمانی
را ناچار است از امام معصوم و غیر آن حضرت در این زمان معصوم نیست
و عصمت او ثابت و هویداست پس امامتش نیز بعلت عصمتش ثابت و هویدا

بشد و هو المطلوب دلیل از برای موجود بودن آنحضرت نام نامی و اسم سامی
او است زیرا که لفظ مهدی در عدد مساویست با لفظ موجود چنانچه بر ارباب مطلب
پوشیده نیست و لا یخفی لطفه و اما ابطال استبعاد طول عمر شریف او ظاهر است
زیرا که از جمله ممکنات است خصوصا در ازمنه سابقه و ایام سالفه بوده بعضی بودند که
عمر ایشان بمراتب بیشتر از طول و ازید از عمر شریف آنحضرت بوده مثل حضرت آدم و نوح
لقمان علی نبینا و علیهم السلام و حضرت خضر علیه السلام که الحال نیز موجود است پس از طول
عمر مبارک آنحضرت استبعاد معقول نیست و لیکن اهل زمان را واجبست که اعتقاد
بوجود آنحضرت داشته معرفت او حاصل کنند زیرا که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس
بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مردن او مثل مردن کافر است و اما سبب
اختفای او مصلحتی است که الله تعالی عالمست بآن از کثرت عدو و یا قلت ناصر و غیر
آن اللهم عجل فرجه و ارنا فلجه و اجعلنا من اعوانه و انصاره و اتباعه

وارزقنا

وارزقنا طاعته و طلعته و رضاعه و اعصمنا من مخالفته و سخطه
بحق الحق والقائل بالصدق والسلام علی من اتبع الهدی

فصل پنجم

در بیان معاد بدنی و در آن پنج مقصد است

مقصد اول

در ذکر براینکه معاد
چه معنی دارد بدانکه معاد در لغت زمان عود یا مکان عود است و در اصطلاح
متکلمین مراد از معاد وجود ثانی است مر اجسام را و اعاده ایشان است بعد از
موت و تفرق اجزا و این حقست بدلیل عقلی و نقلی و در این مختصر چند دلیل بر سبیل
ایجاز و اختصار ذکر کرده میشود انشاء الله القدیر و الیه المصیر اما دلیل عقلی لکن صحیح
شکی نیست که الله تعالی امر کرده است بمعرفت و طاعت و بجهة بجا آوردن آن
ثوابی و برای نا کردن آن و عدم امتثال بر آن عذابی مقرر کرده و آن ثواب
و عذاب در این دنیا که دار تکلیف و سرای خدمتست نمیشود که آن عمل بعینه جزای
جزای بهشت پس البته سرای دیگر باید که هر کس بموافق کردار خود برسد و
با نشر ار دیگر که عبارت از آخرت است بی توسط موت و بی تفرق اجزا بدن میسر

ممکن نیست پس عقل بدیهه حکم میکند که اجسام نوبت ثانی مثل حیات اول که بآن
مستحق مزد شده اند مبعوث شده بحق خود برسند واگر چنین نباشد ظلم لازم
آید وظلم بر خدا روا نیست پس معاد بدنی حق باشد هو المطلوب **مقصد دوم**
در بیان حشر اجساد ممکن است ومع هذا مخبر صادق بوقوع آن خبر داده ونیز آنکه
اجزاء میت قابل جمع ولایق افاضه حیاتست واگر چنین نبودی در آن [illegible]
بافاضه وجود متصف نشدی پس اجزاء میت مستعد افاضه وجود دارد و
علم الله تعالی باجزاء منتشره کل اشخاص محیط است وبر جمع والتیام والتصاق
قادر است پس افاضه وجود نوبت ثانی بدن انسان ممکن است ومعاد حق بمعنی
معنوی در بیان آنکه آنچنان شخصی که واجب اعاده او بود دو قسم است اول آنکه واجبست اعاده
او بدلیل عقلی ونقلی وآن شخصی است که اورا حقی باشد از ثواب بعوض طاعت او ویا
شخصی است که بر او حقی باشد از عقاب بسبب معصیت او واین دو شخص البته معین
شد خواهند مقلد ونقل یکی از برای آنکه حق او را باو باز دهد ودیگر از برای آنکه حق

که بر ورست او بگیرد بغیر عذابی که مستحق شده معذب شود دوم شخصی که نه اورا حقی
ونه بر او حقی است چون اطفال وحیوانات خواه اهلی وخواه وحشی و واجبست
اعاده اینچنین شخصی بدلایل نقلیه که قرآن وحدیث است **مقصد سیم**
در بیان دلیل نقلی بجهة اعاده ابدان واجب بدانکه هر کس با واجب [illegible] ثابت
کند ومعترف شد بکل ما جاء به النبی خواه آنچه سابق باشد بر زمان حضرت رسول الله صلی الله
علیه واله مثل خبر دادن آنحضرت از انبیاء سالفه وقرون ماضیه وغیر آنها وخواه
در حال وجود آنحضرت مثل اخبار او بوجوب واجبات وتحریم محرمات وندب مندوبات
ونص بر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ویا بعد از وفات آنحضرت بزمان
این واقع شده باشد ویا واقعست در دنیا ویا واقعست در آخرت اما آنچه در دنیا
واقعست چون خبر دادن آنحضرت بامیر المؤمنین علیه السلام که مقاتله خواهی کرد
بعد از وفات آنحضرت واما آنچه واقعست در آخرت مثل خبر دادن او بعذاب
قبر وصراط ومیزان وحساب ونطق جوارح وتطایر نامه اعمال واحوال قیامت

و احوال خلایق در بعث و نشور و چگونگی حشر اجساد و پل صراط بر کافه خلایق واجب
و لازمست که با دل و زبان اقرار و اعتراف بمعاد که عبارت از روز قیامت
داشته منکر آن نباشند زیرا که انکار کننده وقوع قیامت منکر قرآنست و منکر
قرآن کافر است و این بدیهیست و الله تعالی در سوره یس میفرماید و ضرب لنا
مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل
الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم صدق الله تعالی و صدق
رسوله المصطفی صلی الله علیه و آله پس ثابت و مطلوب شد وقوع حشر اجساد و السلام
علی من اتبع الهدی **مقصد چهارم** در بیان آنکه از جمله ما جاء به النبی صلی الله علیه
و آله اقرار و اعتقاد بوقوع ثواب و عقابست و هر یک را کاسبی و مستحقست
اما مستحق ثواب کسیست که ازین دنیای فانی بعالم جاودانی با ایمان رفته
و ایمان عبارت از خضوع قلبیست و بعضی گفته اند که ایمان اقرار بلسان
و تصدیق بجنان و عمل بارکانست یعنی آنکه کسی قبل زبان اقرار بآن میکند باید

که در دل نیز اعتقاد بآن داشته باشد چه اگر کسی اعتراف کند بوحدانیت الله تعالی
و برسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بامامت ائمه معصومین علیهم السلام
بازبان و در دل اعتقاد بیکی ازین سه نداشته باشد از اهل ایمان نیست و در
سلک مومنان منسلک نخواهد بود پس باید که مومنان از در اقرار و اعتراف
بآنچه مذکور شد دل با زبان موافق سازند تا در سلک مومنان منتظم شوند و عمل
بارکان بجا آوردن فروعاتست چون نماز و روزه و زکات و حج و غیر
اینها بطریق ماثور و منقول پس هر که ازین سرای فانی بسرای جاودانی با
ایمان بیرون رفته باشد آنکس مستحق ثواب دائمیست و ابدالآباد در بهشت آسوده
فارغ و آزاد از محنتها و رنجها بوده خواهد بود خوشا حال او اللهم
ارزقنا حالة کهذه بحق محمد صلی الله علیه و آله الهی عبدک العاصی اتاک مقرا
بالذنوب و قد دعاک و اما مستحق عقاب کسیست که ازین عالم با کفر و انکار
بیرون رفته باشد بسبب تحصیل عقاب دائمی بوده ابدالآباد در جحیم مخلد خواهد

واو را بهره و نصیبی از ثواب نخواهد بود و بهیچ وجه من الوجوه او را از عذاب و عقاب خلاصی و نجات
روی نخواهد نمود چنانچه قرآن مجید مظهر این معنی خبر میدهد قال الله تعالی ومن یرتدد
منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک هم فیها خالدون نعوذ بالله
الغفار من عذاب الواحد القهار و اما کسی که اعتقاد بخدا و رسول و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین درست بود و از روی غفلت و جهالت گناه کبیره واقع شده
و بی توبه مرده باشد بغیر از تحصیل ثواب کرده بسبب ایمان و هم مستحق عقاب نیز بسبب ارتکاب
عصیان پس آنکس هم مثاب است و هم معاقب چه هر چه کرده از نیک و بد خواهد دید
و جزای نیک خواهد رسید اگرچه هم وزن ذره باشد چنانچه الله تعالی میفرماید فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره شعر کل طعم
ازین حدیث شگفت که هیچگاه رهروان میگویند هر که او نیک میکند یابد نیک
و بد هر چه میکند یابد و حال این چنین شخص در قیامت آنست و حال خالی نیست تا اول
او را اول بعوض ثوابش بهشت میبرند و بعد از آن بسبب گناهش بدوزخ

می آرند

می آرند یا بالعکس اول باطل و ثانی حق زیرا که هر که به بهشت رود البته دیگر بیرون
نمی آید و قصه جنت و آدم علیه السلام تا وقت حشر نبود چنانچه جمعی را اول
بمقدار گناهشان معذب و متألم میسازند از رحمت خدا و شفاعت شفیعان
ایشان را در دنیا بود و بعد از آنکه معذب شدند تطهیر میشوند بحدی که دوزخ
و در آن هنگام چون اهل بهشت ایشان را ببینند با حال بریان و تباه
بارو بهای سوخته و سیاه فیقولون هؤلاء جهنمیون پس ایشان را امر
میکنند که در چشمه حیوان غسل کنند و چون از آب بیرون آیند رو بهای ایشان
چون ماه شب چهارده تابان و درخشان شود و ایشان فرمان و داخل بهشت
شوند و ابد الآباد در آنجا باشند مولفه این ایام غنیمتست که آخر نگارم
دست گرفت از غم هجران خلاصی کرد وایضا باید که مؤمنان اعتقاد به تفاوت
درجات بهشتیان در بهشت داشته باشند و تصدیق نمایند بر صراط و احوال قیامت
و کیفیت حساب و خروج خلایق از قبور حفاة و عراة و اعتقاد به نکیر

هر نفسی را دو کس می‌کشند یکی بحشرگاه می‌برد و دیگر شاهد بر نام اعمالست چنانچه حق
تبارک و تعالی فرموده قوله تعالی وجاءت کل نفس معها سائق و شهید
و اعتقاد باید که نعیم بهشت مستقیم و عذاب جحیم الیم و آنچه که الله تعالی در جنت وعده
کرده از ماکولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات و مقصورات
بمرتبه ایست که هیچ چشمی در دنیا چنان ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بخاطر هیچ
آدمیزاده خطور نکرده اللهم ارزقنا بمجرد عفوک و لطفک و بحق حبیبک و ولیک
اله الا الجبار شعر یا من بک حاجتی و روحی بیدیک من غیرک لاح حضرت و اقبلت الیک
مالی عمل صالح استظهر به قد جئتک راجیا توکلت علیک پس باید که مرد عاقل
فرصت غنیمت داند تا آن نعیم مقیم ابدی را که عبارتست از عالم روحانی و نورانی
بتوبه اینجا در روزه فانی و بزور نفس و شهوات دو له شرط مبدل و معوض بعالم
جسمانی و ظلمانی نکند زیرا که دنیا محل غرورست نه جای غرور شعر لا جرم مرد
عارف کامل ننهد دل بر حیات دنیا دل و السلام علی من اتبع الهدی مقصد پنجم

در بیان وجوب توبه بدانکه توبه عبارت از ندامت و پشیمانست بر قبایحی که صادر
شده در زمان ماضی و عزم جزم بر ترک آن در حال و اراده عدم عود بآن در
استقبال و توبه واجبست زیرا که ندامتست از کل فعل قبیح و واجبست و نیز دلیل نقلی
بر وجوب توبه دلالت میکند و شیخ رحمه الله تعالی گفته یندم علی القبیح لکونه قبیحا
لا لخوف النار و لا لدفع الضرر عن نفسه و الا لم تکن توبة یعنی باید که
کسی ندامت خورد بر قبیح از جهت که قبیح است نه از بیم دوزخ و نه از برای دفع
ضرر و اگر چنین نباشد پس آن توبه توبه نباید کرد زیرا که توبه خالصا مخلصا از برای
لله باید لا غیر و نیز باید دانست که معصیت از دو حال بیرون نیست یا حق الله است
یا حق الناس و اگر حق الله بود باید که جمله افعال قبیحه است و کاه قیمت او را ندامت
و عزم آنکه دیگر مرتکب آن نشود و با اخلال بواجبات مثل ترک نماز و روزه
اگر وقت آن باقیست از آنجا آورد و اگر وقت باقی نیست توبه آن بجا آوردن
قضا است و اگر معصیت حق الناس بود باید که برسبیل فتوی مسئله غلطی گفته

توبه آن ارشاد و هدایت آنکس است که از غلط و یا مال کسی را بظلم گرفته
توبه آن رسیدن آن مال است بصاحبش یا بوارثش یا بخیرات صاحب مستحق
دادن شعر توبه زبد بدست پشیمان شدن ٭ از سر تو باز مسلمان شدن ٭
چند احوال کسی که بقوت پرهیزگاری دامن خود را از چنگ هوا و هوس خلاص
کرده گرد مناهی و ملاهی نگردد و گریبان خود را بدست فکرهای خام و آرزوهای
ناتمام ندهد زیرا که آرزوهاان در دنیا باتمام نمیرسد اگر هم کسی نهاد حال
از حوادث امان باید شعر دریغ گلشن مرادم لاله روی آرزو سرو بخت ٭ فلک
بر بام مرادی بر دلش داغ نهاد آنکه و خوشا احوال کسی که مرتکب اذی خلق نشود
و طمع در مال و منال مردمان نکند متعرض و متصرف املاک و اموال ایشان نگردد
اگرچه اندک بود زیرا که فایده و فراغت آن چند روز بیش نیست اما توبه آن
دشوار و زیان و عذابش بیحد و بیشمار خواهد بود والسلام علی من اتبع الهدی خاتمه
در بیان وجوب امر بمعروف و نهی از منکر بدانکه هر قولی و فعلی که خوب و پسندیده

بار

باشد و سبب خوشنودی الله تعالی باشد آنرا باصطلاح متکلمین معروف گویند و عکس
آنرا منکر خوانند و علما متفقند که امر بمعروف و نهی از منکر واجب است بشرط
آنکه آمر و ناهی علم بمعروف و منکر داشته باشند و اگر نه چنین باشد ممکن است که
آمر امر کند بچیزی که در واقع آنچیز معروف نباشد و همچنین ناهی نهی کند بچیزی
از چیزی که در نفس الامر آن فعل منکر نباشد پس بنابرین باید که آمر و ناهی عالم
باشند بمعروف و منکر و دیگر آنکه گمان آن داشته باشند که البته آن امر و نهی
تاثیر دران شخص میکند و آنکس قیام بمعروف مینماید و یا اراده ترک منکر
منکر میکند و ایضا باید که ایمن از ضرر باشند و اگر محل خوف ضرر باشد وجوب امر
بمعروف و نهی از منکر ساقط میگردد و آنها مراتب چند دارند بدل و زبان و دست یعنی کسی را
که با دست و زبان امر و نهی نتوان کرد باید که در دل او را مامور و منهی داند و از
مصاحبت او بغض و دوری جوید و شخصی را که با دست منع نتوان کرد باید که
با زبان منع او کند و کسی را که ممکن است با دست منع کردن چنانچه علما فرزند و خدم

در این صورت واجب است که منع و زجر او کند به هر نوع که تواند و اگر کسی از اهل منع
هنر پیشه شود رجوع او با صعب معقول نیست و باید که این امر و نهی از برای رضای الله تعالی
باشد نه از برای هوای نفس و یا اظهار بزرگی و یا تفوق جستن با غیر اینها شعر آن یکی با
خود گفتا که من امر منکر میکنم در انجمن نیک میترسم که اهل خرد افتی در روزگار معرفت
گفت اگر این کار بر حق کنی الله بلند باشی در عالم اعلی والسلام علی من اتبع الهدی و پوشیده
نماند که این رساله بموجب نذری که از فقیر کثیر التقصیر واقع شده بود با قلت بضاعت
و عدم استطاعت با حصول آزار و تشویش افکار در سنه اربع و تسعین و الف از هجرت
حبیب کردگار در عشر ثانی جمادی الثانی بر سبیل ایجاز بسمت اختتام پذیرفت
امیدوار از الطاف و عنایات بی نهایات ربانی و از مکرمت و مرحمت سبحانی
چنانست که باز وسیله تقصیرات بیغایات این سرگشته وادی معاصی و جرایم این مجرم دعا گو
جمیع مؤمنین و مؤمنات بذیل عفو پوشیده در هر دو عالم مستور دارد بمنه و جوده و کرمه
و جوده شعر بکام دین و دنیم رخنه تا هنگام دو صورت جایزه در حشر میکنم اظهار والسلام

مطلب تاریخ

على محمد وآله الاطهار و ترقب انکه اگر عزیزان بر این مطلع شوند بقلم کرم آنرا اصلاح
کرده زینت بخشند شعر یا ناظرا اسئل بالله مرحمة على المؤلف واستغفر لصاحبه
واطلب لنفسك ما كنت تطلبه من بعد ذلك غفرانا لكاتبه والحمد لله اولا وآخرا
وظاهرا وباطنا وصلى الله على خير خلقه ومظهر لطفه محمد النبي الامي المبعوث
الى البرية وآله الاطهار الاخيار الابرار في صبحة كل يوم وعشية لا سيما على
علي عالي مدارج الاولياء والاتقياء والازكياء بالطاف الاله ارفع
جلاله وعظمته تمت هذه الرسالة الموسومة بشرح شرح المقداد واصله عصر الاحد
ثلث شهر رمضان المبارك يوم الاحد حجة تسع وستين والف من هجرة
وكتبه الفقير صالح بن علي بن الحسن الكرمرودي تغمده الله
غفر الله له ولوالديه وللمؤمنين والمؤمنات
بلطفه واحسانه وكرمه
تم تم تم
تم تم

نام کتاب
تاریخ تحریر
نام کاتب

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الباب الحادي عشر فيما يجب على عامة المكلفين من معرفة
اصول الدين اجمع العلماء كافة على وجوب معرفة الله تعالى وصفاته
الثبوتية والسلبية وما يصح عليه ويمتنع عنه والنبوة
والامامة والمعاد بالدليل لا بالتقليد فلا بد من ذكر
ما لا يمكن جهله على احد من المسلمين ومن جهل شيئا منه
خرج عن ربقة المؤمنين واستحق العقاب الدائم وقد
رتبت هذا الباب على فصول الفصل الاول في اثبات
واجب الوجود تعالى فنقول كل معقول اما ان يكون واجب الوجود
في الخارج لذاته واما ممكن الوجود لذاته واما ممتنع الوجود
لذاته ولا شك في ان هنا موجودا فان كان واجبا فالمط
وان كان ممكنا افتقر الى موجد يوجده بالضرورة فان كان

الموجد

الموجد واجبا فالمط وان كان ممكنا افتقر الى موجد آخر
فان كان الاول دار وهو باطل بالضرورة وان كان آخر
تسلسل وهو باطل ولان جميع آحاد تلك السلسلة الجامعة
لجميع الممكنات تكون ممكنا بالضرورة فتشترك في امتناع
الوجود بذاتها فلا بد لها من موجد خارج عنها بالضرورة
فيكون واجبا بالضرورة وهو المطلوب الفصل الثاني
في صفاته الثبوتية وهي ثمانية الاول انه تعالى قادر
مختار لان العالم محدث لان كل جسم فانه لا ينفك
من الحوادث اعني الحركة والسكون وهما حادثان لاستدعائهما
المسبوقية بالغير بالضرورة وما لا ينفك من الحوادث
فهو محدث بالضرورة فيكون المؤثر فيه وهو الله تعالى قادرا
مختارا لانه لو كان موجبا لم يتخلف اثره عنه بالضرورة

فيلزم اما قدم العالم او حدوث الله تعالى وهما باطلان وقدرته
تتعلق بجميع المقدورات لان العلة المحوجة هي الامكان ونسبة
ذاته تعالى الى الجميع بالسوية فيكون قدرته عامة الثانية انه تعالى
عالم لانه تعالى فعل الافعال المحكمة المتقنة وكل من فعل ذلك فهو عالم
بالضرورة وعلمه يتعلق بكل معلوم لتساوي نسبة جميع المعلومات
اليه ولانه حي يصح ان يعلم كل معلوم فيجب له ذلك لاستحالة افتقاره
الى غيره الثالثة انه تعالى حي لانه قادر عالم فيكون حيا بالضرورة الرابعة
انه تعالى مريد وكاره لان تخصيص الافعال بايجادها في وقت دون
آخر لا بد له من مخصص وهو الارادة ولانه تعالى امر ونهى وهما يستلزمان
الارادة والكراهة بالضرورة الخامسة انه تعالى مدرك لانه حي فيصح
ان يدرك وقد ورد القرآن بثبوته فيجب اثباته له السادسة انه
تعالى قديم ازلي وباقي ابدي لانه واجب الوجود فيستحيل العدم السابق

واللاحق

واللاحق عليه السابعة انه تعالى متكلم بالاجماع والمراد بالكلام الحروف
المسموعة المنتظمة ومعنى انه تعالى متكلم انه اوجد الكلام في جسم من الاجسام
وتفسير الاشاعرة غير معقول الثامنة انه تعالى صادق لان الكذب
قبيح بالضرورة والباري تعالى منزه عنه لاستحالة النقص عليه

الفصل الثالث في صفات السلبية وهي سبع

الاول انه تعالى
ليس بمركب والا لكان مفتقرا الى اجزائه والمفتقر ممكن الثاني انه تعالى
ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض والا لافتقر الى المكان ولامتنع انفكاكه
من الحوادث فيكون حادثا وهو محال ولا يجوز ان يكون في محل والا لافتقر
اليه ولا في جهة والا لافتقر اليها ولا يصح عليه الالم واللذة لامتناع
المزاج عليه ولا يتحد بغيره لامتناع الاتحاد مطلقا الثالث انه تعالى ليس
محلا للحوادث لامتناع انفعاله عن غيره وامتناع النقص عليه الرابع انه تعالى

يستحيل عليه الرؤية لأن كل مرئي فهو في جهة لأنه إنما [إذا كان] مقابلاً أو في حكم

المقابل بالضرورة فيكون جسماً وهو محال ولقوله تعالى لن تراني بلن النافية للأبد

الخامس في نفي الشريك عنه للسمع وللتمانع فيفسد نظام الوجود ولاستلزامه

التركيب لاشتراك الواجبين في كونهما واجبي الوجود فلابد من مايز السادس في نفي المعاني

والأحوال عنه تعالى لأنه لو كان قادراً بقدرة أو عالماً بعلم وغير ذلك لافتقر

في اتصافه بتلك الصفات إلى ذلك المعنى فيكون ممكناً هذا خلف السابع في أنه تعالى غني ليس

بمحتاج لأن وجوب وجوده دون غيره يقتضي استغناءه عنه وافتقار

غيره إليه الفصل الرابع في العدل وفيه مباحث الأول العقل قاض بالضرورة

أن من الأفعال ما هو حسن كرد الوديعة والإحسان والصدق النافع

وبعضها ما هو قبيح كالظلم والكذب الضار ولهذا حكم بهما من نفى الشرائع

كالملاحدة وحكماء الهند ولأنهما لو انتفيا عقلاً لانتفيا سمعاً

لانتفاء

لانتفاء قبح الكذب من الشارع الثاني في أنا فاعلون والضرورة

قاضية بذلك للفرق الضروري بين السقوط الإنسان من سطح ونزوله

منه على الدرج ولأنه لولا ذلك لامتنع تكليفنا بشيء فلا عصيان

ولقبح أن يخلق الفعل فينا ثم يعذبنا عليه وللسمع الثالث في استحالة

القبح عليه تعالى لأن له صارفاً عنه وهو العلم بالقبح ولا داعي له إليه لأنه

إما الداعي الحاجة الممتنعة عليه أو الحكمة وهو منفي هنا ولأنه لو جاز صدوره

منه لامتنع إثبات النبوات فح يستحيل عليه الإرادة القبيح لأنها قبيحة

الرابع في أنه تعالى يفعل لغرض لدلالة القرآن عليه ولاستلزام نفيه العبث

وهو قبيح وليس الغرض الإضرار لقبحه بل النفع فلابد من التكليف وهو

بعث من يجب طاعته على ما فيه مشقة على جهة الابتداء بشرط الإعلام

وإلا لكان مغرياً بالقبيح حيث خلق الشهوات والقبيح والميل إلى القبيح والنفور

عن الحسن فلا بد من الزاجر وهو التكليف والعلم غير كاف لاستسهال الذم
في قضاء الوطر وجهة حسنه التعريض للثواب اعني النفع المستحق المقارن
للتعظيم والاجلال الذي يستحيل الابتداء الخامس في انه تعالى يجب عليه اللطف
وهو ما يقرب الى الطاعة ويبعد عن المعصية ولا حظ له في التمكين
ولا يبلغ الالجاء لتوقف غرض المكلف عليه فان المريد من غير مشقة لو لم يفعل الفعل
لكان ناقضا لغرضه وهو قبيح عقلا السادس في انه يجب عليه تعالى فعل عوض
الالام الصادرة عنه ومعنى العوض هو نفع المستحق الخالي من التعظيم
والاجلال والا لكان ظالما تعالى الله عن ذلك ويجب زيادته عن الالم
والا لكان عبثا الفصل الخامس في النبوة النبي هو الانسان المخبر عن الله تعالى
بغير واسطة احد من البشر وفيه مباحث الاول في نبوة نبينا محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف رسول الله صلى الله عليه وآله لانه

ظهر

ظهر على يده المعجز كالقرآن وانشقاق القمر ونبوع الماء من بين
اصابعه واشباع الخلق الكثير من الطعام القليل وتسبيح الحصى في كفه
وهي اكثر من ان تحصى وادعى النبوة فيكون صادقا والا لزم اغراء المكلفين
بالقبيح فيكون محالا الثاني في وجوب العصمة وهو لطف يفعل الله تعالى
بالمكلف بحيث لا يكون له داع الى ترك الطاعة وارتكاب المعصية
مع قدرته على ذلك لانه لولا ذلك لم يحصل الوثوق بقوله فانتفت
فائدة البعثة وهو محال الثالث في انه معصوم من اول عمره الى اخره لعدم
انقياد القلوب الى طاعة من عهد منه في سالف عمره انواع المعاصي
والكباير وما تنفر النفوس منه الرابع يجب ان يكون افضل اهل زمانه
لقبح تقديم المفضول على الفاضل عقلا وسمعا وقال الله تعالى افمن
يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما لكم

كيف تحكمون الخامس يجب ان يكون منزهاً عن دناءة الاباء وعهر الامهات

عن الرذائل الخلقية والعيوب الخلقية لما في ذلك من النقص فيسقط

محله من القلوب والمطلوب خلافه الفصل السادس في الامامة وفيه مباحث

الاول الامامة رياسة عامة في امور الدين والدنيا لشخص من الاشخاص

وهي واجبة عقلاً لان الامامة لطف فانا نعلم قطعاً ان الناس

متى كان لهم رئيس ينتصف للمظلوم من الظالم ويردع الظالم

عن ظلمه كانوا الى الصلاح اقرب ومن الفساد ابعد وقد تقدم ان

اللطف واجب الثاني يجب ان يكون الامام معصوماً والا تسلسل

لان الحاجة الداعية الى الامام هي ردع الظالم عن ظلمه والانتصاف

للمظلوم منه فلو جاز ان يكون غير معصوم افتقر الى امام آخر

وتسلسل ولانه لو فعل المعصية وجب الانكار عليه فيسقط

محله

محله من القلوب وانتفت فائدة نصبه وان لم يجب سقط الامر بالمعروف

والنهي عن المنكر وهو محال ولانه حافظ الشرع فلا بد من عصمته ليؤمن

الزيادة والنقصان ولقوله تعالى لا ينال عهدي الظالمين الثالث

الامام يجب ان يكون منصوصاً عليه لان العصمة من الامور الباطنة

التي لا يعلمها الا الله تعالى فلا بد من تعيين من يعلم عصمته او ظهور

معجز على يده يدل على صدقه الرابع يجب ان يكون الامام افضل من رعيته

كما تقدم في النبي صلى الله عليه وآله وسلم الخامس الامام بعد رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم علي بن ابي طالب عليه السلم بالنقل المتواتر

من النبي صلى الله عليه وآله ولقوله تعالى انفسنا وانفسكم و

مساوي الافضل افضل والاحتياج النبي صلى الله عليه وآله في

المباهلة اليه ولان الامام معصوم ولا احد غيره ممن ادعى

له الامامة بمعصوم اجماعاً فيكون هو الامام ولانه اعلم لرجوع
الصحابة في وقايعهم اليه ولم يرجع هو الى احد ولقوله عليه السلم
اقضاكم علي ولانه ازهد من غيره طلق الدنيا بقوله عليه السلم
يا دنيا اليك عني أبي تعرضت ام الي تشوقت لا حان حينك
هيهات غري غيري لا حاجة لي فيك وقد طلقتك ثلاثاً لا رجعة
فيها فعيشك قصير وخطرك يسير واملك حقير آه من قلة
الزاد وطول الطريق وبعد السفر وعظيم المورد والادلة لا
تحصى كثرة ثم بعده الحسن ثم الحسين ثم علي ابن الحسين
ثم محمد بن علي الباقر ثم جعفر بن محمد الصادق ثم موسى
ابن جعفر الكاظم ثم علي ابن موسى الرضا ثم محمد بن علي الجواد
ثم علي ابن الهادي ثم الحسن ابن علي العسكري ثم محمد بن الحسن
صاحب

صاحب الزمان عليهم السلم بنص كل سابق على من بعده وبايراد
الادلة السابقة الفصل السابع في المعاد اتفق المسلمون
كافة على وجوب المعاد البدني ولانه لولاه لقبح التكليف ولانه
ممكن والشارع الصادق اخبر بثبوته فيكون حقاً والايات
الدالة عليه والانكار على جاحده فكل من له عوض او عليه يجب بعثه عقلاً وغيرهم
يجب اعادته سمعاً ويجب الاقرار بكل ما جاء به النبي صلى الله عليه وآله من الصراط
والميزان وانطاق الجوارح وتطاير الكتب لامكانها وقد اخبر النبي الصادق عليه السلم
بها فيجب الاعتراف بها ومن ذلك الثواب والعقاب وتفاصيلهما المنقول
من جهة الشرع صلوات الله على الصادع به ووجوب التوبة والامر بالمعروف
والنهي عن المنكر بشرط ان يعلم الامر والناهي كون المعروف معروفاً
والمنكر منكراً وان يكونا مما يسع ان يستعقبا لا فان الامر والنهي
بالماضي عبث وتجويز التاثير والامن من الضرر ولنكتف هذا الحد مما ذكرنا
في هذا الكتاب وبالله التوفيق تمت الرسالة الباب الحادي عشر
في غرة شهر جمادى الثاني سنة سبعين والف من الهجرة

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الحمد لله على نواله والصلوة والسلم على محمد وآله اجمعين
اما بعد فاعلم ايها العبد المكلف ايدك الله تعالى بالتوفيقات
الازلية والابدية اذا سألك سائل وقال لك ما الايمان
قل هو التصديق بالله وبالرسول صلى الله عليه وآله وسلم
وبما جاء به النبي وبالائمة عليهم السلم كل ذلك بالدليل لا بالتقليد
وهو مركب ومرتب على خمسة اركان من عرفها كان مؤمنا
ومن جحدها كان كافرا وهي التوحيد والعدل والنبوة و
الامامة والمعاد وحد التوحيد اثبات الصانع الواحد
للعالم ونفي ما زاد عليه وحد العدل تنزيه ذات الباري تعالى
عن فعل القبيح والاخلال بالواجب وحد النبوة هي الاخبار
عن الله تعالى بغير واسطة احد من البشر وانما الواسطة ملك
من الملائكة

من الملائكة وهو جبرئيل عليه السلم وحد الامامة هي رياسة
عامة هي تقتضي لشخص من الاشخاص في امور الدين والدنيا
وهو معصوم بنص النبي صلى الله عليه وآله وحد المعاد اعادة
الاجسام على ما كانت عليه والدليل على انه تعالى موجود ان العالم
اثره والاثر يدل على وجود المؤثر والدليل على ان العالم محدث انه
لا يخلو عن الحوادث وكل ما لا يخلو عن الحوادث فهو حادث
الحوادث هي الحركة والسكون والدليل على حدوث الحركة والسكون
ان كل واحد منهما اذا وجد الآخر عدم الاخر ولا نعني بالمحدث
الا الذي يوجد ويعدم والدليل على ان الله تعالى واجب الوجود انا
نقسم الموجودات الى قسمين واجب الوجود وممكن الوجود فواجب
الوجود هو الذي لا يفتقر في وجوده الى غيره ولا يجوز عليه العدم
وهو الله تعالى وممكن الوجود هو الذي يفتقر في وجوده الى غيره ويجوز
عليه العدم وهو ما سوى الله تعالى فلو كان الباري تعالى ممكن الوجود

لافتقر الى غيره والمفتقر ممكن ويلزم منه اما الدور
او التسلسل وهما باطلان فيكون الباري تعالى واجب الوجود
وهو المطلوب على انه تعالى قديم ازلي ان القديم
الازلي هو الذي لا اول لوجوده فلو كان الباري تعالى لوجوده
اول لكان محدثا وقد ثبت انه تعالى واجب الوجود فيكون
قديما ازليا على انه تعالى باق ابدي ان الابدي
هو الذي لا نهاية لوجوده فلو كان الباري تعالى لوجوده نهاية
لكان محدثا وذلك عليه محال لوجوب وجوده ومعنى انه تعالى
باق انه مستمر الوجود بين القدم والابد على انه تعالى
قادر مختار ان الفاعل على قسمين قادر مختار وموجب
فالقادر المختار هو الذي يصدر عنه الفعل ويمكنه الترك
والموجب هو الذي يصدر عنه الفعل دفعة واحدة ولا
يمكنه الترك كالنار في احراقها والشمس في اشراقها

فلو كان

فلو كان الباري تعالى موجبا لزم قدم العالم او حدوث الباري
تعالى وهما محالان فيكون الباري تعالى قادرا مختارا
على انه تعالى عالم ان العالم هو الذي يصدر عنه الافعال
المحكمة المتقنة على وجه يصح الانتفاع به وهذا ظاهر
في حقه تعالى فيكون عالما على انه تعالى حي انه قادر
عالم والمعدوم لا يتصف بالعلم والقدرة فيكون
حيا على انه تعالى سميع بصير انه عالم بالاشياء
كلها فهو عالم بما يسمع منها وبما يبصر وهو معنى كونه
سميعا بصيرا على انه تعالى واحد ان معنى الواحد
هو المنفرد بصفاته الذاتية التي لا يشاركه فيها غيره
فلو كان الباري تعالى مع اله اخر لاشتركا في الذات و
الصفات والمشاركة ممكن فانه تعالى ليس بممكن لانه

واجب الوجود فيكون الله تعالى واحدا

على انه تعالى

مريد كاره انه امر بالطاعة ونهى عن المعصية
والحكيم لا يأمر الا بما يريد ولا ينهى الا بما يكره

على انه تعالى ليس بجسم ان الجسم هو المركب الذي يقبل القسمة
وهو محدث لافتقاره الى الجزء الذي يركب فيه والله تعالى
واجب الوجود فهو ليس بجسم

على انه تعالى ليس بعرض

ان العرض هو الذي يحل في الاجسام من غير متجاوزة
عنه ولا يمكن قيامه بذاته فلو كان الباري تعالى عرضا لافتقر
الى محل يحل فيه وقد ثبت غناه فهو ليس بعرض

على انه تعالى ليس بجوهر ان الجوهر هو الذي يركب الاجسام
منه فهو محدث وبيان حدوثه افتقاره الى محل يحل
فيه والمفتقر ممكن وقد ثبت انه تعالى واجب الوجود فهو

ليس

اعادة الاجسام والسلام على من اتبع الهدى

تمت الرسالة في معرفة الله تعالى قد فرغ من
تسويده على يد الفقير الحقير صالح
بن سيد علي الحسيني في يوم
الجمعة ثامن شهر جمادى
الثاني سبعين
والف [illegible]
عفى عنه
ولوالديه
تم

تام كامل

تاريخ كتابت ١٠٧٠

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین

چون محتاج رحمت اله قادر محمد طاهر القمی دید که اکثر اهل زمان در قافله گاه جهان رحل اقامت انداخته و از سفر پرخطر خویش فراموش ساخته اند و نفس اماره خود را بدست و ضیر خیال خویش گذاشته بمشورت آن بی دیانت پر خیانت در میدان آرزو جولان گشته دست اسراف به نقد عمر گرانمایه کشیده بخرید لذات و شهوات نفسانی و اوفی مشغولند لازم دانست که رفیقان و همسفران خویش را از این غفلت و جهالت آگاه ساخته این گروه را از تلبیسات و تدلیسات نفس آگاه گرداند و از خطرهای سفر قیامت خبر نماید شاید فکری بحال خود نموده بقیه عمر خود را صرف تهیه لوازم سفر آخرت نمایند و خود را از ورطه هلاکت برهانند از اینجا باعث این رساله را تالیف نموده به نصایح شافیه و مواعظ کافیه مشتمل ساخت و به مباحثه النفس آن را موسوم گردانید

نام کتاب

دلیله المستعان ای عزیز بدان و آگاه باش که از اعظم دشمنان عظیم تر نفس اماره است که گاه و بیگاه رشته امل دراز کردن تو انداخته بامور شر و فساد خوانده و از عمل خیر و صلاحت

بی رغبت کرده اند شعر بهوش باش و مرو از پی هوا و هوس ٥ بپا و گوهر ایمان خویش محکم دار ٥ که دیو نفس تو همدست گشته با ابلیس ٥ که از کف تو رباید این در شهوار ٥ و باید که بوسیله این دشمن قوت نیرو این همروت که کم ضیا حذر نمائی و با وی در مقام مجاهده و مجادله نمائی و بلجام امر و نهیش محکم داری و در چراگاه آرزو بی بند نگذاری و بطپانچه نصیحت کافی و موعظه شافی مستی هوا و هوس از سرش بدر کنی و به زنجیر فکر گریبانش غفلت از دلش قلع نمائی و بصفات کمالش منور و مزین گردانی و از حضیض حیوانیت باوج ملکیتش رسانی

آدمی زاده طرفه معجونیست از فرشته سرشته و ز حیوان
گر کند میل این شود کم از این ور کند میل آن شود به از آن

و باید که هر صبح و شام نفس را مخاطب ساخته بدین سخنانش تنبیه نمائی شاید که رفته رفته بروی غالب آئی ای نفس این چه نادانیست که دعوی هوش و ادراک میکنی با آنکه از همه کس نادان تر و احمق تری آیا نه دانسته که ترا در شب و روز حرکت

و عشرت بکام لذت خود محل و ماوای تو شخص لحد پس چگونه شاد نشینی و خندها میزنی دانسته و بی عار
زنی با آنکه جای خویشتن بیقین بدانی و آیا نشنیده که مرگ را وقت معین و سوای ساعت نزع
و جوانی و پیری منظور نمیدارد بلکه ناگاه بی اذن و خبر در آید و ترا تکلیف رحلت نماید پس فرصت
و مهلت و تعویق وقت دیگر پس برخیز و فرصت را غنیمت شمار و از بهر آسایش دنیا باقی در این مزرع
دنیای فانی تخم بکار و کار جوانی به پیری میندار و دل بهر شو به خطر خود مدار و راحله مهیا و فکر
نما شعر لذت دنیا معصیت بسیار و دگر کنی هر حله راحت بسی خوف و خطر. گویی که کنم توبه
پس از پیری بیا. لذت مرگ جوانان مکرر نیست خبر. و گیرم که ترا مهلتی دهد و عمرت به پیری رسید آیا
گمان میبری که گاه دعوای که در بار گوشت و گریه بر کرده و آماده لاغر خویش دهی نفع میدهد و
فائده میبخشد و گوییم که جد و جهد تو در آخر عمر فایده میدهد و بدرجات عالیه میرساند
اما تو چه دانی که آخر عمرت کی است شاید که امروز آخر عمرت باشد پس حاصل آنست که در توبه
و طاعت پروردگار تاخیر جایز ندارد و فردا را از عمر خویش نشمارد ای نفس گویا که

ابوها

در جوانی توبه را دشوار میدانی و انتظار روز کشی که ترک لذت و راحت در آن دشوار نباشد
هیهات هیهات آن روز نیست که خدا ایشان را دوران فریبد و نخواهد آمد بلکه ترک لذات در هر
وقت دشوار است بلکه هرچه در جوانی لذات بیشتر باشی در پیری عاجزتر خواهی بود چرا که
چوب تر را راست نمودن میسر است اما چوب خشک کج را ممکن نیست و درخت تازه نهال را با قوت
جوانی از ریشه بر کندن چندان دشوار نیست و لیکن چون بگذاری که چندین سال بر وی گذرد
و ریشه خود را محکم سازد و ضعف پیری بر تو مستولی شود دیگر هیچ آن نتوانی نمود
از ریشه یا درخت عصیان برکن این کار چون نیست به پیری مشکل امروز که علاج توانی کرد
محکم چه شود چگونه خواهی کندن ای نفس اگر جوانی و پیری بود در معصیت رب العزة
بنابر آنست که وی را مطلع و واقف بحال خویشتن نمیدانی پس وای بر تو این چه فکر و چه
و این چه جهل و سفاهت است که اگر چنانچه او را حاضر و ناظر دانی و با این حال معصیت
و مخالفت او نموده ای پس وای بر تو این چه بی ادب و قباحت و بی شرمی و سماجت گویا که پروردگار

خویشتن را از همه مردمان کمتر شمار چرا که بر بسیاری خود را از ایشان پوشیده دار و لذ ملک جبار
هیچ باک نداری ای نفس چون است که اگر بنده لذ بندگان تو یا مصاحبی لذ مصاحبان تو بر خلاف
رضایت عمل نمایند غالبا بغضب در آیی و ویرا ایذا و اهانت نمایی و با این حال لذ ملک قهار
هیچ باک نداری و ویرا پیوسته بغضب آری و اگر گمان کرده که ترا تا عقوبت آتش نخواهد بود در عذاب
جهنم صبر توانی نمود پس وای بر تو که پر غرور افتاده و اندیشه باطل نموده و اگر خواهی که تجربه نمایی
خویشتن را بیازمایی با و یک لحظه انگشتی بر آتش بدار یا یک ساعت در آفتاب بسر آر تا مقدار
طاقت خویش بدانی و بر تو ظاهر شود که بس عاجز و ناتوانی و اگر بکرم پروردگار مغرور شده
و بنابرین دست لذ کار آخرت کشیده و گمان کرده که بی جد و جهد نجات لذ عذاب و بی سعی
و عمل وصول بثواب میسر است پس چون است که امور بسی دنیا را بکرم پروردگار کریم وا نگذاری
و بروی اعتماد ننمایی و اگر دشمنی بتو نزدیک کند در دفع وی فکرها کنی و وسیلها سازی و بکرم باری تعالی
نبندی از و اگر ترا امید بلذتی شود که بی دینار و درهم میسر نگردد چگونه لذ تحصیل آن دینار

و درهم سعیها و آزارها کشی و بکرم خدا اعتماد ننمایی و نگویی که شاید مرا بی سعی
و طلب مطلب بسازد گویی که کریمست ای خصم بخشد ز کرم صد بیش لذ عصیان ما حق را
تو اگر کریم دانی رحیم رو مانند سگان حرص بلقمه نان   و چون فرصت یافتی اگر کسی در خانه خویش
نشیند و بلهو و لعب و عیش و طرب گذراند و گوید که خدا کریمست شاید که بی لنگر بحرا ادم
و ریاضت کشیدن و تخم افشاندن غله لذ بهر من سبز شود لوی تحسین نمایی و از عاقلان و خردمندا
نشماری و با این حال خود را از زیرکان و عاقلان شماری با آنکه در مزرعه دنیا لذ بهر
آسایش سرای عقبی دانه نکاری بلکه همین چشم بر کرم پروردگار امیدواری مگر
نشنیده که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که الدنیا مزرعة الآخرة
پس در دنیا که مزرعه آخرت است بطر جد و جهد بخند روز بی دل الجوف و خشیة الهی
تخم نماز و لذ خار و خس کینه و نفاق و حسد و طمع پاک نساز و لذ صفات
حسنه و اعمال صالحه تخم نیفشانی و لذ خشم اخلاق آبیاری نکنی ترا حاصل و محصولی باشد

ودر وارعیتی تهی دست و مفلس نمانی و ازین نقصی بکرم پروردگار نرسد چراکه از کرم او همینی
بس است که از بهر تو راهنمایان فرستاده که ترا تعلیم دهند که از بهر آخرت چگونه زراعت
نمائی وعده کرده که هرچه کاری یکی را ده کرد اند و چنانچه از بهر آسایش دنیائی تو ارزوی
کرم آب و تخم آفریده و زمین را قابل زراعت گردانیده و ترا چشم و گوش و هوش و دست و پا
وهوش داده و تعلیم کشت و زرع نموده چنانچه تخم افشانی هر دانه را چندین دانه کرد انداگر
گمان کرده که خدا تعالی در دنیا کریم است و در آخرت کریم نیست پس وای بر تو این چه غفلت
و جهالت است آیا ندانسته که خدای تعالی دنیا و آخرت یکیست و نفهمیده که تغییر در پروردگار
واقع نمیشود ای نفس این همه نفاقست یکبار اظهار ایمان نمائی و بکردار نفاق ظاهر سازی
آیا نشنیده که پروردگار در کلام مجید فرموده که و ما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها و حاصل معنیش ظاهر اینست که نیست هیچ حرکت کننده در زمین مگر آنکه
بر خداست روزی او و دیگر فرموده که وان لیس للانسان الا ما سعی و حاصل
معنیش

معنیش ظاهر اینست که نیست انسان را در آخرت مگر آنچه سعی نموده پس ای نفس چونست
که پروردگار ترا ایمان وعده نموده در تحصیل آن نهایت سعی و اهتمام مینمائی و بر
وعده و کرمش اعتماد نمیکنی و امور آخرت را که گفته که میسر نیست مگر بسعی دران
تغافل میکنی و تساهل میورزی و میگوئی که بر کرم کریم اعتماد نموده ام ای نفس
اگر راست گوئی که بر کرم پروردگار اعتماد داری چونست که از بهر زمستان فکر بسیار کنی
و هیکلی اسباب از قوت و کسوت و هیمه جمع نمائی و بر کرم پروردگار اعتماد نکنی
و نگوئی که شاید خدا تعالی مرا بی هیمه و پوستین از سرمای زمستان نگه دارد آیا گمان
کرده که زمهریر جهنم از سرمای زمستان کم آزارتر خواهد بود یا آنست که مدت زمهریر را
از زمستان کمتر دانسته آیا گمان کرده که بی جد و جهد از زمهریر جهنم نجات خواهی یافت
هیهات هیهات و بدانکه همچنانکه نجات از زمهریر جهنم میسر نگردد مگر بانکه آتش محبت
الهی را بدل بفروزی و لباس تقوی و ورع در پوشی و همچنانکه کرم پروردگار در دفع

سرمایه پرستان آنست که از بهر تو آتش آفریده و در دل سنگ جای داده و ترا راهنمائی نموده
که چگونه بدست آری آتش را بیرون آری و از خویش دفع سرما نمائی همچنین کرسی درد دفع زمهریر جهنم
آنست که ترا چشم و گوش و هوش داده و از بهر راهنمایی پیغمبران و امامان تعیین نموده که بتعلیم
ایشان زمهریر جهنم را از خویش دفع نمائی ای نفس وای بر تو که با وجود اسباب ایمان نیاورده
و بثواب و عقاب اعتقاد ننموده و گمان کرده که بعد از مردن زنده نخواهی شد و بجهنم نخواهی رسید
هیهات هیهات اینچه تصور باطل و خیال محالست یا گمان کرده که ترا از بهر بازیچه آفریده اند
یا خیال کرده که آنکه ترا از یک قطره آب منی آفریده و انواع عجایب و غرایب در بدنت
ترتیب داده عاجز خواهد بود از آنکه بار دیگر خلعت هستی بر تو پوشانده و بر سریر حیات
نشاند که چنانچه ایمان بروز حساب آورده پس چرا فکری بحال خویش نمائی و از معاصی
پرهیز نکنی با آنکه اگر حکیم یهودی ترا خبر دهد و گوید که انواع نعمتها و لذتها بتو زیان دارد
و مرضت را زیاده بسیار زود هر آینه دست از همه نعمتها خواهی کشید و هیچ لذتی را نخواهی چشید
دا

و اگر طفلی گوید که در پیراهنت عقربست فی الحال پیراهن را از تن جدا سازی و بدور شی
انداز آیا قول پیغمبران و ائمه معصومین علیهم السلام که راستی ایشان بدلیل و معجزه ظاهر شده
در تو تاثیرش کمترست از قول یهودی یا طفلی که از روی ظن و گمان یا تصور فهم و عدم
ایمان خبر دهند یا آنست که عذاب جهنم را سهلتر از تعب مرض و آزار عقرب تصور نموده
ای وای بر تو ای نفس اینچه جهل و حماقتست تعجب که اگر حال تو بر بهایم ظاهر شود خنده بر تو
و بر عقل تو خواهند زد ای نفس اینچه دانش و بینش است که بلذات پر آفات دنیا
که چار روز بیش نیست را فریفته و از راحت بی آفت جنت را قطع نظر نموده و این
لذت را عوض بهره و نعمت یا آنست که بوعدهای الهی ایمان نیاورده و اعتقاد ننموده
و یا آنست که اعتقاد نموده ولیکن نعمتهای جنت را سهل دانسته و یا آنست که نعمت
دنیا را نقد دیده و لذت عقبی را نسیه و نقد را از نسیه بهتر دانسته پس اگر باعث
بی میلی تو با جنت بی اعتقادی است وای بر تو اینچه فکر و حماقتست که بر پروردگار

خویش را کاذب دانسته و اگر باعث آنست که قدر لذتهای جنت المأوی ندانسته پس وای
بر تو این چه جهل و نادانیست آیا فکر نکرده که دنیا که مزرعهٔ آخرتست و مزرعه جای لذت و راحت
نمی‌باشد با اینحال کریم متعال انواع لذتها و نعمتها در آن آفریده پس جای که از برای محض لذت
و راحت و اظهار کرم آفریده باشد و مؤمنین زاهدان وعده نموده باشد و با این بزرگی شأن و قدرت
و کرم در کلام مجید وصف بعض آن بسیار نموده باشد تعریف کرده نعمتها و لذتهای آن بنوعیست عظیم خواهد
بود و روایت شده که اگر پیراهنی از پیراهنهای بهشت بدنیا آورند همه اهل دنیا بشهوت نگاه
آن بمیرند و باقی نعمتهای آن برین قیاس توان نمود العاقل یکفیه الاشارة و اگر سبب
بیمیلی تو بلذات آخرت آنست که آن نسیه است و لذات دنیا نقد پس وای بر تو ای نفس
این چه حالت و سفاهت است آیا حکیم حاذق بتو گوید که اگر سه روز از آب سرد پرهیز نمائی
از مرض هلاک در جانت نجات یافته همه العمر آب سرد و باقی لذتها و نعمتها را موافق دستور کار بری
و اگر چند روزی درین سه روز آب سرد بیاشامی مرضت چنان شود که دیگر در بقیه عمر آب سرد و باقی

نعمتها

نعمتها نتوانی خورد آیا درین صورت عقل تو نسیه را اختیار خواهد نمود یا نقد را ای نفس
اگر دلیری تو در معاصی بنابر آنست که خود را از دوستداران ائمه معصومین دانسته پس وای بر تو
این چه جاهل و بیحیائیست که بزبان لاف دوستی ایشان زنی و شب و روز معصیت نمائی
و ارواح طاهره ایشان را آزار کنی با آنکه اگر ادنی مصاحبی از مصاحبان تو خود سیلی و محبتی
داشته باشد و در اثنای الفت بنائی وسعی کنی که از تو غباری بخاطر نرسد شنیدی که محبتی را
که کمتر از دوستی کمترین مصاحبی تو باشد نام نتوان برد و بدان اعتماد نشاید نمود
ای نفس اگر ترک حرص و طمع و تضییع عمر و جمع مال و وبال بنا برین نمائی که مبادا
فرزندان بعد از فوت تو تعب و آزار کشند و در ورطهٔ افلاس و اضطرار افتند پس وای
بر تو این چه اعتقاد است مگر نشنیده که پروردگار در کلام مجید خبر داده که ضامن
روزیها اوست یا شنیده و اعتقاد ننموده پس برو و فکری بحال خود نما که در نشست
اعتقاد افتاده و کرم که تو اگر از بهر ایشان عمر شریف را ضایع نسازی و خود را در ورطهٔ

هلاک نبیند از بعد از فوت تو تعب و آزار کشند اما این چه عقل است که عذاب دایمی
عقبی از بهر خط پسندی و بازار و روزه دنیای آن بیزار اختیار نکردی آیا این حدیث را نشنیده
که بدترین مردمان کسی است که آخرت را بدنیا فروشد و بدتر از وی کسیست که آخرت خود را بدنیای
دیگران فروشد پس اگر را فریفته که آخرت خود را بدنیای فرزندان فروختی و بدترین همه مردمان باشی
پس باید که خود را از عاقلان ندانی و از زیرکان نشناسی اگر نفس به حب جاه ترا مست
و بیهوش ساخته و در گرداب معصیت انداخته پس او را بگو آیا ندانسته که جاه دنیا همین است
که جماعتی و اهالی ایشان بتو مایل گردد و ترا تعظیم نمایند پس باو بگو تا که هرکه در روی زمین خلقیست
از مغرب تا مشرق همه ترا سجده کردند و اطاعت نمودند آیا ندانی که بعد از پنجاه سال نه تو مانی
و نه آن جماعتی که ترا سجده و اطاعت نموده اند مانند فرعون و شداد و نمرود و رسیدگان
ایشان و این در صورتیست که پادشاهی روی زمینی ترا ممکن باشد چه جای آنکه ترا ریاست ده
و حکومت محلی میسر نیست از نفس تو دنیا را اگر بواسطه ثواب عقبی ترک نمایی و بنا بر حشمت کاه و کثرت

بلای آن زن که اما بمعشوقه دل میتوان داد که گبران و یهودان رقیبان و شریکان
غالب خواهد بود یقین که تو هرچند در تحصیل مال و لذات دنیا سعی نمایی بازهم لشکریان و یهودان
خواهند بود که در مال و زینت بر تو زیادتی نمایند پس این چه همت و چه عقل و چه هوش است که
لذت صدرنشینی قریب بدرجات و شمار انبیا و ائمه هدی فوت نمایی و سعی کنی که در کفش کن مجلس
حیوانان و سفیهان دو سه روز قرار گیری و ای بر تو ای نفس این چه ذلت و خواریست و این
چه ابلهیست و زیان کاری و ای بر تو ای نفس الله بار بسیار زود است که او را درک کند و لحظه مرگ
خویش را یاد آور شعر از صد ره خویشتنی یاد کن . آماده ز بهر سفرت زاد کن . لحد
بیکسی و مردن خود یاد آور . در ماتم خویشتنی دو زار یاد کن . از نفس بد آنکه عنقریب خانه
تو قبر خواهد بود و اول تو خاک و انیس تو مار و عقرب آیا ندانسته که قافله مردگان در دو شهر
ممکن منتظر قدم تو اند و همه قسم خورده اند که از جای خود حرکت ننمایند تا ترا همراه نبرند
و پیوسته آرزو دارند که بار دیگر بدنیا کردند و تلافی ایام گذشته کوشند و اینک است

وراضی اند که اگر تمام دنیا و ما فیها لذت آن بایشان بتو دهند و یک لحظه از عمرت خریدار نمی‌شوند
پس چرا قدر عمر خویش نمی‌دانی و اوقات شریف را در تحصیل مال و جاه و مخالفت حضرت اله می‌گذرانی
و خانه اصلی خود را خراب می‌سازی و مصالح آنرا صرف خانه دنیا که دو روزی در آنجا برسم عاریت نشسته کنی
آیا نظر باهل قبور نمی‌کنی و فکر در احوال ایشان نمی‌نمائی که چگونه مالها جمع نمودند و قصرها بنا
کردند و عاقبت بهزار حسرت فرزندان و شوهر زنان را گذاشتند و تنها در ظلمتکده قبر
با مور و مار هم خانه گردیدند پس چرا از ایشان عبرتی نگیری و بحال خویش فکری نمائی آیا گمان کرده
که این صحبت ترا روی خواهد داد و تو در دنیا جاوید خواهی بود هیهات هیهات شعر
چه شمع زنی رسیده وقت فوت • فرداست که در جهان نمانده اثرت • بر روی زمین بخرام غفلت
تاکی • لذ زیر زمین مگر بناگه خبری • ای نفس عاجز بیاد آر مصیبت و رنجی که بطول پنجاه هزار
سال است حسرت و هول و عظمت آن روز در چندین موضع از قرآن مذکور است و در روایت شده
که کسی بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله پیر شده حضرت در جواب گفت که پیر کرد

الهی بوده

مرا چهار سوره از قرآن هود و الواقعه و عم یتسائلون و اذا الشمس کورت و در این چهار سوره هول
و عظمت روز قیامت مذکور است پس ای نفس مجرم در چنین روزی که پادشاه سید المرسلین را سرگردانیده
حال تو چه خواهد بود که مانند مستان با دل سوزان و جگر بریان و دیده گریان برهنه پا و برهنه
عریان بعرصه محشر در آئی و ملائکه غضب الهی که زبان از وصف هیبت آن عاجز است ترا گرفته
کشان کشان بمجلس حساب و مقام عرض بر ملک جبار حاضر سازند و اعضای تو هم خجالت و ترس
عذاب و عقاب بلرزش در آید و زبانت لال گشته اعضا بنطق در آیند و از قلیل و کثیر و نقیر
و قطمیر سوال نمایند آیا بکدام پا خواهی ایستاد و بکدام دل فهم توانی نمود و بکدام زبان جواب خواهی
داد پس بیا و فرصت غنیمت دان و بقیه عمر را بغفلت مگذران و از بهر سوال جوابی مهیا
ساز و خود را در ورطه هلاکت مینداز و در روایت است که امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که حاسبوا
انفسکم قبل ان تحاسبوا یعنی محاسبه نمائید نفسهای خود را پیش از آنکه در روز حساب شما را
محاسبه نمایند پس اگر چنانچه بقول آن عالیجناب عمل نموده امروز نفس خود را محاسبه نمائی فردا

بی نهایت حسرت و مصیبت عقاب بجنت الماوی در آئی و طریق محاسبه نفس آنست که در موضع
خلوت نشینی و نفس را مخاطب ساخته از اوقات گذشته عمر خویش تفحص کنی پس هر ساعتی که
بمعصیت و ترک طاعت گذرانیده باشی بتوبه و استغفار تدارک کنی و تدارک آن نمازها و طاعتهای
ترک شده بالذات نماز و روزه قضا کنی و اگر در ذمه ات حقی و لازم گرفته باشد از دین و زکوة
و خمس ادای آن نمائی و اگر کسی را رنجانیده باشی و یا عذر خواهی کرده از خویشتن راضی سازی
و اگر ساعتی صرف خورد و خواب و سایر مباحات شده باشد از بهر آن حسرتها خوری و پشیمانیها
کشی و هر ساعتی که بطاعت و عبادت گذشته باشد خدا را از بهر آن نعمت شکر بجا آوری
و چون بدین طریق از حساب گذشته عمر خویش فارغ گردی باید که در هر صباح مانند تاجر
که شریک خویش را در هنگام تسلیم سرمایه سفارشات نماید نفس را سفارش نمائی
و بگوئی ای نفس مرا بغیر از بقیه عمر سرمایه نیست و هر نفسی از نفسهای آن گوهر نفیسیست
که عوض ندارد و بدان نعمتهای غیر متناهی و تاج و تخت پادشاهی میتوان خرید و هر نفسی

که از آن

[illegible]

که از آن ضایع و تلف گردد باعث خسارت عظیم خواهد گردید و امروز نوبتیست که پروردگار
بفضل خویش بمن ارزانی فرموده و از روی کرم از آغاز ایام عمرم گردانیده و اگر چنانچه در سلک
مردگان بدیدی هر آینه آرزوها مینمودی که یک روز بدنیا بازگردی و عمل خیر بجا آوری پس حالا انگار
کن که مرده بودی و پروردگار ترا بکرم زنده ساخته پس فرصت غنیمت شمار و این [illegible] روز را
ضایع مگذار و بدانکه تمام روز و شب بیست و چهار خزانه بنظر خواهی گذرانید در برابر ساعتهای
روز و شب پس خزانه از بهر وی گشایند پر از نور دان در برابر ساعتیست که بحسنات مشغول بوده
و از بهر دیدن آن انقدر فرح و سرور ویرا حاصل شود که اگر بر جمیع اهل جهنم قسمت شود الم
آتش را نیابند و خزانه دیگر از بهر وی بگشایند تیره و تاریک و از آن بوی عفونت آید و این
در برابر آن ساعتیست که در آن معصیت نموده و از دیدن این خزانه ویرا انقدر خوف و ترس
حاصل شود که اگر بر جمیع اهل بهشت قسمت شود نعیم بهشت بر ایشان ناخوش گرداند و خزانه دیگر
از بهر وی گشایند خالی از اسباب الم و سرور و این آن ساعتیست که بخواب گذرانیده یا بمباحی

از مباحات دنیا پس در بین هنگام حسرتها خورده و پشیمانیها کشد که چرا این خزانه خالی
مانده و این باعث غم و الم عظیم گردد و همچنین بعدد ساعات عمر خزانها بروی عرض نمایند
پس ای نفس بیا و از لهو و لعب و عیش و طرب پهلو تهی کن و خزانهای خویش را معمور ساز
و خود را در ورطه هلاک میفکن یارب بمحبت گرفتارم ساز در بوته اخلاص
دلم را بگداز از بام پرم رشته غفلت بردار شاید که کنم با وج همت پرواز

تمت الرساله الشریفه
بعون الملک المتعال

یا محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از محامد حق و اوصاف مصطفی — دارم هوای مدحت سلطان اولیا
یعنی امام دین اسد الله بو الحسن — عالی علی ولی خداوند کبریا

شاهی که گفت حضرت حق در کلام خویش — وصف کمال ذات شریفش چند جا
دیگر بوصف اوست احادیث بیشمار — نقل از محمد عربی ختم انبیا
هر چند کو صفات ز انداز و برون است — در کنه آن گذشته بذهن فهم از کجا
جرأت نگر که منده بیان میکنم بنظم — حرفی از آن صفات فرح بخش و دلکشا
آیا چه حالتست که سرگشته ذره — با آفتاب میطلبد وصل دائما
یارب چه حکمت است که یک قطره حقیر — خواهد که در محیط معانی کند شنا
جایی که عارفان جهان دم نمیزنند — من از کجا و زهره گفتار از کجا
اما بیا و بشنو از من جواب شبه — چون لطف شاه داد اجازت بمن گدا
تو خوشه چین خرمن مانی و زینهار — گر سر بهر دو کون نیاید فرو ترا
بگشا زبان بمنقبت او و خوش بخوان — کوری دشمنان و بشادی اولیا
شد و اد چون اجازتم اکنون بیان کنم — نص کلام در صفت شاه اولیا
اول بخوان تو فاتحه تا اهدنا الصراط — رهبر که بشد و بکاریم ابتدا

قال الله تبارک و تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و
ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم آنست مقتدا
که با نعمت منعم هست ز انعام آن خزانه جان یافته جلا صراط
الذین انعمت علیهم مغضوب و ضالین که بد عهد و دشمن علی کالی
خلاف آمدی انداز ره خط غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
در یومنون نظر کن و بالغیب لنگر هست در حق شاه متقیان کاشف الغطا
بسم الله الرحمن الرحیم الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی
للمتقین الذین یؤمنون بالغیب آنها که راست دین راه رستگار
بی شک و شبه شیعه شاه هند در جزا اولئک علی هدی من ربهم
و اولئک هم المفلحون ذریه دعا خلیل خدا کجوان و ز لا ینال
عهد جواب ش بکن ادا تا گردد عیان که امامت بلا تقی هست اورا

بلحد

که بود مشترین عمر در خطا قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین مرضات حق که جست و که بخشید سر بخصم جز سروری
که بود سر جمله اسخیا و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله و الله رؤف بالعباد باللیل و النهار
و سرا علانیه نفقه که داد مال خود اندر ره خدا آن شاه شیر دل
اسد الله در روز حرب لا خوف لجه و حزن نبودش که نزد الذین
ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم
اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
و الراسخون کوان که بتاویل عالمند تا آن که بود جز نبی الله مرتضا
و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم از
صابرین شنیدی و و الصادقین ذکر در حق اوست این همه اوصاف
دلکش الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ عمران آل کنزد خدا برگزیدشان ذریه
علیست که شاهند و بشنوا اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوحًا وَاٰلَ
اِبْرٰهِيمَ وَاٰلَ عِمْرٰانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ
بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بنگر بقل تعالوا ابناءنا بجوان
بشنو که کیست انفسنا النساءنا بپیغمبرات و دختر و داماد و
پسر کانشان بمنزله همه خلق بشنوا فقل تعالوا ندع اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ نکع ۴
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ درسوره ن با ولوا الامر
در نگر آن طاعتی که فرض بعد بر وی نما وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ اکملت دینکم بگه شد دین حق تمام
از نعمت امامت آن شاه اتقیا اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ
اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا

کرانما

کرانما ولیکم لله خوانده وصف بعد ولای علی و الی ولا اِنَّمَا
وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ برخوان
خطاب بلغ یا ایها الرسول تبلیغ را ببین که چه حرمت و دادا
يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَاِنْ
لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ طوبی لهم و حسن مآب ابرای
کیست آری برای شیعه حیدر بعد هذا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ طُوبٰى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ بشنو که بعد علم کتاب
شهید کیست فرق که داشت افسر تشریف قل کفی قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ چون روز حشر
هر که امامی طلب کند ما را بجز علی ولی نیست معتمد يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ
اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ گر بحر حبر گردد و اشجار ها قلم عرش آسمان ورق

شود وجن وانس را تا حشر معنی کلمات خدا منور از صد یکی نوشته نگردد
بود تنها دانی که چیست آن کلمات خدا الحق وصف علیست شاه سلونی
انما قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل
ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا در آیه
لیذهب اگر بنگری شود معلوم پاکی اسد الله واقربا انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا از صادق و مصدق اگر با خبر شوی از نور صدق شمع
دلت را بود ضیا صادق محمد است و مصدق علی کاایشان بدند
گوهر دریای اهتدا والذی جاء بالصدق وصدق به
اولئک هم المتقون قل لا اخوان ز اسئلکم بهره مند شو تا مزد
اجر الشناسی بمثلها قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی تا جستم الرسول به پی تا که صدقه داد جز صادق و مصدق

صدق با وفا یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول
فقدموا بین یدی نجویکم صدقة آن صالحی که یاور و
مولای مصطفی است غیر از علی که بود اگر کسی تو دانا فان الله هو
مولیه وجبریل وصالح المؤمنین ابرار و یشربون تو
اگر بشنوی زمن ساقی کوثر آمده و امام مصطفی ان الابرار
یشربون من کاس کان مزاجها کافورا بنگر وفای نذر را
بود در صیام فوت سه شب که داد یتیم و اسیر را یوفون بالنذر
ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام
علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا او خاص از برای رضا خدا
بود و هیچ شک بتردد ونی رو و بی ریا انما نطعمکم لوجه الله
لا نرید منکم جزاء ولا شکورا تا لاجرم خدای تعالی جزای او
تشریف داد و شان بکرم خلعت رضا وجزاهم بما صبروا جنة

فحریًا داری خبر از آن نبأ که عظیم است سر محبت ولی الله شنو
زما بسم الله الرحمن الرحیم عمّ یتساءلون عن النبأ
العظیم الذی هم فیه مختلفون خیر البریه شیعه شاه اند روز
حشر کایشان بند خاون گنجینه سخا اولئک هم خیر البریة
جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها
الانهار کوثر از آن کیست چه حضرت بارکو آن بحر عصمت و در دریای
اصطفی بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر
فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر ربع کلام
وصف امامت بشکلی انکس شک آورد که هست مکر و دغا اکنون بیان کنم
ز حدیث نبی ذکر کز وی رسد بآئینه جان و دل جلا اول حدیث
لحمک لحمی شنیده کش نفس خویش خواند چه هارون او صیا ق ل
النبی صلی الله علیه وآله یا علی لحمک لحمی و دمک دمی و روحک

روحی

روحی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه
لا نبی بعدی در حجة الوداع چو گفتش میان جمع من کنت
مید هد خبر ز مولی ولا من کنت مولاه فهذا علی مولاه
وانگه دعا که کرد و فر و خواند در نماز تا حق از آن کیست دمی دیده بگشا
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله والعن علی من ظلمه وجحد
ترجمه دان حدیث طیر دعا کردن نبی کز ابن مالک است روایت متصلا
اللهم اعطنی باحب خلقک الیک لیأکل معی هذا الطیر
خورشید شرع نبی که بعد از او بدر سپهر فضل علی مولی ولا انا کالشمس
وعلی کالقمر ایزد بهدیه که فرستاد ذو الفقار جبرئیل در مدیح که او موجود
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار اصحاب کیست
مؤمن مرضات مشفق اعدا کیست کافر و از جمع اشقیا یا علی لا یحبک

الا مومن و تقی و لا یبغضک الا منافق و شقی
حیدر در مدینهٔ علم رسول خدا باب عجب که وارث این کونه بابها نور محمد
علی از اصل چون یکیست پس هر دو جهت هم خلقند و بشنو انا و علی
من نور واحد انا و علی حجة الله علی عباده دانی که
طاعت پدر و مادر هست فرض بر در ره بینی و لی باش ابا یا علی
انا و انت ابویه هذه الامة خیر البشر محمد و حیدر شناس و بس
کافر کسی که میکند این قول را ابا انا و علی خیر البشر و من ابا
فقد کفر گر جملهٔ خلق جمع شدی در محبتش دوزخ نبودی و نکشیدی
کس عنا لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق
الله النار بعد از وی است شبر و شبیر امام حق و ندر بهشت سیدو
شاهد و پارسا الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة
وابوهما خیر منهما فی الجنة و ندر حق حسین چه فرمود آل او

سلطان

سلطان چهار باش والشمس والضحی هذا امام و ابن امام
و اخ امام و اب الامام الائمة التسعة تاسعهم قائمهم زین
العبا دادم آل عبا بود ثانی شاه سید سادات کاسرا دیگر بود محمد
باقر امام دین و از دیگر است جعفر و صادق امام ما و انکه ستوده موسی
کاظم که در کلام والکاظمین وصف وی آمد زهی عطا والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
دیگر شهید خاک خراسان دفین طوس سلطان ابو الحسن علی موسی
رضا خوش بشنو این حدیث بوصف زیارتش هر مومنی بصدق زیارت
کند ورا سبعین و الف حج لطوفش برابر است و ز قول مصطفی
معنی و مجتبی من زار ولدی بطوس فکانما زار بیت الله
سبعین الف مرة شاهی که هست درگه او کعبهٔ نجات و ز لطف
او حوائج خلق ان بود روا ستدفن بضعة منی بارض خراسان

لا يبغضه الا مؤمن عارف بحقه اعطاه الله الجنة وحرم
جسده على النار   وز بعد آن تقی و نقی دان و عسکری و انگه
امام مهدی دین هادی هدا   اینک رسید وقت که آید برون ز غیب
وز عدل آن شود همه آفاق پر صدا   لَو لَم يَبقَ مِنَ الدُّنيا
اِلّا يَومٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ الله حَتّى يَخرُجَ رَجُلاً مِن
وُلدِي اِسمُهُ اِسمِي وَكُنيَتُهُ كُنيَتِي يَملَؤُ الاَرضَ
قِسطاً وَعَدلاً كَمَا مُلِئَت ظُلماً وَجَوراً   اینها ده و
دو امامان رهبر و   وندر بهشت سید و شاهند و پیشوا الائمة
من بعدی اثنی عشر اولهم علی علیه السلم و آخرهم مهدی
ما عاصیان و خسته نداریم طاعتی غیر از محبت حق و اولاد مصطفی
یا رب بحق ذات خداوند عظمت   یا رب بحق ختم رسل سید الوری
یا رب بحق حیدر و اولاد پاک او   یا رب بحق جمله امامان پیشوا

از لطف

کلمص برلو

گر لطف یک نظر بسوی کاشفی فکنی   وندر بهشت عدن دهی منزل و جا
ما گرچه عاصییم تویی غافر الذنوب   ما گرچه خسته ایم تویی واهب العطا
امید ما بلطف عمیم تو هست و بس   فاغفر لنا بفضلک یا سامع الدعا

تمت تمام

قد فرغ من تسویده فی یوم الاحد اثنی عشر شهر جمادی الثانی سنه ١٠٧٩ التسع و سبعین
والف من الهجرة علی ید العبد الضعیف المحتاج الی رب الغنی ابن
سید علی حسینی الکرمرودی صالح الحسینی
عفی عنه و لوالدیه
یا رب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و عترته الطاهرین اما بعد
ای عزیز من بدان و آگاه باش که تو مسافری و مجموع سفرت از ابتدا تا انتها شش منزل است
اول صلب پدر دوم رحم مادر سوم فضای دنیا چهارم ظلمات قبر پنجم صحرای محشر ششم
بهشت یا دوزخ اکنون تو در منزل سیم که جایگاه غولان و دیوان راه زن گرفتاری
و قطع این مرحله بتمامی عمر میشود و بدان که روزهای عمر تو بمنزله فرسخهاست و ساعتهای
آن بمنزله میلها و نفسها بمنزله گامهاست و الحال تو نمیدانی که ازین منزل چه مقدار مانده
شاید که گامی چند بیش نبوده باشد پس باید که فریفته زیب و زیور این رباط کهنه و این
منزلگاه پر خوف و خطر نگشته پیوسته در مشاهده کوچاکوچ واردان لشکر اموات
بوده و از سفر خویش فراموش نسازی و ذره از محبت دنیا که موجب صدگونه محنت
و بلاست در دل خود جای ندهی و از حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه روایت شده که
حب الدنیا رأس کل خطیئة یعنی محبت دنیا سر همه گناهان است پس ازین حدیث معلوم
میشود که جمیع گناهان ظاهری و باطنی از محبت دنیا حاصل میشود و هرکس معتقد محبت او است گناه دوم
بدنیا پس اگر خواهی که دل را از آلودگیها پاک سازی و خود را در ورطه هلاک نیندازی

باید که در مقام معالجه در آیی و در ابتدا بر ضمیر تمام نمای و طریق معالجه و پرهیز چنانست
که بعضی از اهل دنیا گریبان گرفته خود را از ترک لذات دنیویه عادت فرمای و در هر ساعت
از روز و شب از جلاب کرم کرک جرعه بیاشامی و طریقه ذکر مرگ چنانست که دل را از شغلها
فارغ ساخته تصور صورتها و اوضاع و احوال یاران و دوستان خود نمای و فکر کن که
صورتهای ایشان چگونه تغییر یافته و اعضا چگونه از هم ریخته و فرزندان چگونه یتیم مانده اند
و زنان از ایشان چگونه دیگران بعقد خویش در آورده اند و مالهای ایشان را چگونه قسمت نموده اند و بعد از آن
فکر کن که حال تو نیز عنقریب همچنین خواهد شد و با این حال باید که بملاحظه مثالی چند که درین
رساله از بهر دنیا مذکور میشود مداومت نمایی و رباعیات نصیحت که از طبع فقیر بعد در روزگار
سر زده و در خاتمه ذکر شده گاه و بیگاه بخوانی و نفس را بر آن آگاه سازی و حیثیت بمطالعه هم کور
عمل کنی رفته رفته غبار غفلت از دیده دلت زایل گردد و از جمله روشن دلان پیش بین و بینا
صاحب تمیز گردی و بر اوقات گذشته خود حسرتها خوری و ندامتها کشی و دیگر تو را پروای
خورد و خواب نماند و جز بکار آخرت بهیچ چیز دیگر مشغول نگردی رباعی گر تو نگری دمی بکار
خود در نگری ❊ در شب همه بوسه بی جامه بدری ❊ در خوردن نان و آب بینی که همی ❊ جز زهر نیاشامی
و جز خون نخوری مثال اول طالب دنیا بمنزله شخصیست که بریسمانی در چاهی معلق آویخته

شده و دو موش یکی سیاه و دیگری سفید و پیوسته در بریدن آن ریسمان سعی می‌نمایند
و اژدرهای در ته چاه دهن گشاده منتظر است که ریسمان بریده شود و آن شخص را طعمه
خویش سازد و در دیوار آنجا عسل خاک آلوده مالیده شده و بران زنبور بسیار
جمع آمده و آن شخص با این حال همه چیز فراموش نموده بدان عسل مشغول شده
و از سر انگشتی از آن عسل می‌خورد و بداند که آن چاه دنیاست و آن ریسمان
عمر و آن دو موش سیاه و سفید روز و شب است که در قطع ریسمان عمر تو سعی
تمام می‌نمایند و آن عسل خاک آلود لذتهای زهرآلود دنیاست و آن زنبوران طالبان
دنیا **مثال دوم** دنیا را از آن روی که مردم آن را پایدار می‌دانند و آن در حقیقت
درگذر است چون سایه درختیست که شخصی از راه درآید و گرمای سخت خورده
و خواهد که در آن سایه آسایش کند و سایه را ساکن و پایدار بیند چون خوش بخسبد
سایه حرکت کند و از وی درگذرد چون از خواب برآید خود را در گرما بیند حال اهل دنیا
با دنیا همین است که چون راحت دنیوی بنادانی رو آورد دنیا را آرامگاه خود سازد و بعیش
و کام او مشغول شود و آن را پایدار بیند ناگاه دنیا از وی درگذرد و در عذاب
و حسرت بگذارد **مثال سوم** حال خوشدلی دنیادار با دنیا چون خفته‌ایست که خوابهای

خوش

خوش بیند و چنان پندارد که آنچه در سالها جسته بود بدان رسیده است و ایام
راحت روی نموده ناگاه چون از خواب درآید از آن حالتها هیچ در نیابد و حسرت آن در دل
بماند **مثال چهارم** دنیا بمنزله پیرزنیست که به منظر که از دور طراوت و تازگی نماید
و جز پوستی بر استخوان نمانده باشد و آن حیله‌گر خود را بجامهای رنگین آراسته روی مبارک
خود را پنهان ساخته باشد و با جوانان طناز کرشمه و ناز آغاز نهاده اگر بیچاره بعطای او فریفته
شود و مدت عمر عزیز را در جستن وصل او ضایع سازد چون او را بچنگ آورد و با وی خلوت
کند و چادر از روی آن گندم‌نمای جوفروش برکشد آنگاه داند که با آن ظلم کرده است
و عمر گرانمایه را بیهوده ضایع ساخته و بزبان حال گریه‌کنان این بیت بر زبان جاری
سازد **فرد** گسسته سلکم و سعیهای بیجا حاصل   بیچاره امید و چاره باطل **مثال پنجم**
دنیا بمنزله پلیست که یک جانبش مهد است و یک جانب قبر و بر ظاهر است که پل جای عمارت
و استراحت نباشد پس اگر نادانی آن را آرامگاه خود سازد و منزلگاه خود شمارد
عاقلان و زیرکان بروی خنده‌ها زنند و تمسخر نمایند **مثال ششم** دنیا بمنزله ماریست
که در نظر رنگین و خوش آینده باشد و چون دست بر وی بری نرم و ملایم باشد و نیک زهر
کشنده و جان گداز چه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایتست که سلمان فارسی گفته ای سلمان
دنیا چون ماریست رنگین به نیکوئی و نرمی او فریفته مشو از زخمش با حذر باش و دل

دل بدنیا منه که یار بیوفاست آن روز که بدو شادانتر باشی بی مهر از تو بگسلد
که او از غدر و بیوفائی نگذرد تا آدم دل بر وفای او نهند مثال هفتم دنیا چون شمشیر است
زر اندوده و گوهرنشان و کنارش جان ستان و تیز بریده بیت مبین بزر نشانیش بین که تیزی آن
روز زخم دستیز مثال هشتم دنیا دریائیست که بعضی از کسیده مردم در وی فرو روند و
مروارید و مرجان بر آورند و کشتیها از وی بگذرانند و سود یکی ده بخانه برند اما عاقل
بران فریفته نشود زیرا که ناگاه بجوش در آید و مهر از جان نازنین را یک طبانچه موج بگیرد
و خواجه را با سرمایه و سود فرو برد بیت مغرور مشو بسود دریا خواجه کو خواجه و سود و
مایه را خورد بسی مثال نهم دنیا را دانایان بطعام مثل زده اند زیرا که طعام هر چند
خوب تر و شیرین تر باشد فضله اش گنده تر بود همچنان متاع دنیا چندانکه از آن لذت
بیشتر برند و راحت تر دارند در فراقش از زحمت بیشتر بینند و آزار جان
کندن بیشتر کشند مثال دهم حال دنیا و آنانی که در دنیا هستند چون حال قومی بود که
در کشتی نشستند و بجزیره رسیدند سبز و خرم پر از میوه‌های خوش طعم و گلهای خوش
رنگ و مرغان خوش الحان پس از کشتی بیرون رفتند و کشتیبان ایشان را سفارش
نمود که بجز حاجت ضروری خود را براه آورید زود باز گردید مبادا کشتی روانه گردد
و شما هلاک شوید اما آنکه عاقلتر و زیرکانه بودند بقول کشتیبان عمل نموده خود را
زود

زود بکشتی رسانیدند و جای خوش و فراخ از بهر خویش اختیار نمودند و بعضی
سفارش کشتیبان را فراموش نموده بگل و میوه چیدن مشغول شدند
و چون هنگام رفتن کشتی رسید بشتافتند و جهد بلیغ خود را بکشتی رسانیدند
و بزحمت جائی گرفتند و از تنگی جا میوه‌ها و گلها را بر سر خود جای دادند و بعضی چندان
شیفته گلها و فریفته میوه‌ها گشتند که کشتی و کشتیبان و یاران و رفیقان خود را
همگی فراموش ساختند و چندان از ساحل دور شدند که بانگ یاران بدیشان نمیرسید
و چون کشتی روانه شد بعضی را از کشتی یاد آمد با گرانباری بشتافتند و کشتی را
در نیافتند و بعضی را اصلا از کشتی نیز یاد نیامد و این هر دو گروه در آن بیشه‌ها
بعضی بگرگها و بعضی بشیرها هلاک گشتند و آن قوم که میوه‌ها و گلها بسوی کشتی بردند
بعد روزی چند بر آمد گلها و میوه‌ها پژمرده و ضایع شد و جز بدریا انداختن
چاره ندانستند و بعضی از خوردن میوه‌ها رنجور شدند و بعضی بمنزل رسیدند بعلاجها
و سعی بسیار صحت یافتند و کشتی بمنزله راه شریعت است و کشتیبان بمنزله پیغمبر علیه السلام و
امامان و عالمان و جزیره مثال دنیاست و گلها و میوه‌ها و مرغان خوش الحان مثال
نعمتهای گوناگون دنیاست و اهل کشتی مثال اهل دنیاست که بعضی از راه ...

پروردن رشته بلذات دنیا مشغول گشته و عاقبت بی توبه هلاک گردیدند و بعضی مال
و جاه راه شریعت پیمودند و بعد از زحمت باز خواست و حساب خلاص گردیدند
و آن قوم که در دنیا بقول پیغمبران عمل نمودند بقدر حاجت ضروری اکتفا نمودند
ایشان بی زحمت بمنزل مراد رسیدند و از مقربان بارگاه اله گردیدند مثال
یازدهم دنیا بمنزله مهمان خانه ایست آراسته که دران گروهی بعد از گروهی فرود
آیند و در پیش هر کس طبقی زرین بران گلاب دان و عود سوز زرین گذارند
پس مرد دانا ببوی خوش اکتفا نموده ظرفها را بخوشدلی باز دهند و مرد نادان
آن املاک خود پنداشته بیرون برد خدمتگاران از وی بزور بستانند و او گریان
گشته بجنگ و فریاد آغاز نماید و حال مرد دانا و مرد نادان در دنیا بعینه
چنین است مرد دانا چون نعمت دنیا بدو رسد شکر بجای آورد و دل بران ننهد
و چون از وی بستانند دل تنگ نگردد و مرد نادان چون دنیا بوی روی آورد پندارد که
همیشه با وی خواهد بود آنرا بجان و دل نگاه داری نماید و چون حق تعالی از وی بگیرد آغاز
بیتابی و فریاد و شکایت نماید مثال دوازدهم از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایتست که
فرموده که مثال مردم در دنیا چون گروهی اند که در کشتی نشسته اند و هر کسی در گوشه از کشتی

قرار و آرام خانه خود دانسته با یکدیگر دوستی بنیاد نهاده اند و مهربانی مینمایند
و از رفتن غافل گشته اند و خود را ساکن می پندارند و کشتی ایشانرا میبرد و چون
کشتی بساحل رسد کشتیبان بدیشان گوید که بیرون روید پس ناگاه ناعلاج
بمفارقتها راضی گردند و از یاران و دوستان که با ایشان خوی نموده اند
وداع کرده جدا شوند و هر کدام بطرفی روند مثال سیزدهم دنیا چون زن
خوب صورت زشت سیرت بیوفای ناسازگار بصورت خوب مردمانرا میفریبد و در دام
عشق خود کشد و بدسیری و بیوفائی و بدخوئی ایشانرا در عذاب میدارد
اگر یک خوشی از وی بینند در برابرش هزار غصه میکشند و بعد از مدتی انتظار اگر شبی
بوصالش رسند هنوز شب بروز نا شده برخیزد و گوید که پیش فلان میروم رباعی
اندر سالی شبی بما پیوندی ننشسته هنوز رخت بر می بندی بنشینم و در فراق تو میگریم
برخیزی و بر گریهٔ من میخندی مثال چهاردهم آورده اند که در زمان گذشته پادشاهی
بود و پسری داشت که از کمال هنرمندی و صورت و سیرت انگشت نمای جهان بود و چون
بحد بلوغ رسید از پادشاه زادگان جهان از بهر وی دختری با جمال و کمال خواستگاری
نمودند و نادیده دختر را دل داده دیده خواست میداشت و پدر و مادر روزگار میگذرانید و خدمتگاران

و نزدیکان پدر را در باب عروسی تعجیل میکرد و سفارش می نمود تا آنکه کار عروسی
ساخته گشت و وعده وصل نزدیک شد بنمود تا اسباب عیش و طرب مهیا ساختند و در
باغ خرم بیاد دولت باده نوشی مشغول گشت چون شب در رسید مستی وی برابرین داشت که تنها
سوار گشته خود را بجای که معشوقه در رساند چون سوار گشته پاره راه برفت اسبش از راه بیرون
رفته بجانب گورستان روان شد و چراغی از دخمه میتافت جوان مست را خیال چنان بود
که از خوابگاه عروسش میتابد چون بدر دخمه رسید قضا را در آنروز دختری را بگورستان آورده
بودند و چنانچه عادت گبران است او را بجامهای رنگین آراسته و در میان مردگان بر تختی
خوابانیده چون سعی بسیار نمود در دخمه را باز کرد و او را چنان گمان شد که مردگان همه زنانند که
از بهر عروسی حاضر شده اند و آن دختر بر تخت خفته عروس اوست بر تخت رفت و او را در کنار گرفته
چنانچه عادت بود مست شد و بخواب رفت خدمتکاران و یاران پادشاهزاده چون او را نیافتند
و اسب وی را حاضر دیدند گمان کردند که بشهر رفته است جمله رو بسوی شهر نهادند و تفحص نمودند
او را در شهر نیافتند و این خبر به پادشاه و خاتون رسید سواران به هر طرف فرستادند و وی را
نیافتند و آن سور با تمام انجامید و چون شاهزاده از خواب مستی بیدار شد خود را در میان مردگان
دید و مرده را در کنار گرفته و جامه اش با آب دهن مرده آلوده گشته و تن و جانش بوی مرده

ادن

عشق
گرفته بحث بتر رسید و نوبت عظیم در وی بهم رسید و از دخمه بیرون دوید و هزار لعنت بر عشق
بازی و باده پرستی کرد و چون صبح صادق دمیده یکی از خدمتکاران پدر که بطلب او
بیرون آمده بود بدید و در پی او شتافت آواز کرد چون خدمتکار بدو رسید و احوال
پرسید جوابش داد که وقت قصه نیست مرا بسر آب بر تا اندام خود بشویم آنگاه او را بکنار جوی
برد و خود را شست و شو داد و جامه خدمتکار را بپوشید و جامه خود را بوی داد که
توانی را بشوی و بپوشی و بر اسب سوار شد و بشهر آمد اکنون بدانکه پادشاهزاده مثال آن شخص
که پاک طینت و پاک گوهر است و دختر که معشوقه ولیست حور بهشت دلداری باید او دوست
و آن مستی غفلت است که اهل دنیا را بی عقل و هوش ساخته و آن دختر مرده مثال دنیاست
و آن هشیار گشتن مثال آگاه شدن از زشتی و پلیدی و گندگی دنیا و خود را شستن
مثال توبه کردن است از محبت دنیا و از آلودگی پلیدیهای آن حاصل او
مثال یازدهم
طالب دنیا بجز شخصیست که با قافله بقصد سفر کعبه از خانه خویش بیرون رود و چون بمنزلی رسد بر آب
و گیاه از سفر و رفیقان خویش غافل گشته بتربیت شتر خویش مشغول گردد گاهی درا تیمار
کند و گاهی علفهای خوش از بهر وی جمع نماید و گاهی آب را از بهر وی گرد کند و گاهی جامهای
رنگین پوشاند و بتماشا مشغول گردد تا آنکه قافله و رفیقان از وی دور گردند و در بیابان

خود بلکه سبب هلاک گردد و کعبه بمنزلهٔ بهشت جاودان است که مقصود همهٔ عالمیانست و آن
منزل پر آب و گیاه دنیاست و اشتر بمثال بدنست و آب و علف و جایهای رنگین مثال لذتها
و زینتهای دنیاست و رفیقان که وی را تنها گذاشته از پیش رفتند مثال جمعیت که مشغول
بلذات فانیهٔ دنیا نگشته بقدر کفایت اکتفا نموده اند و زود راه بجنت قطع نموده بمقصد
رسیدند **مثال شانزدهم** از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله روایت شده که دنیا مزرعهٔ آخرت است
اگر کسی بمزرعه از بهر زراعت رفته بنشیند و با این حال دست از کار زراعت کشیده بلهو و لعب و عیش
و طرب مشغول گردد عاقلان و زیرکان بروی خنده ها زنند و در روز حاصل مفلس و مجهول
بمانند همچنین در دنیا اگر کسی دست از طاعت رب العزت کشیده بزیب و زینت و ناز و نعیم
خود مشغول گرداند عاقلان و خردمندان وی را ملامت کنند و در روز حساب مفلس
و تهی دست بمانند **رباعی** یارب تو ز فیض جود خوانم برهان ٭ و ز مفلسی و ز حسابم برهان ٭
در بادیهٔ طول امل حیرانم ٭ یارب ز فریب این سرابم برهان **مثال هفدهم** دنیا بمنزله
دار الشفاست و مردمان در وی بمنزلهٔ بیماران اند و صفتهای بد که در نفس آدمی
مرکب است مثل حرص و طمع و بخل و حسد و غیر آن بمنزلهٔ علتها و مرضهاست و پیغمبران و
امامان حکیمانند که پروردگار از بهر معالجهٔ بندگان خویش تعیین فرموده پس اگر

بیمار

بیماران از لقمهای چرب و شیرین پرهیز ننموده بر خلاف معالجهٔ حکیمان عمل نماید زود
بهلاکت رسد همچنین در دنیا اگر کسی بقول پیغمبران و امامان علیهم السلام عمل ننماید و از گناهان
پرهیز نکنند و نفس خود را از صفتهای بد پاک نسازد در آتش جهنم عقوبت هلاک خواهد
ختم کنیم کلام را ببیان آنکه از دنیا مذموم است و احتراز از آن بر آنکه طلب مال و جاه دنیا مذموم است
و اگر مقصود ازوی لذتهای فانی دنیا باشد بهر مثل خوردن و پوشیدن زیادتی و تفاخر و تکبر
و حوادثها که اگر مقصود ازوی حفظ نفس و عرض و اعانت فقیران و مسکینان و زیارت
پیغمبران و امامان علیهم السلام و طواف بیت الله و غیر آن از طاعات و عبادات
باشد بهر مذموم نخواهد بود بلکه موجب ثواب عظیم خواهد بود   در رباعیات نصیحت آمیز

دنیا پوچ و مطالب دنیا پوچ ٭ پر مغز بود ولیک در دیدهٔ لوچ
گوش تو گرانست و نه بی‌غوغا نیست ٭ از کوس رحیل و شورش کوچا کوچ

ای بیخبر این خنده و بازی تا کی ٭ ای خواجه بمال خویش نازی تا کی
در کهنه فنا چو کودکان بر لب هم ٭ از سنگ و گل آشیانه سازی تا کی

تا کی شکم از آب و علف پر سازی ٭ تا چند بزیب و زیور خود نازی
هنگام عمل و نصایح واقف ٭ در دیدهٔ عاقلست بازی بازی

دنیا طلبد کسی که ناکس باشد / ما را ز جهان یاد خدا بس باشد
هر کس که خدا کسش نباشد باشد / بیکس همه عالم اگرش کس باشد

از خواری راه خویش یادی کن / آماده زبهر سوخت زادی کن
در بیکسی و مردن خود یاد آور / در ماتم خود نشین و فریادی کن

از خواری راه خویشتن کن یادی / آماده زبهر سوخت کن زادی
در راه طلب چه خفته ای غافل / برخیز که از قافله دور افتادی

تا چشم زدیم هفته و ماه گذشت / اوقات شریف ما چه ناگاه گذشت
هرگز نشدم ز آه خالی نفسی / فریاد که عمر ما به یک آه گذشت

دایم از یاد مرگ دلریشم / مردن طرفه ایست در پیشم
راحتم از کجا بود که مدام / عقب مرگ می اندیشم

یارب بمحبت گرفتارم کن / وز هر چه نه مهر تست بیزارم کن
از رحمت خویش بر رخم آبی زن / یکچشم زدن ز خواب بیدارم کن

یارب بمحبت گرفتارم ساز / در بوته اخلاص تنم را بگداز
از بال و پرم رشته غفلت بردار / شاید که کنم باوج همت پرواز

یارب تو ز قید جسم و جانم برهان / وز بند تعلق جهانم برهان
یکجرعه ز شهد شوق در کامم ریز / یکباره ز قید آب و نانم برهان

خواهی نشود پیش خدا قدرت پست / محکم باید در طمع بر خود بست
شیطان چو کند میل که خندد بر تو / اول ز شراب طمعت سازد مست

تا چشم زنی رسیده وقت سوخت / فرداست که در جهان نمانده اثرت
بر روی زمین خرام و غفلت تا کی / از زیر زمین مگر نباشد خبرت

ای ذره درین بارگه مینایی / تا کی بگمان هستی خود بنمایی
ای قطره درین بحر نه بینی خود را / مانند حباب دیده از کف نمایی

خواهم که کناره زین غم آباد کنم / خود را بکرم ز نفس و آزاد کنم
در گوشه از بهر خدا بنشینم / در ماتم دین نوحه و فریاد کنم

از ریشه نهال درخت عصیان برکن / این کار چو نیست بهره مسکین
امروز اگر علاج نتوانی کرد / فردا چو شود چگونه خواهی کردن

گویی که کرم صفت خدای رحمان / بخشد بکرم چو چند از عصیان
حقا تو اگر کرم دانی زهر رو / مانند سگان دوان بلقمه نان

یارب نظری بر من مسکین افکن / مگذار مرا اسیر در ملک بدن

ای خالق ممکن
برهم در الکتب بالو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین اما بعد ای جوینده طریق طاعات
و ای طالب ابرار عبادت بدان و آگاه باش که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
روایت شده که دنیا مزرعه آخرت است پس باید که درین مزرعه بخور و خواب نگذرانی و کمر سعی
در میان جان بسته از اعمال صالحه تخم افشانی و از چشمه اخلاص آب بر ریزی تا در روز
حساب مفلس و تهیدست نمانی و بدانکه بهترین طاعتها و عبادتها نماز است و از حضرت امام
ناطق جعفر الصادق علیه السلام پرسیدند که فاضلترین چیزی که بندگان بدان به پروردگار
خویش نزدیک شوند و دوسترین عبادات نزد خدا کدام بوده باشد چیست آنحضرت در جواب
فرمودند که نمیدانم بعد از معرفت بهتر از نماز و ~~[illegible]~~ و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت شده که اول چیزی که بنده را بدان حساب کرده میشود نماز است پس اگر نماز قبول شود
باقی طاعتهای وی قبول میشود و دیگر از اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین روایت شده که یک نماز
فریضه بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه پر از طلا که تمام را تصدق نمایند و نه
پنداری که نماز که اجر او این ثواب عظیم است همین بمحض نشستن و برخاستن و مانند مرغ کاه نوک
زدنست بلکه آن نماز است که بعد از آموختن واجبها با توجه خاطر از روی تعظیم آن را ادا نمائی

و دانا

و دانی که در آن چه میگوئی و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که هر که دو رکعت نماز
بگذارد و در آن چیزی از دنیا بخاطر نگذراند حق تعالی گناهان وی را بیامرزد و از اهل بیت
پیغمبر صلی الله علیهم اجمعین روایتست که نماز هر کس بقدر توجه خاطر بدرجه قبول میرسد که بعضی
بقدر نصف متوجه بعضی بقدر نصف مقبولست و بقدر ثلث ثلث و بقدر ربع ربع و بقدر خمس خمس
و دیگر نقل شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که لا خیر فی عبادة لا فقه فیها و لا خیر فی قراءة
لا تدبر فیها یعنی نیست خیر و خوبی در عبادتی که با آن دانائی نباشد و نیست خیر و خوبی
دلیل — در تلاوتی که در آن تفکر نباشد و این محتاج رحمت اله قادر محمد طاهر خیر عالمیانرا
از فهم معنی فاتحه و سوره و ذکرهای نماز محروم و بی بهره دید بنا برین این رساله را تالیف
موضوع رساله — نموده و در آن شمه از معنیهای ضروری بیان نمود امید که بنده را از دعای خیر
فراموش ننمایند از برای هر چه میخوانند که منادیان حضرت باری اند و از نمازان بلند
کرده اند و تراابط عشق و عبادت پروردگار بخوانند میباید که از همه کس بیگانه و از همه
دست کشیده عاشق وار باشتیاق تمام متوجه بارگاه حضرت احدیت منزلگاه فیض رحمت
متوجه گردد بعضی از زنان پیغمبر روایت کرده اند که آنحضرت با ما گفت و گو میکرد و ما هم
وقت نماز میرسید آنچنان بخدا مشغول میشد که گویا ما را نمیشناسد و ما را نیز نشناسیم و دیگر

نقل شده که چون وقت نماز میشد لرزان در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بهم میرسید و چون ازان حضرت
می‌پرسیدند که شما را چه شده در جواب میگفت که آمد وقت امانتی که خدا عرض کرد بر زمین و آسمانها عرض کرده
و ابا کردند که متحمل آن شوند و انسان متحمل آن گردید و دیگر نقل است که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام
متوجه وضو میشد رنگ مبارکش زرد میشد ازوی می‌پرسیدند که چه حالتست که ترا عارض میشود در جواب
که میدانید که در پیش که قیام میکنم باید آدمی غافل چنین حالی و خود را از خواب غفلت بیدار و جان و تن را
در حالت [illegible] بیدار دارد و میباید که در وقت شنیدن اذان آنچه موذن میگوید تو نیز بگوی و تصور معنی
آن نمای و متوجه خاطر و خضوع و خشوع کرده الله اکبر یعنی خدا بزرگتر است و در وقت شنیدن
دیگر آن باید که تصور نماید که عظمت حق تعالی را و هرچه هست در جنب عظمت او حقیر شمارد اشهد ان لا اله الا الله
یعنی گواهی میدهم که معبودی بحق نیست بجز الله و اشهد ان محمدا رسول الله یعنی گواهی میدهم که محمد رسول خداست
حی علی الصلوة یعنی متوجه نماز شو حی علی الفلاح یعنی متوجه رستگاری شو که موجب سعادت دنیا و آخرت است
حی علی خیر العمل یعنی متوجه شو به بهترین عمل و میباید که در وقت ایستادن بنماز تصور نماید که در پیش
پادشاه عظیم که هستی و نیستی کاینات در قبضه قدرت اوست ایستاده و ترسان و لرزان
باشد که مبادا که چیزی از وی صادر شود که از نظر رحمت ازو بردارد و از درگاه رحمت براند و از جناب
قبولیت دور گرداند و نقل شده که حضرت زین العابدین علیه السلام که هرگاه بنماز بر میخواستی رنگ مبارکش

تغیر حالتی

تغیر حالتی و سر از سجده بر نداشتی مگر با عرق و میفرمود که چون نیت کرده الله اکبر گوی معنیش را
تصور نمای و هم چه هست در جنب عظمت حق تعالی سهل و حقیر بشمار و از امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی
نقل شده و حاصل معنیش ظاهرا اینست که هرگاه که الله اکبر گوی کوچک شمار هرچه هست در جنب عظمت
پروردگار پس اگر حق تعالی مطلع شود بر دل بنده و در آن حقیقت تکبیر نبوده باشد میگوید ای کاذب
ایا فریب میدهی مرا قسم بعزت و جلالم که محروم میسازم از قرب و نزدیکی خود و ازینکه با من همسخنی
و بمناجات نمای و میباید که چون پیش از فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گوی معنیش
بر این روش تصور نمای که پناه میبرم بخدا از شیطان رجیم و در این مقام دل خود را از ایمان
متوجه پروردگار سازی تا از وسوسه شیطان امین گردی و اگر چنانچه محض حرکت زبان باشد
ترا فایده نخواهد داد چنانچه اگر شیری بتو حمله آورد و در آن نزدیکی حصاری باشد که توانی در آن
گریخت و با این حال از موضع خود حرکت ننمای و همین گویی که پناه میبرم ازین شیر بدان حصار
بر ظاهر است که محض این گفتن باعث نجات تو نخواهد شد و چون فاتحه خوانی باید که تصور معنی آن
نمای و اگرچه معنی آن بسیار است و تفسیر آن صدها جز آن نیست چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول
شده که فرموده اند که اگر میخواستم هر آینه بار میکردم هفتاد شتر را از معنی فاتحه و لیکن مختصر
از معنی آن بر وجهی که از کلام ائمه معصومین علیهم السلام و بعضی از مفسرین استفاده نموده بیان میکنم

بسم الله الرحمن الرحیم را بعضی چنین تفسیر کرده اند که ابتدا میکنیم بنام رحم کننده در دنیا
بهمه خلایق از مؤمن و کافر و رحم کننده در آخرت بمؤمن پس ترجمه الحمد لله رب العالمین
تا بآخر اینست که شکر خدای را که پروردگار عالمیانست و بخشنده و مهربان است و مالک و صاحب
روز قیامتست ترا عبادت میکنیم و پس از تو یاری میجوئیم و پس هدایت ده ما را براه راست
راه آن جماعتی که بدیشان انعام کرده نه آن جمعی که بدیشان غضب کرده و نه آن جمعی که گمراه شده اند
و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام حدیثی در تفسیر الحمد تا بآخر نقل کرده و حاصلش اینست
که الحمد لله ادای شکریست که پروردگار در برابر توفیق بفعل خیر بر بندگان خود واجب ساخته
رب العالمین اثبات یگانگی است از برای حق تعالی و اظهار مجد و کرم اوست و اقرار است باینکه
او خالق و مالک است الرحمن الرحیم ذکر نعمتهای پروردگار است بر جمیع خلایق و طلب
عطوفت از آن حضرت مالک یوم الدین اقرار است بزنده ساختن خلایق و حساب و ثواب
و عقاب و اثبات ملک آخرت است از برای وی چنانکه ملک دنیا از برای وی ثابت است ایاک
نعبد اظهار اخلاص است در عبادت و تقرب و ایاک نستعین طلب زیادتی توفیق
و عبادت است و طلب دوام نعمت و نصرت است که بنده را ارزانی فرموده اهدنا الصراط
المستقیم طلب ارشاد در دین و طلب زیادتی معرفت پروردگار است و عظمت و کبریا

صراط الذین انعمت علیهم تاکید است در طلب و یاد کردن نعمتی که پروردگار باولیا
و دوستان خود ارزانی فرموده و اظهار رغبت است بمثل آن نعمتها غیر المغضوب علیهم
تاکید است در طلب و یاد کردن نعمتیست که پروردگار اولیا و دوستان خود را ارزانی فرموده
و لا الضالین پناه جستن است از اینکه بوده باشیم از جماعتی که گمراه شده اند از نادانی
و پندارند که خوب میکنند و شیخ طبرسی از ابن بابویه گفته که مستحب است که خوانده شود در رکعت اول الحمد و سوره
قدر و در رکعت دوم الحمد و سوره اخلاص و بسط آنکه سوره قدر سوره پیغمبر و اهل بیت پیغمبر است
پس نماز گذارنده آنرا وسیله میسازد بجانب ایشان بسوی حق و سوره اخلاص نسبت حق است در خدا شناسی شده در دوم
سوره اخلاص میخواند تا نور سلطانی که دعا در آن مستجاب شود و در تفسیر قل هو الله احد علی بن
ابراهیم که از بزرگان علمای شیعه است حدیثی از ابن عباس روایت نموده که حاصل معنیش اینست
که قریش به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند که وصف کن از برای ما پروردگار خود را تا
شناسیم او را و عبادت کنیم بجا آوریم پس حق تعالی نازل ساخت این سوره را که قل هو
الله احد یعنی بگو خدا احد است یعنی در او اعضا و اجزا و تعدد و زیاده و نقصان
نیست الله الصمد یعنی بزرگ و سرور است و منتهی و جمیع اشیا اند در همه
حاجتها خود را باو رجوع کنند لم یلد یعنی نزائیده تا آنکه وارث او شود

میدانند و نه عیسی را چنانچه نصرانیان گفته اند و نه آفتاب و ماهتاب و ستارگان را
چنانچه گبران گفته اند و نه ملائکه چنانچه مشرکین عرب گمان کرده اند لَمْ یُولَدْ یعنی
زاییده نشده و ساکن نشده در صلب پدری و قرار نگرفته در رحم مادری و از چیزی پیدا
نشده بلکه همیشه بوده وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ یعنی او را نبوده شبیه و مثل کسی
با وی برابر نبوده و تفسیر سوره قدر بروجهی که از کلام ائمه علیهم السلم و تفسیر علی ابن ابرهیم
استفاده شده إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ یعنی نازل ساختیم قرآن را در شب
قدر بدین معنی که فرستاده شد تمام قرآن در شب قدر به بیت المعمور و بعد از آن بمرور
ایام در مدت بیست سال به پیغمبر نازل شد وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ
لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه که در آن
شب قدر نبوده باشد تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
مِنْ كُلِّ أَمْرٍ یعنی فرود می آیند ملائکه و روح القدس در شب قدر باذن
پروردگار خود بر امام زمان هرچه در آن شب تقدیر شده از آنچه بدان آل
تعلق دارد از اجلها و روزیها و غیر آن بر وی عرض مینمایند سَلَامٌ هِيَ حَتَّى
مَطْلَعِ الْفَجْرِ یعنی شب قدر شب سلام ملائکه است بر امام تا طلوع صبح و تحیت

دالم

ملائکه

که کسی بحضرت امام محمد باقر علیه السلم گفت که شب قدر را میشناسید پس آنحضرت در جواب
گفت که چون نمیشناسیم شب قدر را و حال آنکه ملائکه در آن شب ما را طواف میکنند و در روایت
شده که شخصی از امیر المؤمنین علیه السلم پرسید که آیا روح غیر جبرئیل است پس آنحضرت در جواب
فرمود که جبرئیل است و روح غیر جبرئیل است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
که روح عظیم تر است از جبرئیل و میکائیل و دیگر میباید که چون برکوع و سجود روی بانهایت
تواضع و شکستگی و فروتنی بوده باشی و معنی ذکر را تصور نمایی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ
یعنی پاک و منزه میسازم پروردگار عظیم خود را از هر عیب و نقصان که کافران باو نسبت
داده اند و شکر میکنم که مرا این توفیق داده و چون از رکوع فارغ شوی بگوی سَمِعَ اللهُ
لِمَنْ حَمِدَهُ گویی باید که معنیش این بوده باشد تصور نمایی خدا قبول نماید حمد و ثنای
حمد کنندگان را و معنی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ یعنی پاک و منزه میسازم پروردگار
خود را که مرتبه اش از همه بالاتر است از هر عیب و نقصان و او را شکر این توفیق بجا
می آورم و چون قنوت خوانی باید که تصور معنی آن نمایی و معنی کلمات فرج اینست
لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ یعنی نیست معبودی بحق بجز خدای حلیم و کریم لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ

الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ یعنی نیست معبودی بحق بجز خدای با رفعت و عظمت سبحان الله
ربّ السموات السبع یعنی پاک میدانم از عیب و نقص خدای را که پروردگار هفت
آسمان است و ربّ الارضین السبع یعنی پروردگار هفت زمین است و ما
فیهن و ما بینهن و ربّ العرش العظیم یعنی پروردگار هر چه در آسمانها
و زمینهاست و پروردگار عرش عظیم و الحمد لله ربّ العالمین یعنی شکر
مر خدای را که پروردگار عالمیانست قنوت دیگر اللهم اغفر لنا یعنی خدایا بیامرز
مرا و ارحمنا یعنی رحم کن بر ما و عافنا یعنی عافیت ده ما را و اعف عنا یعنی
عفو کن ما را فی الدنیا و الآخرة یعنی در دنیا و آخرت انک علی کل شیء قدیر
یعنی بدرستی که تو بر همه چیز قادری و چون تشهد بجای آوری باید که با خضوع و خشوع تمام
باشی و تصور معنی آن نمایی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له یعنی گواهی میدهم که نیست معبودی بحق بجز الله و او را شریک نیست و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله یعنی گواهی میدهم که محمد بنده و رسول خداست
اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی خدایا رحمت خویش را شامل محمد و آل محمد
ساز و مراد از آل محمد امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و یازده امام که فرزندان ایشانند

و علما گفته اند که سزاوار آنست که چون سلام گوید قصد نماید سلام خود بر پیغمبران و ائمه
معصومین علیهم السلام و جمیع مسلمانان از انس و جن و اگر جماعت بکسی اقتدا کرده باشی باید که
بجهت امام نیز قصد نمایی و حاصل معنی السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
ظاهر است که سلام باد بر شما و رحمت خدا و برکتهای وی و معنی السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین را چنین قصد باید نمود که سلام باد
بر ما و بندگان صالح خدا و الله اعلم بالصواب تمت

كتاب الابرار لفي سجين في عليين وفي ذلك

حيوة الله عز نو النفا د الالي قتعن ايديهم

اب ت د ج ه و ز ح ط ي ك
١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ٢٠

هذا الكتاب طالع وهو كودا ز كفتار حضرت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

كهيعص حمعسق انا فتحنا لك فتحا مبينا

وما انزلنا على قومه من بعده من جند

من السماء وما كنا منزلين لحي تحرر بالحد

[illegible]